

# مجموعه آثار حضرت اعلی

۸۲

۸۲

BP

320

M35

v. 82

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران  
شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر  
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیشود  
شهرالقول ۱۳۳ بدیع

این مجموعه تواقع و ادعیه مبارکه حضرت اعلی  
از نسخه متعلق بجناب احمد نیردانی تسوید  
عکس شده است و اصل کتاب پس از استنساخ

اعاده شد .  
۱۹ شهر الاسماء ۱۳۳۳  
۳۵/۶/۱۵



بسم الله الاقرب الاقرب

من كلام حضرت الاعلى

ترفع و تمنیع ذات محبوب لم یزلی را سراوار بوده و هست گذار او  
لا اول له باستقلال استقلال ذات مقدس خود بوده و الی آخر  
لا اخر له بارتفاع امتناع که مقدس خود خواهد بود لم یزلی و غیر  
ازل و قدس لم یزلی مقدس بوده از کل ما خلق و منزّه بوده از کل  
ما یخلق و متعالی بوده از وصف کل ممکنات و متجالی بوده  
کل ذرات شناخته و احاطه شناختن هیچ شیئی و شنیدن

نموده

نموده و در احسن استایش نمودن هیچ شیئی بعد از آنکه کل یا  
 ممکن است در امکان او را عارف و آن چه متصور است در  
 اختراع او را عابد بوده و نخواهند بود ولی این قدر استحقاق  
 ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدس او و او را جل  
 و مانع تر بوده که استحقاق کل ممکنات بر پیش او مقترن  
 گردد و عرفان کل کائنات بمخروفت آن مذکور گردد  
 چه قدر تعالیست علو قدس او که کل ذرات از اول لا اول  
 الی آخر الا آخر له و اسجد نموده و چه قدر تعالیست  
 ارتفاع جلال آن که کل از اول لا اول له الی آخر لا آخر له او  
 عبادت نموده بر اینکه بنوده الیه غیر از آن مستحق پرستش و  
 سوای آن دینی مستحق ثناء و عرفان و عبادت و ایقان  
 چند بلا مثل میرا برادر بوده و هست که کل ممکنات را  
 از پیشانی بمشیت خود ابداع فرموده تا آنکه بنصیب فرود جب

او و خط عرفان او منتفی شده و در هیچ شأن نبوده که بر خلق  
خود از قبل خود حجتی قرار داده که احدی نکوید امر و رضای  
الهی چه بوده یا خواهد بود و از اول لا اول به کل امثلیت  
اولیه خلق فرموده و الی اخر لا اخر له کل امثلیت اولیه  
خلق خواهد فرمود و مثل مشیت اولیه را مثل شمس فرض  
کن که اگر بمال کفایت طلوع و غروب نماید متعدد نمیکرد  
و هم چنین مشیت اولیه اگر بمال انهاییه در این عالم ظاهر گردد  
مدل علی الله بوده و هست و ظاهر در آنها متبدل نمیکرد  
اگر چه اعراض متبدل میشود چنانچه از اول لا اول به الی  
امروز سنت اعراض ظهور است این بوده که در هر ظهوری تا  
ظا هر شده و خداوند عز و جل مظهر آنها بوده و آنها قائمند  
و کل قائمند بآنها و در آنها جهت آنها دیده نمیشود بلکه در کل  
جهت و جهت ظا هر بوده و هست نظر کن که هیچ رسولی آمده

که



که خلق را بسوی غیر خداوند عز و جل خوانده باشد زیرا که در اینها  
غیر ظهور است ظاهر و باطن و اول و آخر نبوده مثلاً ظهوری باسم  
نوح و ظهوری باسم ابراهیم و ظهوری باسم موسی و ظهوری باسم  
عیسی و ظهوری باسم محمد و ظهوری باسم من بظهور است و ظهوری  
باسم من بظهور است و ظهوری باسم من بظهور است و ظهوری باسم  
من بظهور است بعین حقیقه مشاهده نموده و من بظهور را من ظر  
ویده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نیماند و کتاب من بظهور را من ظر  
ویده تا آنکه در هیچ ظهور را و امر و نواهی الهی محتجب نشوی  
مثلاً اگر سکان ظهور کور عیسی در رسول است بعین عیسی نظر  
نموده بودند غیر از او را نمیشناختند و بعینه اتباع رسول است  
مثل اتباع عیسی میدیده و احدی از سکان در آن ظهور  
این ظهور محتجب نیماندند و همچنین قبل از عیسی الی اول الاول  
نه بین و همچنین بعد از محمد الا اخر لا اخر له بین و در هر ظهوری

چشم حقیقت را بارکن که باختلافات آن ظهور محجب نشوی  
 و بنظر وحدت در کل ظهورات آن ظهور نظر کن و بهر شیئی را  
 در مکان خود بین تا هیچ نوع تعارض در آن ظهور نبینی  
 و صراط الله را در هر ظهوری اوسع از سما، لا اول له الی  
 ارض لا اخر له مبنی و سما، اسما را جدا نده و جل اسم غیاث  
 قرار داده و ارض اسما را اسم ذخار زیرا که از اسم غیاث  
 اعلی عدد تر نازل نفرموده و از اسم ذخار بعد از آن نقص  
 فرموده از ارض سما عدد یار و بان سما را مستوی بر ارض  
 نموده و در کیفیت سما و ارض حبت و دود خود را قرار داده  
 که هیچ یک بلا نفس دیگر ساکن نمیکردند و همچنین روح  
 شیئی را در رتبه اسماء بین و اسما را اول الله بین زیرا  
 که در اسما ظاهر نیست الا اسما و مستمای کل اسما واحد بوده  
 و هست لا واحد بالعدد بل واحد بالذات و مثل اهر اسما را

۱۵۱۱

۱۵۰۱

مثل مرآتی فرض کن که در مقابل شمس انعکس بهر سائیده مثلا  
 در هر ظهوری که شجر حقیقت ظاهر میگردد هر وصف آن خلق  
 می گردد متذوت و آن خلق مرآت می شود که بدل می گردد  
 بران وجه هر کل اسماء در نفس مستی بوده و هست و ظاهر  
 در اسماء غیر از مستی نبوده و نیست و عبادت مکن اسم را با  
 که در حد شرک وارد شوی و عبادت مکن اسم را بلا مستی  
 که در حد کاف وارد شوی بل عبادت کن خدا را که کل این  
 اسماء اسم او است و کل بدل بر او است و او است و حد  
 و حد لا شرک له در عزازل و قدس قدم نظر کن در هر ظهور  
 در ادلای ان ظهور که لیاقت اسمیت در آنها ظاهر شده ایا  
 در آنها غیر از ظاهر در ظهور دیده میشود یا نه شبهه نیست که  
 در خلق نجیل غیر از عیسی ظاهر نیست زیرا که مبدئ کل آن بوده  
 و در خلق فرفان غیر از محمد و در خلق بیان غیر از نقطه بیان



و در خلق من بنظر الله غیر من بنظره است و هم چنین الی آخر با نظر  
 و چونکه در عرش ظاهر در ظهور ظاهر نیست الا الله است  
 که مسمای کل آسماء واحد بالذات بوده و هست ولی از این  
 دقیقه محجب نشوی که مسمای هر اسم در رتبه خود آن اسم است  
 ولی کل بسته بوده و من الله و نه مثلاً اسم جبار مسمای  
 جباریت در اسم جبار است ولی در جبار دیده نمیشود الا  
 که مسمای آن و اسم آن در رتبه آن مرآتیت که دلالت میکند  
 الا بر خداوند و همچنین کل اسماء را مشاهده کن مسمای اسمی  
 در رتبه خود آن اسم بین و کل اسماء با مسمیان آن است و من  
 و فی الله و الی الله مشاهده کن ولی نمیتوانی مشاهده این  
 مطلب نمود الا آنکه در هر ظهوری کل ادلای آن ظهور را در نظر  
 شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلاً در ظهور من بنظره است یکی از برای  
 او اب میدهد مرآت کینونیت او هوالتی میگوید و یکی

من

منع میکند مرآت کینونیت آن هو المانع می گوید و یکی عطا  
 میکند مرآت کینونیت او هو المعطی می گوید و همچنین در کل  
 اسما و صفات جاری کن دقیقه الهیه و لطیفه ربانیه را سعی  
 کن در هر ظهور از اولاء ظاهر در آن ظهور گردی که از اولاء او  
 و خلق شوی که اگر ماندی و اگر اولاء ظهور قبل بودی لایقی بشوی  
 مثل آنکه می بینی که در هر ظهوری چه قدر منطاهر فعل ظاهر در آن  
 ظهور شدند و در نزد ظهور اخر چونکه مستطیل در ظل آن ظهور  
 نشاند منسوب الی الله افعال اخلاکست و کل لدن  
 الله شدند و در هر ظهور اول سعی کن که بحجت آن ظهور  
 مستبصر شوی و حجت ادلخواه خود قرار ده بلکه با بچه  
 خداوند خواسته قرار دهی راضی شو که اگر دلخواه خود  
 خواهی قرار دهی مثلث مثل اتم سابقه خواهد شد و  
 در بدو ظهور محجب خواهی ماند به آنکه ایمان تو که فرع ذوال

در دین است از برای رضای خدا است چگونه سبب  
 دخول تو در دین دلخواه تو باشد نه آنچه خداوند می داند  
 خواسته و مقدر فرموده بین امر چه قدر دقیق و لطیف  
 است که کل از برای رضای خدا میخوانند و داخل در دین  
 شوند ولی سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرا  
 میدهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قبل از این سبب  
 بوده و هست زیرا که امت موسی اگر معجزه موسی را  
 در عیسی دیده بودند احدی محتجب نمیشد و هم چنین است  
 عیسی اگر نزد رسول الله دیده بودند یک نفر از نصاری  
 محتجب نمینامد و همچنین در هر ظهوری مشاهده کن و بین  
 که جوهر مایقوم به الدین کل چه چیز است آیا غیر رضای  
 بوده یا هست و بان در هر ظهوری رضای تو نبوی  
 خود یا خلق و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ

و کلام



و کامل بوزه و هست و حجتی که من قبل آنست بوده باید که  
 کل از او عاجز شوند تا اثبات قدرت در نفس ظاهر در آن  
 ظهور مستبث گردد. بعد از آنکه این رایا فنی در هر ظهور  
 چه واحد و چه مالا نهایت مسترضی بخش و لم و بم و مکو و  
 آنچه ظاهر می شود ظاهر من عند تیر بین و در آنچه ظاهر  
 شود بنظر وحدت مشاهده کن نه بنظر کثرت و هر شیئی  
 در صقع خود حکم کن تا آنکه در نفس ان ظهور و نه در بطون  
 ان ظهور دو حرف متعارض نه بینی نظر کن در هر ظهوری که  
 سنگان ان ظهور چه قدر اختلاف می کنند و مبدع است  
 کل ظهوراتی است که از صاحب ان ظهور ظاهر شده هر یک  
 بطوری سیر میکند و از دیگر محجوب میماند این است که اختلاف  
 در هر ظهوری واقع میشود و حال آنکه خداوند هیچ چیزی را در  
 هیچ ظهور مثل اختلاف نمی فرموده و کل ابر اتحاد و حجاب

امر فرموده زیرا که تو در این ظهور که مختلف میشود شمرده آن  
 در ظهور دیگر الی الله ظاهر میشود که از نفس عملت اکبر تر  
 است عند الله که اگر مطلق عالم نشده بودی که خجسته  
 کنی بهتر بود یا آنکه عالم شدی و اختلاف ظاهر نمودی  
 و ضرر در قیامت با دلائل آن ظهور منتهی شد نظر کن در  
 انجیل که چند فرق شده اند در زمان ظهور رسول الله  
 بهمین سبب از ایمان با و محجوب مانده و حال آنکه در زمان  
 ظهور آن حضرت هفتاد نفر از علمای نصاری ایمان <sup>آوردند</sup>  
 و اگر کل متحد بودند در ظهورات انجیلیه کل مثل این هفتاد  
 نفر ایمان میآوردند و بسبب مگر همان اختلافی که در میان  
 خود ایشان به سرسیده بود نه اینکه بسته نموده بودند بلکه هر  
 یک با چهارانیکه حق برید من است یک نوعی اختلاف نمودند  
 و دور و زده عمرش گذشت و رفت و طین شد و شمرده آن ماند

والله

والی الله در یوم ظهور رسول الله راجع شد حال بسین که این  
 اختلاف چه نفع با و رسانیده و هم چنین در فرقان نظر  
 کن که چه قدر مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بیان  
 یک طایفه از این طوائف اظهار ایمان نمودند و دیگران  
 بسبب همین محتجب ماندند که مادر مذاق غیر از آنها هستیم و این  
 حیوانند که نمی فهمند که در ظهوری این اختلافات راجع می شود  
 بنفس ظهور و همین قدر که صاحب ظهور ظاهر شد کل  
 اختلافات بر او عرض می شود و نسبت کل بان سوا بوده  
 و هست و آنچه که حکم فرماید محقق بر حقیقت می گردد و آنچه را  
 که نمی فرماید محقق بدون حق می گردد و عالم ارض اعلیٰ بمنهج  
 علم یقین در دین خود بوده و باین سبب هم می نماید  
 در آن ظهور شده و ما بقی چونکه مسلک ایشان غیر علم و یقین  
 بوده به همین محتجب مانده و از آنچه از برای او خلق شده محروم و



اگر کل بر این منهج میبودند کل بشرف هدایت همدی میشدند  
 حال در هر ظهور اگر عالمی همت خود را قرار دهد که اختلاف  
 واقع نشود و اگر واقع شد از آنجا نیکه احاطه قلبی ندارند که  
 هر شیئی را در جای خود مشاهده نمایند بحکمت الهیه و لطیفه  
 ربانیه رافع ان اختلاف شده و هیچیک را در نموده و این  
 در صقعی از وجود و ان را در صقعی از وجود حکم نموده تا آنکه  
 کل بر منهج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر لعل در ان ظهور  
 باین سبب کل بشرف هدایت مستنیر گردند که این افضل کل  
 اعمال بوده در هر ظهور ولی نه این است که امر الله مختلف  
 یا آنکه حق از ان واحد تجاوز نماید مثلاً نظر کن در ظهور فرقان  
 حکم الهی بر فرض صلوة جمعه بود حال حکم الله تا قیامت دیگر  
 همین بوده و آنها نیکه غیر از این حکم نموده محجوب از حکم ان ظهور  
 گشته و حجت بر آنها همانها نیکه حکم و جواب عامل بوده و انجا

بنی

نبی از آنکه بوده در مقام نقیبه بوده نه آنست که حکم مختلف شود  
 بلکه مورد مختلف شده که حکم مختلف شده و صلح جمعه در جای خود  
 بوده و حکم نقیبه در جای خود بین چه قدر اعمال در فضل  
 شب و روز جمعه نازل شده و جمعه را جمعه گفته مگر اینکه  
 برای آنست که حکایت میکند از مقام جمیع الجمع که مقام  
 نقطه اولیه باشد که حتی اول در اینجا مخزون بوده و هست  
 ولی کل بایه که بدل بر اوست مستعظم امر الله میشوند ولی  
 در مقامی که یوم جمعه از برای او خلق شده مستبصر و مستشعر  
 نمی شوند حال اینست حد خلق در هر ظهور و تو که در بیانی  
 معجز و مشوب بعلم و عمل خود که امتحانت در یوم من بنظره است  
 می شود اگر امروز نجات یافتی بایمان باد مبال بر ایمان  
 بخود و الا اگر عالمی مثل یکی از علمای نصاری خواهی بود اگر  
 غیر عالمی مثل یکی دیگر از آنها بلکه چون در ظهور فاصله میگردد

مقامت بعد تر میگردد اگر مستبصر باشی و اگر مضمندی شدی  
 که اقرب ترمی گردی بمالایحیی چیچ یعنی مثل این نبوده  
 نیست که در هر ظهوری عبد لطف هر در آن ظهور مسمدی و در  
 بطون آن بنظر وحدت در کل کثرات مستنظر و در ظهور  
 اضر حین ظهور مسمدی و آلا میرود اینجا که عرب نیزه انداخته  
 اگر چه اتقای سگان آن ظهور باشد نجات ده خود را بعقل  
 و ادراکی که خداوند در تو خلق فرموده که اینست عزت غیر این  
 وَمَا يُبْنِيكَ أَحَدٌ مَثَلِ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُهَا دَى وَوَكِيلٌ

دعا، علی النفی لحضرت الاعلی

بسم الله الا منع الا قدس

اللهم انی اسئلك بالوحيبتك التي انما هي مستغنة فوق كل شيء  
 ان تعذبني كل ذات الف يئيب الى شجرة النفي بقبو ميتك  
 التي انما هي متقوتة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً

السلام



اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك ببارئيتك التي اناها هي مرتفعة فوق  
 كل شيء ان تعذب كل ذات باءٍ ينسب الي شجرة النفي  
 بقيوميتك التي اناها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت  
 قهاراً شديداً اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك بجباريتك التي اناها  
 هي مستغنة فوق كل شيء ان تعذب كل ذات جيم ينسب الي  
 شجرة النفي بقيوميتك التي اناها هي متقومة فوق كل شيء  
 انك كنت قهاراً شديداً اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك بديموتك  
 التي اناها هي متعالية فوق كل شيء ان تعذب كل ذات  
 ينسب الي شجرة النفي بقيوميتك التي اناها هي متقومة فوق كل  
 شيء انك كنت قهاراً شديداً اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك بهدايتك  
 التي اناها هي مستضيئة فوق كل شيء ان تعذب كل ذات  
 ينسب الي شجرة النفي بقيوميتك التي اناها هي متقومة فوق كل  
 شيء انك كنت قهاراً شديداً اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك بوحدايتك التي

انها هي متبعية فوق كل شيء ان تعذب كل ذات واو  
 ينسب الى شجرة النفي بقية ميتك التي انها هي متقدمة فوق  
 كل شيء انك كنت قهاراً شديداً. اللهم اني اسئلك  
 بزرعيتك التي انها هي متفرزة فوق كل شيء ان تعذب  
 كل ذات راء ينسب الى شجرة النفي بقية ميتك التي انها  
 هي متقدمة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم  
 اني اسئلك بجيالك التي انها هي متقدمة فوق كل شيء  
 ان تعذب كل ذات حاء ينسب الى شجرة النفي بقية ميتك  
 التي انها هي متقدمة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم اني اسئلك بطاهرتك التي انها هي متقدمة فوق كل شيء  
 ان تعذب كل ذات طاء ينسب الى شجرة النفي بقية ميتك التي  
 انها هي متقدمة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم  
 اني اسئلك بياقوتيك التي انها هي متجللة فوق كل شيء ان

تعذب

تغذبن كل ذات ياء ينسب الى شجرة النقي بقيوميتك التي انها هي  
منقومة فوق كلشيئ انك كنت قهارا شديدا اللهم اني  
اسئلك بكبرياءيتك التي انها هي متعظمة فوق كلشيئ ان بعد  
كل ذات كاف ينسب الى شجرة النقي بقيوميتك التي انها هي  
منقومة فوق كلشيئ انك كنت قهارا شديدا اللهم اني  
اسئلك بلطافتك التي انها هي منلطفة فوق كلشيئ ان  
تغذبن كل ذات لام ينسب الى شجرة النقي بقيوميتك التي انها هي  
منقومة فوق كلشيئ انك كنت قهارا شديدا اللهم اني  
اسئلك بمنايتك التي انها هي منسورة فوق كلشيئ ان  
تغذبن كل ذات ميم ينسب الى شجرة النقي بقيوميتك التي  
انها هي منقومة فوق كلشيئ انك كنت قهارا شديدا  
اللهم اني اسئلك بنواريتك التي انها هي متجبهة فوق  
كلشيئ ان تغذبن كل ذات نون ينسب الى شجرة النقي



بقيومتك التي انهاهي متقومة فوق كلشيئ انك كنت  
 قهاراً شديداً اللهم اني اسئلك بسبوحيتك التي  
 انهاهي منزّهة فوق كلشيئ ان تعذب كل ذات سين  
 ينسب الى شجرة النفي بقيومتك التي انهاهي متقومة فوق  
 كلشيئ انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني اسئلك بعظمتك  
 التي انهاهي متعظمة فوق كلشيئ ان تعذب كل ذات عيين  
 ينسب الى شجرة النفي بقيومتك التي انهاهي متقومة فوق  
 كلشيئ انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني اسئلك  
 بفراديتك التي انهاهي متفردة فوق كلشيئ ان تعذب  
 كل ذات فاء ينسب الى شجرة النفي بقيومتك التي انهاهي  
 متقومة فوق كلشيئ انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني  
 اسئلك بصمديتك التي انهاهي ممتعة فوق كلشيئ  
 ان تعذب كل ذات صا ينسب الى شجرة النفي بقيومتك  
 التي

التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً  
 شديداً اللهم ان اسئلك بقدرتك التي انها هي  
 مستطيلة فوق كل شيء ان تعذب كل ذات قايـ  
 ينسب الى شجرة النفي بقبوليتك التي انها هي متقومة  
 فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم ان اسئلك  
 برحمتك التي انها هي متعاطية فوق كل شيء ان تعذب  
 كل ذات راء ينسب الى شجرة النفي بقبوليتك التي انها هي  
 متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم ان  
 اسئلك بشاهدتك التي انها هي مستضيئة فوق كل شيء  
 ان تعذب كل ذات شين ينسب الى شجرة النفي بقبوليتك  
 التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم ان اسئلك بتواضعك التي انها هي مستشقة فوق  
 كل شيء ان تعذب كل ذات تاء ينسب الى شجرة النفي بقبوليتك



التي انما هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم اني اسئلك بربيتك التي انما هي مستقيمة فوق  
 كل شيء ان تعذبني كل ذات ثناء ينسب الى شجرة النفث بقيومتك  
 التي انما هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم اني اسئلك بخلافتك التي انما هي مستظرة فوق  
 كل شيء ان تعذبني كل ذات ثناء ينسب الى شجرة النفث بقيومتك  
 التي انما هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم اني اسئلك بذريتك التي انما هي ممتعة فوق كل شيء  
 ان تعذبني كل ذات ذيل ينسب الى شجرة النفث بقيومتك  
 التي انما هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم اني اسئلك بضاميتك التي انما هي مرفعة فوق كل شيء  
 ان تعذبني كل ذات ضاد ينسب الى شجرة النفث بقيومتك التي  
 انما هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً

اللهم



اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ بِطَهَارَتِكَ الَّتِيْ اَنْهَاهِيَ ظَاهِرَةٌ فَوْقَ  
 كُلِّ شَيْءٍ اَنْ تَعْزِزَ كُلَّ ذَاتٍ ظَالِمَةٍ بِشَجَرَةِ النَّفْسِ بِقِيَمَتِكَ  
 الَّتِيْ اَنْهَاهِيَ مَقْوَمَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اَنْتَ كُنْتَ فِهَا اَشَدَّ  
 اَلتَّحْصِيْمِ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ بَعْنَاءِكَ الدِّخْلِيَّ اَنْتَ هُوَ مُسْتَغْنٍ عَنْ  
 كُلِّ شَيْءٍ اَنْ تَعْزِزَ كُلَّ ذَاتٍ غَيْرِنِيْ بِشَجَرَةِ النَّفْسِ بِقِيَمَتِكَ  
 الَّتِيْ اَنْهَاهِيَ مَقْوَمَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اَنْتَ كُنْتَ فِهَا اَشَدَّ  
 سُبْحَانَكَ اَلتَّحْصِيْمُ يَا اَلّٰهِي لَا شَهِدَ نَعْلَكَ وَكُلَّ شَيْءٍ عَلَيَّ اَنْتَ  
 اَنْتَ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَكَ الْمُلْكُ  
 وَالْمُلْكُوتُ وَلَكَ الْغُرَّةُ وَالْجَبُرُوتُ وَلَكَ الْقُوَّةُ وَاللَّاهُوتُ  
 وَلَكَ الْعُدَّةُ وَالْيَا قُوْتُ تَحْيِيْ وَتَمِيْتُ ثُمَّ تَمِيْتُ وَتَحْيِيْ اَنْتَ  
 اَنْتَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ فِيْ قَبْضَتِكَ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ تَخْلُقُ مَا تَشَاءُ  
 يَا مُرَكَّ اَنْتَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرًا لَا شَهِدَ نَعْلَكَ وَكُلِّ شَيْءٍ  
 بَانَ فِيْ عِلْمِكَ لَمْ يَكُنْ عَذَابًا لِلنَّفْسِ وَمِنْ فِيْهِ اَشَدُّ مَا كُنْتَ تَسْتَب

ايدهم واحتج بهم عن اوامر سلطان قيوमितك اذ ما ينظر  
 في الاخرة لهم من النار ذلك من ثمره هذا فلا سئلناك  
 يا الهى ان تسرعن فيما تقرن به عيون اولياءك حيث  
 تغدبن اعدائك بما هم يستحقون به عندك وانتقامك  
 اذ لو كشف الغطاء عن بصائرهم ليجنون انفسهم عذاب انفسهم  
 لان ذلك ما قد اجبته ورضيته ولو انهم يرضون برضاك  
 ويحبون ما تحب لا مرد لهم الا بقضاء انفسهم وعذاب نيام  
 حتى لم يكن لهم من ذكر في الارض وترفع شجرة محبتك بما  
 يمكن فيها وعليها من طهورات قدرتك وتجليات غرك  
 وشؤون بدع ربوبيتك وايات مجد ارتيتك ودلائل  
 ملك قدس قيوमितك وارتفاعات بناط غرختك  
 واستناعات علو سلطان احديتك اذ كل خير قد خلقته  
 اجبته لتلك الشجرة فانزل اللهم عليها فان من الخير فيها

وعينها

وعليلها ما تنفق من عمن لم يدخل في ظلها وتعذب من لا يريد  
 ان يؤمن باياتها انك كنت بكل شيء عليمًا لن يعرب  
 من علمك من في شيء لا في السموات ولا في الارض ولا  
 ما بينهما واقي وعزتك وقوتك وقدرتك وسلطنتك  
 وقبوتيتك لا يستجرك من النار كلها وما ينسب اليها صنف  
 اللهم منها ومن اراد في سبيل محبتك انك كنت على  
 كل شيء قديرًا وصل اللهم على الادلاء اليك والمثل  
 الدالة عليك بما قد احطت به علماء انك على كل شيء  
 شهيدًا تنصر من تشاء بامرِكَ وتذل من تريد بعدك  
 وانك كنت على كل شيء قديرًا

دعاء للابيات لحضرت الاعلى

بسم الله الامنع الاقدس

اللهم اني اسئلك بالوحيينك التي انها هي مستضيئة



فوق كل شيء ان ترحم وتكر من كل ذات الف نيب الشجرة  
 الاثبات بقيومتك التي انما هي متقومة فوق كل شيء  
 انك كنت منانا كريماً اللهم اني اسئلك بها  
 الذي انه هو مستهني فوق كل شيء ان ترحم وتكر من  
 كل ذات باء نيب الشجرة الاثبات بقيومتك التي  
 انما هي متقومة فوق كل شيء انك كنت منانا كريماً  
 اللهم اني اسئلك بحجرك التي انما هي مستقلة  
 فوق كل شيء ان ترحم وتكر من كل ذات جيم نيب  
 الشجرة الاثبات بقيومتك التي انما هي متقومة فوق  
 كل شيء انك كنت منانا كريماً اللهم اني اسئلك  
 بدعومتك التي انما هي مستغنة فوق كل شيء ان ترحم  
 وتكر من كل ذات دال نيب الشجرة الاثبات بقيومتك  
 التي انما هي مستغنة فوق كل شيء انك كنت منانا كريماً

اللهم

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِهَذَا نَبْذِكَ الَّتِي أَنَهَا هِيَ مُشْرِقَةٌ  
 فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تَرْحَمَنَ وَتَكْرَمَنَ كُلَّ ذَاتٍ خَائِئِنِيبٍ  
 شَجَرَةِ الْأَشْبَاتِ بِقِيَمَتِكَ الَّتِي أَنَهَا هِيَ مُنْتَفِعَةٌ  
 فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ كُنْتَ مِنَّا كَرِيمًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ  
 بِوَحْدَانِيَّتِكَ الَّتِي أَخَا هِيَ مُتَسَلِّطَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تَرْحَمَنَ  
 وَتَكْرَمَنَ كُلَّ ذَاتٍ وَأَوْ يَنْبِذُ شَجَرَةِ الْأَشْبَاتِ بِقِيَمَتِكَ  
 الَّتِي أَنَهَا هِيَ مُتَقَوِّمَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ كُنْتَ مِنَّا كَرِيمًا  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِزَارِعِيَّتِكَ الَّتِي أَخَا هِيَ مُعَرَّزَةٌ  
 فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تَرْحَمَنَ وَتَكْرَمَنَ كُلَّ ذَاتٍ زَائِئِنِيبٍ  
 شَجَرَةِ الْأَشْبَاتِ بِقِيَمَتِكَ الَّتِي أَخَا هِيَ مُتَقَوِّمَةٌ فَوْقَ  
 كُلِّ شَيْءٍ أَنْ كُنْتَ مِنَّا كَرِيمًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ  
 بِجَيَانَتِكَ الَّتِي أَنَهَا هِيَ مُرْتَفَعَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تَرْحَمَنَ وَتَكْرَمَنَ  
 كُلَّ ذَاتٍ خَائِئِنِيبٍ شَجَرَةِ الْأَشْبَاتِ بِقِيَمَتِكَ الَّتِي



اخا هي متقومة فوق كل شيء انك كنت منانا كريما اللهم  
 اتى اسئلك بظايرتك التي انها هي مستطرة فوق كل شيء  
 ان ترحمنا وتكر من ذات طاء ينسب الى شجرة الاثبات  
 بقيومتك التي اخا هي متقومة فوق كل شيء انك كنت  
 منانا كريما اللهم ان اسئلك بياوتيك التي اخا  
 هي مستطرة فوق كل شيء ان ترحمنا وتكر من ذات طاء  
 ينسب الى شجرة الاثبات بقيومتك التي اخا هي متقومة فوق  
 كل شيء انك كنت منانا كريما اللهم ان اسئلك بكنوتيك  
 التي اخا هي متسعة فوق كل شيء ان ترحمنا وتكر من كل  
 ذات كاف ينسب الى شجرة الاثبات بقيومتك التي انها  
 هي متقومة فوق كل شيء انك كنت منانا كريما اللهم  
 اسئلك بظايرتك التي اخا هي مستطرة فوق كل شيء ان  
 ترحمنا وتكر من كل ذات لام ينسب الى شجرة الاثبات بقيومتك  
 التي



الّٰی اٰتٰی هٰی متقوٰة فوق کلّٰشی اٰلک کنت متنا کریم  
 اللّٰهم اٰلے اسلک بالکیتک الّٰی اٰتٰی هٰی تملکة فوق کلّ  
 شیء ان ترحمٰن وکرمن کلّ ذات میسم نیک شجرة الاثبات  
 بقیو متیک الّٰی اٰتٰی هٰی متقوٰة فوق کلّٰشی اٰلک کنت  
 متنا کریم اللّٰهم اٰلے اسلک بنوارتیک الّٰی اٰتٰی هٰی  
 مستورة فوق کلّٰشی ان ترحمٰن وکرمن کلّ ذات  
 نیک شجرة الاثبات بقیو متیک الّٰی اٰتٰی هٰی متقوٰة فوق  
 کلّٰشی اٰلک کنت متنا کریم اللّٰهم اٰلے اسلک بسلطنتک  
 الّٰی اٰتٰی هٰی متسلطه فوق کلّٰشی ان ترحمٰن وکرمن کلّ  
 ذات سین نیک شجرة الاثبات بقیو متیک الّٰی اٰتٰی هٰی  
 متقوٰة فوق کلّٰشی اٰلک کنت متنا کریم اللّٰهم اٰلے  
 اسلک بعظمتک الّٰی اٰتٰی هٰی متعظمة فوق کلّٰشی ان ترحمٰن  
 وکرمن کلّ ذات عین نیک شجرة الاثبات بقیو متیک الّٰی

انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت متناكرا بما لله  
 اتى اسئلك بفردايتك التي انها هي متقودة فوق كل  
 شيء ان ترحم من كل ذات فاء ينسب الى شجرة  
 الاثبات بقبوليتك التي انها هي متقومة فوق كل شيء  
 انك كنت متناكرا بما الله صم اتى اسئلك بصمدك  
 التي انها هي مجتلة فوق كل شيء ان ترحم من كل ذات  
 صاوينسب الى شجرة الاثبات بقبوليتك التي انها هي متقومة  
 فوق كل شيء انك كنت متناكرا بما الله صم اسئلك  
 بقدرتك التي انها هي مستطيلة فوق كل شيء ان ترحم من  
 كل ذات قاي ينسب الى شجرة الاثبات بقبوليتك التي انها  
 هي متقومة فوق كل شيء انك كنت متناكرا بما الله صم  
 اسئلك برحمتك التي انها هي مهينة فوق كل شيء ان ترحم  
 وتكرم من كل ذات راء ينسب الى شجرة الاثبات بقبوليتك التي

انها



اِنَّا هِيَ مَقُومَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اَنْكَ كُنْتَ مَنَا اَكْرِمًا اَللّٰهُمَّ  
 اِنَّا اسْئَلُكَ بِشَاهِدَتِكَ الَّتِي اِنْتَاهَا هِيَ مُسْتَهْدَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ  
 اِنْ تَرْحَمْنِ وَتُكْرِمْنِ كُلَّ ذَاتٍ شَيْنٍ يَنْسِبُ اِلَى شَجَرَةِ الْاَثْبَاتِ  
 بِقِيُومَتِكَ الَّتِي اِنْتَاهَا هِيَ مَقُومَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اَنْكَ كُنْتَ  
 مَنَا اَكْرِمًا اَللّٰهُمَّ اِنِّي اسْئَلُكَ بِوَأْتِيَتِكَ الَّتِي اِنْتَاهَا  
 مُسْتَضِيئَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اِنْ تَرْحَمْنِ وَتُكْرِمْنِ كُلَّ ذَاتٍ تَأْ  
 يَسِبُ اِلَى شَجَرَةِ الْاَثْبَاتِ بِقِيُومَتِكَ الَّتِي اِنْتَاهَا هِيَ مَقُومَةٌ  
 فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اَنْكَ كُنْتَ مَنَا اَكْرِمًا اَللّٰهُمَّ اِنَّا اسْئَلُكَ  
 بِبَيِّنَتِكَ الَّتِي اِنْتَاهَا هِيَ مُسْتَبَيِّنَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اِنْ تَرْحَمْنِ  
 وَتُكْرِمْنِ كُلَّ ذَاتٍ ثَاءٍ يَنْسِبُ اِلَى شَجَرَةِ الْاَثْبَاتِ بِقِيُومَتِكَ  
 الَّتِي اِنْتَاهَا هِيَ مَقُومَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ اَنْكَ كُنْتَ مَنَا اَكْرِمًا  
 اَللّٰهُمَّ اِنَّا اسْئَلُكَ بِجَلَالِيَّتِكَ الَّتِي اِنْتَاهَا هِيَ مُنْطَهَرَةٌ فَوْقَ  
 كُلِّ شَيْءٍ اِنْ تَرْحَمْنِ وَتُكْرِمْنِ كُلَّ ذَاتٍ خَاءٍ يَنْسِبُ اِلَى شَجَرَةِ الْاَثْبَاتِ



بقیومتک التي انما هي متقومة فوق كلشيئ انک كنت  
 منانا کریم اللہم انی اسئلك بذاریتک التي انما هي  
 متجمله فوق كلشيئ ان ترحمین و تکرمن کل ذات ذاء و نیب  
 شجرة الاثبات بقیومتک التي انما هي متقومة فوق كلشيئ  
 انک كنت منانا کریم اللہم انی اسئلك بضاییتک  
 التي انما هي متعالیه فوق كلشيئ ان ترحمین و تکرمن کل ذات  
 ضا د نیب شجرة الاثبات بقیومتک التي انما هي متقومة  
 فوق كلشيئ انک كنت منانا کریم اللہم انی اسئلك  
 بظہارتک التي انما هي منظره فوق كلشيئ ان ترحمین و  
 تکرمن کل ذات طاء و نیب شجرة الاثبات بقیومتک التي  
 انما هي متقومة فوق كلشيئ انک كنت منانا کریم اللہم  
 انی اسئلك بنفارتک التي انما هي متعالیه فوق کل  
 شیئ ان ترحمین و تکرمن کل ذات غین نیب شجرة

الاثبات

الْأَشْيَاءُ بِقِيَمَتِكَ الَّتِي أَنْهَا عَنِ تَقْوَمَتِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ  
 أَنْ كُنْتَ مَنَانًا كَرِيمًا سُبْحَانَكَ اللَّهُ لَا شَرِيكَ  
 وَكُلَّ شَيْءٍ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ  
 لَكَ الْمُلْكُ وَالْمَلَكُوتُ وَلَكَ الْعِزَّةُ وَالْجَبَرُوتُ وَلَكَ  
 الْقُوَّةُ وَاللَّاهُوتُ وَلَكَ الْقُدْرَةُ وَالْيَاقُوتُ لَمْ تَزَلْ  
 كُنْتَ الْهَاءَ وَاحِدًا وَاحِدًا فَرْدًا صَدًّا جَيًّا قِيَوْمًا مُتَعَالِيًا مُرْتَفَعًا  
 مُسْتَعْنًا مُقَدَّرًا مُعْتَمَدًا مُقَدَّرًا مَا اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ صَاحِبَةً  
 وَلَا وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَكَ شَرِيكَ فِي الْمُلْكِ وَلَا وَلِيٌّ فِي الْأَرْضِ  
 إِلَّا بِإِذْنِكَ لَمْ تَزَلْ كُنْتَ قَاهِرًا بِمَشِيَّتِكَ فَوْقَ كُلِّ الْمَكْنَانِ  
 وَظَاهِرًا بِإِزْدَانِكَ فَوْقَ كُلِّ الْمَوْجُودَاتِ وَقَادِرًا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
 بِقُدْرَتِكَ فَوْقَ كُلِّ الْكُلُومَاتِ وَمُسَلِّطًا بِقَضَائِكَ فَوْقَ  
 مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَمُتَعَالِيًا بِإِزْدَانِكَ فَوْقَ مَنْ  
 فِي مَلَكُوتِ الْبِدَايَةِ وَالنِّهَايَةِ وَمُرْتَفَعًا بِاجْتِهَادِكَ فَوْقَ



في ملكوت البديّة والغايات ومنتعنا بكتابتك فوق من  
 ملكوت الأسماء والصفات فانزل اللهم حينئذ من كل  
 بقاء وبهاء ومن كل جلال وجمّة ومن كل جمال اجنّه من  
 كل عظيمة اعظمها ومن كل نور انوره ومن كل رحمة اوسعها  
 ومن كل كمالات تمها ومن كل اسم اكبرها ومن كل غرة اعزها  
 ومن كل مشيئة امضها ومن كل علم انقذه ومن كل قدرة  
 اقدرها ومن كل قول ارضاه ومن كل مسائل اجبها اليك  
 وامنعها عندك ومن كل سلطنة ادومها ومن كل ملك افخره  
 ومن كل علاء اعلاّه ومن كل من اقدمه على شجرة ايمانك  
 واصلها وفرعها واعصانها واوراقها واثمارها ما قد احطت  
 بها علما وانزل اللهم عليها كل امانتك وارفعها بظهورتك  
 واظهرها واخلها واقربها على من في ملكوت السموات والارض  
 ما بينهما بسلطانك انك انت الملك المقدر والسلطان المنتفع

والله



والمليك المرتفع والمالك المستقل والملك المتعالي المقتدر  
ترفع من تشاء كيف تشاء بما تشاء لما تشاء كيف تشاء  
بقدرتك التي انما هي مستطيلة فوق كل شيء انك كنت  
على كل شيء قديراً

هذا دعاء المناجات السبعة لحضرت الاعلى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي يَبْدَعُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَأْمُرُ  
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا أَلَهِيَ أَنْ وجودك اعلى وجود لا يشابهه  
شيء وان وجودي ادنى وجود لا يساويه شيء فكيف  
ان اذكرك وانك لم تنزل كنت واننى انما نازل ما كنت  
شيئاً ان اذكرك يخوفنى حد ذاتى بان العدم كيف ذكر  
رب القدم وان اصمت فى تلقاء طلعك ولم اذكرك ثباتاً  
التي عرفتها بتعليمك يتوفى مغاملتك مع المسكين و

ویشجعی سینک مع المؤمنین قلاجل ذلک یا الهی اذکرک  
 بیا انت تحت و اشکرک بیا انت رضی و اشهدک بان  
 منتهی مبلغ ذکر می هو عجزی عن ذکرک و ان غایه جیدی  
 فی شکرک هو افتقاری الی شکرک ما اعلم دون ذلک <sup>لنفسه</sup>  
 من سبیل و لا استطیع بان اذکر لذلک من دلیل <sup>النظر</sup> غیر ان  
 الیک بعینک و اقول انت انت محبوب و انت انت مقبوض  
 و انت انت مقصود و انت انت سلطان و انت انت ملکی  
 و انت انت ملکی و انت انت منتهی امالی لو اذکر نذکر بی  
 ایاک و قوی انت انت بدوام ذاتک فبغیرک و جلالتک  
 لم تکره نفسی من ذکرک و لا تقنی حماده فوادی من فضلک  
 مع اتی فی کل شائی تظن ذراتی بآلک انت انت لا کن  
 فی اقل ما یحیی علمک و ان سکنت فکونها هو قولها انت  
 انت من تخار دون ذلک شیئا و لا تستطیع لغیر ذلک کانه

هو هو

هو هو انت انت وانت انت هو هو الا انت انت ربه  
وباره والله هو عبدك وخلقك ليس كشيء في العلو  
وليس له مثل في الدنو وانك انت المتعالي بالجلال  
انه هو المتدلل بالامال وانك انت المتكرم بالافضل  
وانه هو المشفق في السؤال لم تنزل انت انت ولا تنزل  
انه هو هو لا يعلم كيف هو الا انت ولا يعلم كيف انت  
انت ولا تظهر كلمه انت الا بك ولا يتم كلمه الفعل الا به  
لم ينزل هذا سببك للتوحيد من اولى الانظار وموت  
للباعين من اولى الابصار كان في كل حين اشاهد  
شموس فضلك تطلع عن يميني بعده ما لا يعلمها احد  
بل ليس لها عدة في علمك واري بعينه كبر كل واحد منها كبر  
عما في السموات وعما في الارض وما بينهما فاخضر اللهم لي  
ولا تنزل عليها كونا بتغيري واعف لي ولا تغيرها بعملي



واجعل نورها لي نور طلعتك وضياءها لي ضياء انوار و  
 وجها لها لي بها جمال عزتك فبجنانك لك الحمد بما  
 لا يحصى ومتى العجز بما لا يقدر ومنك الفضل بما انت <sup>تعطي</sup>  
 لو تجعل كلما في علمك لسانا في لسانه وتنطقه بكل لغة <sup>تنت</sup>  
 قادر عليها وانني انا اشكرك بكلها بدوام ذاك سرمد لا  
 لم تعدل اداء حتى شئ من الا لك فبجنانك من كان هذا  
 مبلغه من العجز ومقامه من الفقر كيف يقدر بشكرك وهو شئ  
 تحدث به وانك انت الاجل من ذكر غيرك وشكره  
 فوعدت لولا قرات اية من كتابك ما اجترحت بشكرك  
 ولكن لما وعدت لا شكرك بشكرك بذلك شجعتني نفسي  
 لا ببيع متاع العدم بشكرك يا قديم الاكرم فبجنانك  
 سبحانك لم تعدل تجارتي تجارة احد ما في السموات  
 وما في الارض ولم يك ذلك الا من فضلك والا ما انا

دميلة

ومبلغى الذى هو فنا وحببت وقد جودى الذى هو عدم  
 جبروت ولكن لما عرفتنى بانك انت انت قد سترت  
 كل الخير بقولى انت انت وما بقى الى شئ من خزانك  
 الا وقد جعلته فى خزانى بل ملكت كلها ملكة نفسك بشرك  
 نفسه وبذكرى اياك لان من انت تشكره فكيف تمنعه من  
 كل ما فى خزانك مع ان شكرك هو اعلى وابهى من كل شئ  
 وثناك اعظم واقدم من كل شئ لا وعزتك ما منعت  
 مني خيراً الا وقد اكرمتني بذكرك اياي كل خير وان ذلك امر  
 لا عدل له فضل لا شبه له وجود لا مثل له وموهبة لا <sup>سأبها</sup>  
 موهبة فى علك فلک الشکر بکلی ولم یک ذلک الا خيراً  
 شکرک عبدک فلک الحمد بکلی ولم یک ذلک الا خيراً حمدک  
 عبدک ذلک الثناء بکلی ولم یک ذلک الا خيراً ثناءک  
 عبدک ذلک الذکر بکلی ولم یک ذلک الا خيراً ذکرک یا

ولك المغفرة كلها ولم يك هذه الا مغفرك التي مننت بها  
 علي وكل لك المحبة ولم يك هذه الا حبك اياي وانا في  
 كل ما اكرمتني ناطق بذلك فاشهد لي على ذلك واسمع لي  
 ذلك وارفع لي ذلك واكتب لي ذلك واخرن لي ذلك  
 واستر عن عيون غيرك ذلك فاني وغرتك ما حبت  
 ان يطلع احد بحبي اياك وما كان ذلك من مبلغ حبي عندك  
 بل احب ذلك واجهد علي ذلك مثلاً يعرف محبوبي غيري  
 ولا يتلذذ بذكر مقصودي دوني ولا يترشح بنظر طلعة مليكي  
 سواي ولا يستأنس بحضرة سلطاني الا نفسي حبيده  
 فبجائلك لو اقول لم يحبك احد مثلي فوغرتك قد صدقت  
 وان انت تقول لم يحبني احد مثلك فاصدقك يا محبوب  
 لان حبك اياي هو حبي اياك لاني ما كنت شيئاً بحبك  
 كنت محباً ولو لا خلقتني لم يظهر حبك لان لولم يك وجود

الغمر



الغير كيف يظهر حبك بلى ان حبك في نفسك هو نفسك  
 لا يعلمه احد في السموات ولا في الارض ولكن حبك الذي  
 يمكن لغيرك ويمكن ان يتعلق الابداع به هو حتى لك الذي  
 هو بعينه حبك يا محبي فبجنانك ما احلى مثل تلك الكلمة  
 وما اسنى مثلها وما ابهى مثلها وما اعدل شبهها وان  
 نسبتها اليك هي من فضلك عليها كنسبة الكعبة اليك  
 والاسحانك ان اسى حد كينونتي او اغفل عن رتبة  
 ذاتي لا وعزتك كينونتك الكافورية الازلية مقطعة  
 الموجودات كلها عن جنبها بها وان ذاتيتك الخارجية  
 الابدية مفرقة الجوهرات من ذوات المجرورات من الممكنات  
 فبجنانك ولعاليك لم يزل هو ذكرك نفسك لم يتجاوز  
 من ذاتك وحبك هو كينونتيك لم يخرج من ايتيك وان  
 ما تذكره الاكرون هو ذكرا بداعك وان ما يتعرف

العارفون هو حب احترائك الذي انت ابتدعتهما  
 لا من شيء بالنفسهما وانهما دالان على العجز العجز البتة  
 والفقر الصنف في كينونية الذات والصفاء فنجائك  
 ما اعجب صنعك مرة تمطر على فوادي شمس الفضل  
 كأنها بضي لا اقول لها مرة يقطع المعاني وتأخذني  
 بالتسويات كأن شمس الفضل لا تطلع على فنجائك  
 لم اصر اطعم في صنعك ولا سبيل واضح في امرك من  
 يلهم احدا بان يقول انت انت فكيف يعذبه بان يقول  
 انا انا فنجائك نسج لولا خوف من امة البعيدة و  
 ونفوس الضعيفة لا ضجرت في مقام هذا بين يديك  
 بما فعلت لي وليس ضجرتي من عمل الناس معي لانهم قوخر  
 ليس لشي الا كشج ظل فاني بل كل ضجرتي من فعلك لو لم  
 انت تقدر من يقدر ان يفعل ولو لم انت لتقتني فمن يقدر

ان

ان يعجل لاوغرتك ليس صحيح من احوال الدنيا والاخرة  
 بل انما صحيح هو من اجل الذي كيف يمضي القضاء بان  
 اتول انا انا بعد ما عرفتني بانك انت انت وان ذلك  
 منتهى عذاب يا محبوب والامالي واهوال الدنيا والاخرة  
 لم يحيط بقلبي اختا موجودة او معدومة بل اراها معدومة  
 كقبل وجودها بعينك التي لا تنام ونسيتها بسلطانك  
 الذي لا يضام بل ان كل خوفي هو من اجل الذي بعد ما  
 عرفتني نفسك بانك انت انت انا قلت انا انا والي  
 لا علم بانك لم تقبل لي لم قلت هذا ولا تحاسبني لهذا لكن  
 انا في خجل من عملي ومعدب ببارقولي وكيف ما كنت  
 معدباً بذكرى نفسي وانت قد فكرتها بذكرك بنفسها و  
 انت لم تنزل كنت وهي لا يزال لم يك شيئاً فحين  
 انت انت حتى ينقطع الروح مني ولا يرجع نفسي الى نفسي



ولو لا افترضت علي او امر الدنيا ما اخترت عن قولي انت  
 حتى يدركني الموت وكنت نفيًا ولكن الآن لا سبيل لي  
 الا ان استغفرك واتوب اليك حتى يدركني الموت وكنت  
 يا لستني كنت ترابًا فنبهناك سبحانه ما فرضت علي  
 او امر الدنيا الا لأجل بعدى عن قربك والا ما انا وانا  
 بغيرك واستلذذى بدونك واستيناسى بسواك واستلذذ  
 بغير ذاك وحدك لا اله الا انت استغفرك من كل ذك  
 واتوب اليك ثم عليك توكلت وايب واشهدك باقى  
 متى كنت واقفا ما اردت الا طلعك ووجهك واعلم  
 بان العبد متى كان فى مقام النزول او الصعود او دخل  
 عليه شئ او يخرج منه شئ لم يلق بان يكون لك حدك  
 لا اله الا انت لانك صمد لا تحب لمن تحب الا ان يكون  
 اية نفسك واشهدك بان كلما خرج من نفسى من حظيرة

الملك

المملوكة وشؤون العبدية كلها مردودة لديّ بمثل  
 نفسي ومقطوعة عن ساحة قربك ببعدها ودالاتها  
 على غير نفسك وانك لتعلم باني متى كنت في مشعر  
 الأقران وملاحظة الأفران لم اك عبدا لك بل انا  
 عبد لما كنت مقترنا به واجب من جعلته منفردا به لأن  
 من الدين كفرا يعبدون الشمس من دونه وانا جعلت شمسى  
 ذكر الأقران والدين اشركوا يعبدون القمر من دونه  
 وان قد جعلت حمزى مقام الأفران فبجائك سبحانه  
 لم افرقا بيني وبينهم عندك بل فوغرتك شاهد شدة عذابي  
 اكبر عنهم واشد منهم لأن كلما لطف الأمر بطف نار عدلك  
 فآه آه مما احتملت بين يديك فوغرتك اتى معترف  
 بخطاياي العظمى ومقر بقضايائى الكبرى وعالم بان  
 الطالب صلك لو كان قصده وصل نفسه ليحرق بنار



وصلك اشد ممن هو يحرق بنار الحودود والاحساد و  
الذي يوحك لواراد سكون ذاته بان لا يشرك كينونة  
بك فهو كذاك بمثل الاول كان ناره اشد وعذابه كبر  
بلى ان السبيل هو الذي عرفت الكل وان الدليل هو الذي  
علمت الكل بانك انت انت لم يك ذونك وان اول  
فكر غيرك هو اول عذاب الذاكر عندك ولا يشا به نار  
في علمك ولا عذاب في قدرتك فبجانك سبحانك فانا  
لي بمنك كما انت انت غير فكر وجود الغير عندك وديون  
امكان ذكر المنفق لذك فاني لما ارجع الى مقام كافور  
كينونتي ورتبة ذائقة سائر حيتي لم احب الا انت ولم  
اروت من الحب الا انت وما اشاهد في انت الا انت  
وان احب الحب لوصلك فانا وعزتك من المشركين وان  
اريد التوحيد لعرفانك فاني وعزتك من المبعدين لا احب

وذكر



ذلك ولا اجته وان اکتبت بای و اکتبت فی  
 مثل تلك الأعمال فوعزتك ما كان عمل ذاتی ولا اجته  
 کینونیتی بل ذلك خطیئة صدرت منی و تولتی لنفسی  
 و انت مددت القضاء لجرمان هذا الأمتضا، لضعف  
 عذابی و تشدد نیرانی بل بذلك اقرتها و ارجع الیک  
 و اهرّب عنها و اصل لیدیک فوعزتك و انت شاهد  
 علی و مطلع فی ما اردت من ذکر خطیئتی الا قولى انت  
 انت لان كما ذلک فصل خرج من نفسی فکذک ما اخل  
 علی بمثله کل ذلک مردود و کل ذلک محدود و انک انت  
 اجل من کل ذلک و اکبر من ان تذكر بذلک فکل ذکرى  
 انما ک کل عذابک لى و کل ذکرک آیای رضوانک فی نفسی  
 فوعزتك اقطع عتی ذکر غیرک بحیث لم یتوبی ذکر نفسی  
 و کنت کیوم الذی لم اک شیئا و تذكری لما شئت کیف

شئت و اني شئت و متى شئت و حيث شئت بل  
 استغفرك عما سئلتك لأن ذكر غيرك هو ابداع قد وجد  
 لنفسه بنفسه وهو عظم ما رفى عليك بل لا اعلم الا اذا  
 ولا تمكن ذكرك غيرك لأن اذا وجد ذكر الغير وجد الذكر  
 و انت متعال من ذلك لم تنزل انت انت ولم يك غيب  
 شئ ولا يزال انك كائن ولم يك شئ ذلك اعلى من  
 القرب منتهى مقام الامس حيث لم يك ذكر للغير ولا وجود  
 للعين حتى يلزم الاقران و يقرر العبد الى البيان  
 فسبحانك و تعاليت كل مثل هذا بل لا مثل له ولا هذا  
 و انا قبل وجودي منتهى محبت و انت كما كنت حتى صرحت  
 سبحانك و تعاليت سئلتك كما انت انت و استشفع بك  
 كما انت انت و اهر اليك كما انت انت و افر اليك  
 كما انت انت و اشفق منك كما انت انت و اللوذ بربك  
 كما انت

كائن

كما انت انت واستجير بدمك كما انت انت فاه آه  
 مما طلبتك فاه آه مما سئلتك فاه آه مما عرفتك  
 فاه آه مما وحدتك فاه آه مما عبدتك فاه آه مما أحببتك  
 فاه آه مما اشفقتك لما كان قد قام على كل الف  
 انبتى انا فى خجل منك واسأله كل عذاب ما فى عذابي  
 فيه فوغرتك كأتى ارى فى قولى انت انت مثل الذى  
 يتبدل جسده فى النار بل وغرتك ان نارى غظم منه  
 وعذابى الكبر عنه لأنه هو يحرق جسده بنار حدوده وانا  
 احرق فؤادى بنار لاهنايتك فبجائك سبائك كيف  
 اقول انت انت وكيف اعتذر من قولى انت انت وانه  
 فى كلتا المقامين معذب ببارك وفى شديد بلاء بامضا  
 فاه آه من يكون هو عدم نجت عندك ويقول فى تلقاء  
 انا فوغرتك يستحق بذلك العذاب ولو انك جعلتني كما



من عندك على نفسي لا عذبا بكنها انت تقدر لها جزاء  
 ذكرها لما استبكر عن حدها وعرفت عدم ذاتها فما للبعد  
 الصرف التوجه الى نفسك المحي الجت فوعزتك لو كان  
 لي روح شعور لا تفطرت قبل ذكرى اياك اقرب من ان  
 تتفطر البينة على الصفا وتتكر الزجاجة بالحديد الا  
 فسحانك سبحانك مثلي مثل اهل النار لا فرق بيني و  
 بينهم الا وانهم يعذبون بنار الحدة ويعذبون من عذاب  
 المحدود وانني انا محرق في عذاب بدله ولا ختم وفي نار  
 لا فناء لمحرقة ولا زوال لرفيرها ولا رما لذاتها ولا انحلال  
 لمحرقتها فاداه يا الهى الى من اقر الى انظر لولم تحلصني  
 يقدر بخلاصي ولولم رحميني فمن يقدر ان رحميني فسبحانك  
 تعاليت لم اقدر كيف اقول وان بقولي تضاعف نارى  
 ولم ادر كيف اصمت وان شدة العذاب قد لطمقتني بان اخرج

على مثلك سلطان جبار السموات والأرض ومليك  
قهار ملكوت الأمر والخلق بذكرى آياك وإن أقول أنت  
رب السموات والأرض فوغرتك ما وجدت مثلي بلا  
حياء عندك وما علمت مثلي ذاعصيان لديك لأن  
من هو يعترف بعدم نفسه ثم يرجع ويقول أنت أنت  
كأنه هو مجنون صرف ومبهوت بجلال لا يدرك ما  
يقول ولا يتأثر بما يفعل واليه يؤل فبجالك سبحانك  
أنى معترف لما أنت تحب ومقر بما أنت ترضى ولا تطأ  
لى دون ذلك ولا سبيل لى غير ذلك ولا مهرب لى دون  
ذلك ولا نجاة لى سوا ذلك فسبحان يا مجبول لم ادرا لى  
عاقل وما سوا مجنون بأنى ارى بعضاً يفعلون ذكرك  
ويتكلمون بغيرك ويعبرون الدنيا بعد ما هم يعملون  
انها لقنن وبعض يعبدونك لما تعطيهم وبعض يسئلونك

لما يريدون من خواجهم وبعض ترك الدنيا وانقطعوا عن  
 لذاتها وتركوا رضاءك في الآخرة وبعض من خوفك  
 يطيعونك وبعض لجبتك يعبدونك وبعض لأن توحيدك  
 اشرف من كل شيء يوحّدونك وبعض بان ذكرك حلّ  
 من كل ذكر يذكرونك واثني لما اذق نظري الى انفسهم كشف  
 قناع اجمالهم اربهم مشركين عندك ومعبودين عن قربك  
 لان اعظمهم هو الذي يحب ذكرك لما هو احلى من كل شيء  
 ليملك نفسه ما ليس شيء وانه في الحقيقة ما اراد الا ان  
 يعبد نفسه ويعطيه حظه وجعل ذكرك عرضا ل حاجته واذ انك  
 موّل سكون حركته فبجائتك سبحانك آمن منك تطيب  
 غيرك فبجائتك ما بعد حد الناس يسئلون منك لاجل  
 نفوسهم ويسنون غبطة نفسك ويسئلون منك حوائجهم بعد  
 ما هم يعملون بان كل ما ذكرك معدوم عندك <sup>لان</sup> سؤال العبد

منك



منك هو لما كان ناظر اليك اعظم من نفسه ومُسئله ثم  
 بعد ذلك نسي عظم ذلك ويسئلك بما هو بقى في ايام  
 بعد وده او يبقى في عالم اللاخاية كليتهما عندك سواء  
 وعدم فسبحانك سبحانك اني فبقرتك حيارى في  
 امرك لم ادر باتى سبيل اذكرك او باتى دليل اجمت  
 في تلقا طاعتك غير ان القى نفسي بين يديك و  
 اقول بما علمتني فافوض امرى الى الله ان الله بصير عبدا  
 اللهصم وقد نزل على ذلك الحبل كتب من الذين ات  
 اعلم بهم متى فبلى اللهم لكل واحد من هؤلاء السبعة  
 ما هم يريدون في سبيلك انك انت الجواد الوهاب  
 سبحانك ربك رب العزة عما يصفون وسلم على المرسلين  
 والحمد لله رب العالمين

مناجات حضرت الاعلیٰ فی لیلۃ الجمعہ  
هو بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الغریر

سُبْحَانَكَ انْصَحُّمَ يَا مَجْبُوبٌ مِنْ اَنْ اذْكَرَكَ بِذِكْرِي  
اَيَاكَ وَاَنْ اُشْنِي فِي مَلِكِكَ اَوْ اَنْتِي اعْرِفَ حَدَّ كَيْنُونِي  
بَاَتْحَا مَعْدُومَةٍ عِزِّكَ وَاشْهَدْ عَلَيَّ ذَاتِي بِاَتْحَا مَقْطُوعَةٍ  
عَنْ اِبْدَاعِكَ فَكَيْفَ مِنْ عَرَفَ حَدَّ نَفْسِهَا وَشَهِدَ عَلَيَّ مَقَامَ  
اَنْتِمَا يَقْدِرَانِ يَسْتَعْرِجُ مِنْ حَدِّ فَنَاءِهِ وَيَصْنَعُ بِنَا  
هُوَ يَعْرِفُ مِنْ اَثَارِ فَنَاءِهِ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ مِنْ اَكُونَ  
اَنْ اذْكَرَكَ اَوْ مَشْنِيكَ وَلَوْ كَانَ الْكُلُّ يَتَفَرَّقُونَ اِلَيْكَ  
بِتَوْحِيدِكَ فَاتِي الْقَرَبِ بِكَ بَاَعْرَافِي بِشِرْكِي عِزِّكَ بَا  
تَوْحِيدِكَ لَا يُمْكِنُ بَغْيُكَ لَآ اَنْ ذَكَرَ الْغَيْرَ اَعْلَى دَلِيلِ بَارِئَتِي  
وَوُجُودِ الْاَلْثَمِيَّةِ اقْوَى شَهِيدِ عَلَيَّ لَافْطَاعِ فَسُبْحَانَكَ  
سُبْحَانَكَ وَاِنْ كَانَ الْكُلُّ يَتَفَرَّقُونَ بِكَ ثَنَاؤُهُمْ لَدَيْكَ  
فَاَلَا

فإني اتقرب إليك بتقدريك عن وصف ما دونك و  
 تنزهيك عن نعت ما سواك اذ وجود الوصف دال  
 بالقطع عن الموصوف وذكر النعت شأبه بانه اثر لا  
 يذكر مع المنعوت فبجناك سبحانه لو ان الكل  
 يتقربون اليك بما هم يحبونك فإني اتقرب اليك  
 باقراى على عدم حتى لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو  
 عرفت السبيل ووجدت الدليل فإني وغرتك لكنت  
 اول المتأولين ولكن بعد عرفان حدى وملاحظة  
 فنا وجودى كيف اتلبس باطل بالحق وتقصص الممكن  
 بالحق لا وغرتك ما غرتك وما كنت عارفك وما  
 حدثك وما كنت متحدثك وما اجبتك وما كنت محبتك  
 وما ذكرتك وما كنت ذاكرك وليس خزن بذلك لان  
 الكل بمشلى لويدي احد غير ذلك فاذا عه كذب ولا يحسج

المتأولين



الى دليل غيره لأن وجود الموحدا عظم <sup>بشركه</sup> دليل على شركه ذو  
 الغير بنفسه <sup>عن حاجه</sup> شد دليل بقطع سبيل المحبة فبحاجتك سبحا  
 ليس الغرة الا في اعترافي بنار حدى وعرفان فنا،  
 كينوني وافرارى بقضارى العظمى لنفسائتي و  
 قضايائى الكبرى لا يتك <sup>ب</sup> وشهدك يا محبوبى ولم  
 استشهد غيرك لأن شهادته الغير لم ينفعه لأن الحل  
 مثله فقرا، عندك وحجاجة لديك وان استشهدا لمفتقر  
 دليل على جهله به وبغيره عنك لا وان لا يرى فى ذكر <sup>الخبر</sup>  
 الا اطلعتهك ولا فى شهادة العبد الا شهادتك فان  
 حينئذ حل له ذكر السجات وبيان الاشارات والآ  
 فبحاجتك سبحانك ما علمت ذنباً اكبر من هذا استشهد <sup>العبد</sup>  
 بدوئك او اراد ان يستعين بدواك سبحانك سبحانك  
 وكفى بك شهيداً على باقى ما اودعك ولا اقدر به وجودك  
 ولا يشك

لذة

نقى

لا يتنى

غيرك

وتغيره

يستنى

ولا اثنيتك ولا اقدر بشأك وانتى لا علم بان الموحدين  
 يوجدونك بقولهم لا اله الا انت لا عزيتك انتى ما اوجدت  
 بتلك الحكمة لا انتى اراها آية فى ملكوتك وضعة اسما  
 سلطان ارادتك فكيف اجعل حظ العباد توحيدك  
 يارب الايجاد وكيف اثنيتك بشأ خلقك واثمك متعا  
 بان توصف بالاضداد فبجنانك سبحانك احرق نيران  
 عدم توحيدى نفسى ولم اخرج من حد فؤادى ولا ادرى  
 ما لا يمكن فبجنانك سبحانك بعد تلك السبل المسدودة  
 وهذه الطرق المتفاداة ما رايت لى وصلا حتى التسل  
 نفسى به وبه ولا علمت يوم لقائى حتى تسكن نفسى  
 فبجنانك سبحانك لا احزن لى لان الممكن لم يزل ولا يزال  
 فى نار نفسه وحزن ذاته فبجنانك سبحانك اتى نار  
 اكبر من ذكر وجودى واتى عقاب اعظم من ثنائى كينونى

داتى

خاز

دنيا الطريق المنفذ

نار

نفسه

نقى

لديك دأى عذاب شد من توحيدى آياك ان لم كن  
 مثل الخافين الذين يشركون بك فى توحيدهم ويزنون  
 انهم يوحدون ويكذبون من ثنائهم وحبسوا انهم ينفون  
 ويحرقون بنار الامكان فى افدتهم ويزعمون انهم مستغنون  
 فسبحانك سبحانك ما للذات الا النار ولا يمكن فى مقام  
 الاخير دار القرار فاليك اقبل يا سلطانا وعليك اقم  
 يا ملك القهار رجا، فوالك فضا لك باستار عبادا  
 بواهبك وعناياك يا غفار اوبيدك سلطان التقدير  
 فى افلاك سما، الاسرار وفى قبضتك ملكوت التدبير فى خبا  
 برورات الاخبار وان هذه ليله اليك ترفع الاصوات  
 وانت الذى لا يفوتك فكر ما عجات وبهيك حيوة العظام  
 بعد الميم التخصم اشهدك ان افدتنا بما اكتسبت  
 ريمته فانيته ومقترنة بذكر الغيرة فى تبة الحجة فانزل من  
 محمد

يتنون

غيره

نار



مجتنبك علينا، الأفضال، وامنن علينا بأيات الأنوار  
 اذ انك كثير النوال، وشديد المحال، وذو الكيد والمحال  
 وذو الجود والجمال، فاجي تلك الرمانات بتك يا ملك  
 الأسما، والصفات، ونور تلك الظلمات بفضلك يا  
 رب الأرضين والسموات، وارفع هذه السجحات من  
 اشارات ما يسطرن في الرقوم المسطرات بما نزلت  
 في مواطن الأيات والقررات اى رب عبيدك فاني  
 وسألك وافذك وراجيك مشتاقك وطالبك نازل  
 اليك هب لي التخصم في هذه الديلة الجمعة من فواضل ما  
 وهبت للمحمد وعلى والهما المعصومين وبارك فيما ثبت  
 لي وقرب لي أيام لقائي فانك تعلم تسمى وما تهوى اليه  
 خلصني من بين العباد وبلغني الى ساحة اقرب الأعداد  
 وارفع عن عيسى حكم الأعداد والأنداد بما توصلني الى فردة

دا بن

والبحال

الرمادات

بذا

اسطر

بوطن عبيدك

والهنا في

وقد رت

الأسماء، وحضيض اوج الأجا، أي رب كل شيء عدم محبت وفقر  
 محض وعجز صرف واضطرار بات ما رايت المفرد إلا ان العتي  
 نفسه بين يديك يا رب القدر اذ انك انت بالمنظر <sup>تفعل</sup>  
 مانشا، بفضلك انك انت وهاب مقدر فاضع <sup>فانضم</sup> التهم  
 لي وباهل محبتك ممن هو في علمك بما انت انت انك  
 انت الله الملك الرفيع والفرد المنيع والجواد الوهاب  
 المتعال سبحانه ربك رب العزة عما يصفون وسلام  
 على المرسلين والحمد لله رب العالمين  
 حضرت الاعلى من كتاب الاسماء

واذ استعلا عليك بغير حق من احد فاسجد وقل في سجودك  
 تسعة عشرة يا الله ثم تسعة عشرة يا رباً ثم تسعة عشرة  
 يا رب ثم تسعة عشرة رب ثم تسعة عشرة يا رحمن  
 فاذا ليكفيك الله عما دعوت به عليه ويجعلته فانياً كأنه

لميك

لم يك شيئا انه كان على كل شيء قديرا

في اسم الختان بحضرة الاعلى

وان اردت الغنى فلتذكر ان تلك الاسماء النعمة من بعد

العشر في كل يوم كل واحد خمس مائة مرة وان تلك

الاسماء الشريفة هذه يا جواد يا وهاب يا لطيف

يا فضل يا كريم يا رحيم يا غني يا وسيع يا

علام يا حنان يا عطاء يا حنان يا منان

يا رزاق يا بساط يا طوال يا عطاء يا

حوال بعد ما توفى ان تلك الاسماء اسماء الله

والله معطيك لا دونه وكل ادلاء على الله سوا في

غروب الشمس او طلوعها وكل ايادي الله باذنه في

الملك يعملون يا منفس فاذا نزلت بك من مصيبة

فلمنعون الله بذلك الاسم فانه لينفس عنك عما يحز

يا نعم



وقل مكان كل ذكر سبحانك اللهم ان لا اله الا انت  
 سبحانك اني كنت من المستحيين <sup>درسم مقبض</sup>  
 ثم لكل ما انتم عنه تحذرون تقولون انا قد عصمنا ما به  
 ربنا رب السموات ورب الارض رب كل شي رب  
 ما نرى وما لا يرى رب العالمين فانكم انتم به

محفوظون

دعاء للاولاد من كتاب الاسماء المحضرات الاعلى

شرح دعاء

من اراد ان يحفظ ولده فليكن بين هذا الايات على لوح من  
 المطرزة وليجعلنه عند من اراد ان يحفظ فانه الى ما دام حياً  
 يحفظ بملائكة السموات والارض وما بينهما ويشهد كل شي  
 ومن عند الله المقدر المتعال بل حين ما طلعتكم بالنعقاد  
 نقطة فلا تبعدن عن حملها تلك الايات ليحترن بها

لا

الى ان يصنعتم حملها ثم لا يفارقن المولود ليلعلن به  
الى كمال عمره بانكم انتم به تتألمون وان كنتم ترحمون  
في شيء من الذهب ينقش عليه اية الاولى خير لكم عما  
انتم به تخرزون ذلك ما ينبغي الا بمن يكن على الارض  
ملكا ولكن الله قد اذن لكل خلقه فضلا من عنده لكم  
انتم جود الله من عنده في ذرة الاولى مثل ذرة الاخرة  
تشهدون بفضل الله في على الاعلى مثل ادنى الاخرة في تد  
هذا الدعاء للمولود

اننى انا الله لا اله الا انا كنت في ازل الازل الهنا مولى  
اننى انا الله لا اله الا انا لا كونى في ازل الازل الهنا مولى  
اننى انا الله لا اله الا انا كنت في قدم الاقدام الهنا مولى  
اننى انا الله لا اله الا انا لا كونى في قدم الاقدام الهنا مولى  
اننى انا الله لا اله الا انا كنت لم يزل ولا يزال الهنا مولى

اننى انا الله الا انا لا كونت لم ينزل ولا ينزل الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا كنت فى عز الازل الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا لا كونت فى عز الازل الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا كنت فى قدس القدم الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا لا كونت فى قدس القدم الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا كنت فى ابدوت الابد الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا لا كونت فى ابدوت الابد الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا كنت فى قدس القدم الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا لا كونت فى قدس القدم الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا كنت فى ازلوت الازل الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا لا كونت فى ازلوت الازل الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا كنت فى جلال السمر الهاناموتها  
 اننى انا الله الا انا لا كونت فى جلال السمر الهاناموتها

اننى



اننى انا الله لا اله الا انا كنت في سرمد موت السرمد الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا لا كون في سرمد وال الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت في ارتفاع الدوم الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا لا كون في ارتفاع الدوم الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت في ارتفاع الجبوة الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا لا كون في ارتفاع الجبوة الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت في اجلال البقاء الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا لا كون في اجلال البقاء الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت في موت الدوم الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا لا كون في دم الدوم الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت في بقبوت البقاء الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا لا كون في بقبوت البقاء الهنا مؤتملاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت في حيوت الحيا الهنا مؤتملاً

اننى انا الله لا اله الا انا لا كوتن فى حيوت اليا الهامو<sup>تليها</sup>

كلمات حضرت الا على مر شنوات الفارسى

بسم الله الا بكي الا بكي

حمد و سپاس بيقياس ذات محبوب لم نزل را سزا است  
 كه لم نزل باستقلال استجلال ذات مقدس خود بوده ولا  
 نزال بستر فاع امتناع ذات مقدس خود خواهد بود  
 شناخته او را هيچ شئي حق شناختن و عارف نگشته مر او را  
 هيچ شئي حق ستايش نمودن چه قدر متعاليت سباط  
 قدس سلطان وحدت او كه كل ممكنات از اول لا اول له  
 الى اخر لا اخر له سبحا و طلعت او بوده و هستند و چه قدر متعاليت<sup>ليست</sup>  
 علوا امتناع قدس او كه كل موجودات از اول لا اول له الى  
 اخر لا اخر له متوجه بوده اند با نور و حقه او خواهند بود لم  
 نزل الله كان ربا ولم نزل الله كان حقا ولم نزل الله كان

علا

عدلاً و لم یزل الله کان فرداً و لم یزل الله کان حاکماً  
 و لم یزل الله کان سلطاناً و لم یزل الله کان مالکاً  
 و لم یزل الله کان مقتدرّاً خلق فرموده کل ممکنات  
 از اول تا اول له بمشیت اولیه خود و خلق خواهد فرمود  
 اخر بنا اخر بمشیت ظاهریه خود نبوده از برای خلق او  
 اولی که ذکر قبل شود و نیست از برای آن چیزی که ذکر  
 بعد آن بشود لم یزل ملک در جل ملک و صقع ابداع خود  
 متحرک بوده و ممکن در حد امکان مطلق و از اینجا که  
 خلق فرموده کل ممکنات را از برای معرفت خود و جبل  
 فرموده کل موجودات را از برای عبادت خود و خراج  
 فرموده کل کائنات را از برای محبت خود و انشاء فرمود  
 کل ذرات را از برای طاعت خود و احداث فرمود کل  
 من فی ملکوت السموات و الارض را از برای ظهور قدرت



خود هیچ ذره نبوده و نیست که از علل وجود خود محجب باشد  
و کل را در ابلسان کینونیت خود علی ماضی علیه می خوانند  
از ذره اولیه الی ذره آخریه و از طلعت مشرقیه الی وجهه  
مغربیه و از کینونیه بدیهه الی ذاتیه ختمیه و از لایه  
سازجیه الی لایه کافوریه کل بر پنجه جعل شده  
زیرا که شئیت هر شئی بشئیت است

برستطال قدرت او و استقلال عظمه او و استجوال  
رفت او و استفضال حمت او و استقلال سطوت او  
و اختیار فرموده در بین کل اشیا، سلسله انسان او  
ناطق فرموده او را بجد و ثناء خود و ممتاز فرموده او را از  
ابنا جنس حیوانات بجد و مجد خود و حق معرفت ذات  
مقدس خود و لم یزل تصفیه فرموده و میفرماید خلق  
سلسله انسان را در هر ظهوری بمنظر ظاهر آن ظهور و سلسله

هر ظهور

هر ظهور قبلی اگر مستشرق نگردند بطور بعد حکم بلا شیئی  
 میفرماید زیرا که وجود آنها خلق شده از برای محبت  
 معرفت ظاهری و ظهور و همین قدر که محبت از این لطیفه  
 زبانی و دقیقه الهیه شدند حکم لایشی در حق آنها جاری  
 می گردد از اول الی امروز هرگاه کل بر منبج حقیقه مبتدیان  
 یک انسان که باطن حیوان باشد در سلسله انسان  
 نبوده و کل در کل ظهور با شراق شمس قیوم مستشرق و در  
 بطون بمایشق از آن ظهور متین و بدانکه سکان ظهور  
 بیان امروز سکان فردوس الهی و افریدیوس الهی هستند  
 و ما سوا ای آنها چونکه از اثر وجود خود محبت مانده حکم لایشی  
 در حق آنها شده و همین قسم سکان این ظهور را نسبت  
 بطهور من بطوره پس ملا خطه کن تا آنکه در یوم قیامت از فرغ  
 اکبر آن روز ایمین گردی و نظر بطلعت حده حقه نما و اگر تر

بوحث محجب و بوحث کثرت را مستجذب گشته تا آنکه  
 در هر ظهور بر سریر قدس سیرج بوده باشی و در هر بطون  
 بشوارق مایشرق از شمس طغر مطمئن و متباقی و  
 بدانکه اثمار شجره هر ظهور او امر و نواهی او است که لم یزل  
 حتی حی و حیوان بوده و هست و کل امر و ظهور در اثبات  
 اثبات بوده و نفی نفی و کل شئون دیگر در هر ظهور  
 طارات آن امر بوده و هست و در هر ظهور ظاهر و ظهور  
 آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعدام شجره  
 نفی می بینی من قبل الله امر میفرماید زیرا که امر الله ظاهر  
 نمیشود الا از آن و در هر ظهور مبدأ کلمه را گرفته که ما سوا  
 ان از کل او امر و نواهی شئون اثبات است که کلمه تو  
 باشد و چونکه کلمه ثانی ثابت نمیکرد الا بذکر اولی، اولیه  
 و او امر مستغنی رفیع و نواهی که من قبل الله امر شده این



که رشته تفصیل کلمه توحید در آن ظهور با بعد از کلیشه  
 مبتنی گشته و هر ظهور را مثل آن ظهور سوزنا که قصد  
 ظاهر در ظهور اثبات توحید حتی لم نزل قیوم بوده و ما  
 سوای آن از کل او امر و نواهی شمرن آن کلمه متمم  
 بوده و هست و هم الی آخر لا آخر هر ظهور که ظاهر گردد  
 اراده او بنوده و نیست الا اثبات وحدانیت ذات مقدس  
 الهی و صمدانیت حکمت الهیه و فضل غایت بانیه مقدسه  
 میفرماید تصور کن امروز که چه قدر مثل در فوق ارض  
 هستند و کل لا اله الا الله میگویند و ذکر نبی خود بعد  
 از ذکر توحید می نمایند و در کتاب خود او امر و نواهی نبی  
 خود را عاقلند و عند الله حکم سلسله انسان بر آنها میگرد  
 و بعد هم الی آخر لا آخر له بحسب نظر ناظر شو که در هر ظهور  
 عرفان آن ظهور و مظاهر هر در آن ظهور و او امر و نواهی

ان ظهور سبب احتجاب تو نگردد از ظهورات مالا نهایت بعد که  
 خداوند حتی لم یزل متجلی بوده و هست و او در هر لایم در  
 شأن بدیع و خلق منیع بوده و خواهد بود و او را  
 عبادت کن از ان سبیل که او محبوب میدارد در هر ظهور  
 نه سبیلی که خود در ظهور قبل بان مترق گشته که ان سبیل  
 اگر با علی دروه عز او رسی شمار برای تو نبی بخش نظر کن  
 در نزد ظهور نقطه فرقان اگر چه کل سگان ظهور انجیل با او سر  
 و نوای ان کما هو امر الله عامل بوده دوران ظهور اولاء  
 اثبات حتی لایموت بوده ولی بعد از ظهور اخر چه گویند شده  
 حال انما من بعد احم مثل قبل بعین حقیقه و فرست  
 مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق ابکار شجره و حدیث  
 و اثمار اغصان فردانیت باذن مالکها اخذ کن و بدانکه در  
 ظهور تا خلق آن بغایت کمال نرسد مشیت ایزدی دائر

حتی لم یزلی برعود خلق قرار نخواهد گرفت و اولاد هر طور  
 تا یوم ظهور اخر هر ادلای که ظاهر گردند تثبت اثبات  
 ان ظهور بوده و بستند و طراز طرزان بوده و خواهند بود  
 و کل مرایای هستند که مدل هستند از شمس و حدت  
 از ان ظهور و بلوراتی هستند متشعشع که حکایت میکنند  
 از طلعت ان بطون و بدانکه لم یزل و لا یرال حجت من  
 بر خلق او بوده زیرا که قوام هر شیئی بمشیته تهر بوده و هست  
 و بتصور نماید که و قیسه شیئی بوده و حجت بر ان شیئی من  
 عند تهر بالغ نبوده که اگر چنین تصویری ممکن بشود با عترت  
 بقدره الهی و علم نافذ او و رحمت واسعه او و حجت بالغه او و کجا  
 توان که تصور نمود تعالی الله عن ذلک علوا عظیما بلکه همین  
 قدر که وجود حتی لم یزل بوجوده در ازل الازل رتبه خود لایزال  
 بوده و خواهد بود آن آنکه در یوم قیامت ظاهر و مشرق در آیام



غروب خود عالم و باطن ولی در حین بطون ان اولائی باهر  
 او در هر ظهور بوده و خواهند بود که حفاظ دین او بوده و  
 و شهداء از قبل او بوده و خواهند بود و انهایند سراج هدایت  
 در لیل الیل که کل بهدایت انهایند می و انهایند در یوم قیامت  
 شناخته میشوند و همان مظاهر می هستند که در حین ظهور  
 شمس حقیقه ایمان آورده و میاورند و کینونیات ایشان مد  
 بر حجت باطن بوده و هست و در هر ظهور اولاد عکسینه بهم میرسد  
 که بظواهر اظهاران دین را بنمایند و متبع حدود ان میشوند  
 ولی کینونیات ایشان چون از غیر شجره اثبات بوده در یوم  
 قیامت ظاهر میگردد نظر کن بعلماء اهل ملت در فوق ارض که  
 انهایند عباد هستند که در ان ظهور اظهار ایمان و اتباع  
 حدود الهی را نموده و چونکه ظهور اخر مشرق گشته کینونیت  
 نفیثیه ایشان ظاهر گشته و همچنین الی اخر بلا اخر مشرق

لکن

کن که در قیامت اخیری اگر یک نفس در بیان ماند و من  
 بظهور ته مومن و موقن نگردد کینونیت ان در نفی بوده  
 که اظهار اثبات نموده و همچنین ظهور بعد از من بظهور ته  
 نظر کن و اخذ نتیجه کن و همچنین ظهور بعد بعد من بظهور ته  
 ملا خطه کن و اخذ نتیجه کن و اگر دوام ذات مقدس الهی  
 ذکر بعد بعد من بظهور ته را کم حلاوت ان از خودم ببرد  
 نیرو و در امکان بوده و خواهد بود و کل امثل شمس  
 وسط آسمان مشاهده نموده و بینمایم زیرا که ما سبب  
 مثل ما مضی بوده عند ته و عند ناظر بعین ته و  
 میکنم تو را و سکنان هر ظهور را که بعین وحدت در بجهت  
 کثرت نظر نموده در شته حیوة کشیده را مدد هر ظهوری داشته  
 و در هر ظهور بظهور هر در ان ظهور مومن و موقن گشته و بعد از  
 بر سر او متکئ و زفاف مستغرق گشته که در حیات

در عین رضا، الله بوده و خواهی بود و نور محجب نکند کثرت  
 آن خلق و انجماد آنها بر امر حق که اگر فرضاً تصور شود و  
 یک ظهوری شجره حقیقت ناطق گردد و کل تأمل نمایند  
 در حق آوکل در لا اله منفی بوده و هستند اگر چه در روی  
 ارض باقی هستند ولی بقای ایشان در نار بوده و  
 و کل اثبات آن نفس مستغنی مرتفعه بوده و قصد کل وجود  
 از امر او بوده و اگر بر عکس تصور شود که اگر ظهوری ظاهر شود  
 و یک نفس غیر مومن بر روی ارض بماند انوقت کینیت  
 نفی در هوای افلاک می ماند مثل آنکه می گویند هیچ نیست  
 نیست الا شمس سما، حال شمس در مقابل می بینی که نفی  
 آن کنی یا نه الا آنکه در هوای ذکر مذکری میگردی نیست  
 قدر نفی در تلقا، شجره حقیقه و بدانکه این خلق از در شوق  
 بیرون نیستند یا کینونیات آنها از شجره اثبات است

یا غفران



یا غیران اگر کینونیات آنها از شجره اثبات است صفاتی  
 که از دادن ان شجره ظاهر میگردد از شجره نفی است و در  
 موت ان آنها گرفته میشود و شجره نفی داده میشود طیب  
 و طاهر قبض روح میگردد و اگر کینونیت ان از شجره  
 نفی باشد اعمال حسنه که از آنها ظاهر میگردد از او را  
 شجره اثبات است و در حین قبض روح از ان گرفته می  
 و ان بر غیر طیب و طاهر مقرر خود منتهی میگردد و محبوب دای  
 خداوند ذکر حق را که در این شهادتین نازل فرموده در هر  
 لیل و نهار عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد هفتاد و کفایت  
 میکند در ذکر و اگر فراموش شود بر او شبی نبوده و نیست  
 و اگر محتجب ماند بعد از علم بان در هر لیل و نهار که از ان فوت  
 میگردد عدد هفتاد از لعل اصغر بر زده او وارد میآید و ان  
 نیست الا آنکه کل مراقب امر الله بوده تا آنکه محتجب نگردد

و خداوند لم نزل و حق قیوم لایزال لم نزل و لایزال غنی  
 بوده از کل شیء و مستغنی است از هر شیء و کل مفقور  
 بوده اند با و و خواهند بود و دوست

غنی متقال

ایضاً کلمات من شئون الفارسی

یحیی ربناکم فی الشائین یحیی الدین بعد الراعین  
 و ان زیدت علیه الهما فاعلم فانی ما کنت السرعین  
 فاضرب نفسی هو فی تعد نفسه فمذا اسم قطب العلمین  
 خذ الملح قبل مد بعد ضم و ادرجه تحت المدرجین  
 تسبیح و نفیس ذات محبوب لم نزلی را سزاوار که لم نزل  
 بوجود کینونیت خود بوده و هست و بعدی از برای او است  
 مقدس نبوده و نیست و شناخته او را حق شناختن  
 شیء و هو کما وصف به نفسه لایدر که الا بصار و

هویدرک الابصار وهو اللطیف الخیر وخبأ وثناء  
 بر واحد اولیکه لم یزل در صقع ابداع بر و هست و قتل  
 غیر از اولیت نفس خود و بعدی غیر از اخریت ذات  
 خود از برای او نبوده و نیست در هر عالمی بطوری و در  
 هر ظهوری با سمی ظاهر حیث لایری الا ایاده و لایله  
 الا علی الله فی مبدئه ثم منتهاه و او است شمس حقیقه که  
 اگر مالاخایه طلوع و غروب کند هر مرآت که مقابل شود  
 او را مثل علی الله میکند و خود واحد بوده و هست و او است  
 ظاهر در هر ظهور از بدیع فطرت تا ظهور نبوت و قانیه  
 و او است ظاهر ظهور خاقیت که کل از برای یوم ظهور  
 و لقاء ان خلق شده چنانچه ناطق است تنزیل الله  
 الذی رزق السموات بغیر عدد و معنا ثم استوی علی العرش  
 و سخر الشمس و القمر کل مجری لاجل مستمی بدبر الامر فیصل



الايات لعلمكم ببقاء ربكم توقنون و شبهه نبوده و  
 که لقاء ذات ازل متمنع بوده و هست و آنچه در امکان  
 ممکن لقاء ظاهر بطهور است که در ظهور قبل محمد و ظاهر  
 امر او مقصود حتی بوده و هستند و در ظهور بعد همان <sup>مطابق</sup> هر  
 ظهور قبل است که در رجعت ظاهر میگردد و اگر نه وقف  
 جبل ماکو شده بود بذکر این کلمات پیرداخته دلی چون  
 حالت اشتباه جلوه داده اند نرد مضار در حکم ذکر میشود  
 که بطور خوشی رافع شوند و الا شبهه نیست که هیچ نفس  
 مؤمنی راضی نمیشود که بعد از علم بحق محبت از او ماند و آنچه  
 واقع شده لاجل دون ان بوده چنانچه بر هیچ حتی حزبه  
 وارو نیامده الا آنکه عامل بگمان خود بسته نموده و حال آنکه  
 غنچه و غنچه او لی العلم لدون بسته شده که اگر عامل تصور  
 دون انرا اینمورد بر این بر قلب ان خطور نمیکرد و نه است  
 که

و حال چون  
 اشتباه  
 بطور خوشی نبوده

که حجت بر آن وارد نیاید بلکه چون یقین ننمایند غنیه  
 مسئول عنه میشود و محقق نباشد ثانیاً که ظهور موعود  
 منتظر بعینه مثل ظهور رسول الله که حجتی منتهی که باقی  
 ماند و عجز ماعلا الارض را برساند باشد که اگر نداشت بود  
 بعد از انقطاع وحی این همه اهل بیت علیهم السلام اطهار  
 تضرع و ابتهال نمیفرمودند چنانچه دعای ندبه و کلمات  
 دیگر ناطق است و اثبات ظهور و حجت غیث و الا  
 بجحمتی مثل حجت کتاب و عجب نیست که بعد از ظهور  
 این نوع حجت باز مردم محجوب مانند چنانچه کل امت  
 عیسی منتظر بودند احد را همین قسم که مؤمنین بقرآن  
 از فریقین منتظر هستند ظهور مهدی را و بعد از ظهور  
 چه نوع مخالف بهر سید که اگر یقین می نمودند که ظهور  
 رسول الله همانست که خبر داده عیسی احدی از امت

او خارج نمیشود و حال غم که ظاهر شد و حجت او که فرقا  
 است در میان و هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت  
 گذشت و هنوز آنها در ناراحتی خود و محبت و حال آنکه  
 ظهور رسول الله همان ظهور واحد است که از یوم اوم  
 تا خاتم در هر طوری باذن الله ظاهر شد که اگر کل ناظر  
 بحقیقه نمی بودند یک غیر واحد بر روی ارض نبود و  
 اینست تشریح اما النبیین فان الخ طبق حدیث  
 که در حق حجت ذکر شده که مراد اینکه هر کس خواهد نظر کند  
 بر اوم الی خاتم نظر کند بر او زیرا که هر صاحب شریعتی که  
 ظاهر شده او بوده و حال آنکه در هر ظهور بعدی ظهور است  
 قبل لدون الله میشود چنانچه احل این ظهور هرگاه ایمان  
 بمن بظهور الله نیادند کل لدون الله میشود چنانچه از حق ظهور  
 هر کس اجابت امر الله میشود ظاهر است مقام او آنگاه

نمیشود



نشیده باشد یا بعد از استماع حجت رانیده باشد و نظر  
در قرآن شود که خداوند اثبات نبوت رسول الله را غیر از  
آیات در اکثر مواضع نفرموده و آنچه امروز درین اسلام  
مرتفع شده راجع بحجیت آیات میگردد زیرا که اتباع علماء  
حقه لا جل قول امام است و اثبات امامت راجع  
میگردد بقول رسول الله و اثبات نبوت در حق رسول  
الله ثابت نمیکردد الا بوجود آیات و بعد از ظهور آن  
در مجموع فصحا نظر در قرآن شود که چه کلمات گفتند چه  
در حق رسول الله و چه در حق آیات الله که قلم حیا می کند  
که ذکر کند ولی کل فانی گشت و کلمات الله و مؤمنین باو  
مانند حال هم از اول ظهور تا امروز بقدر صد هزار بیت  
بشان آیات ظاهر شده که اگر کاتبی تواند تحریر نماید در  
عرض شش بوم عدل فرقان ظاهر میگردد و هنوز دیده

نشده اتیان بحدیثی نماید و اینقدر تفکر نشود که اگر  
 بشأن آیات ممکن بود از قوه بشر تا حال از نزول  
 فرقان که هزار و دویست هفتاد گذشته احد اتیان  
 باین نموده بود و همین قدر که نشده دلیل است که غیر  
 قادر نبوده نیست و از جائی که گمان علم میرفت همین  
 که ظاهر شده دلیل است که من عند الله میباشد و حال  
 آنکه ظاهر است که صور علمیه ظاهریه نزد او نبوده و نیست  
 زیرا که تحصیل این علوم لأجل علم کتابت و رضای او است  
 و بر ممکن و علم ان سراوار نبوده و همین عظم حجتی است  
 عند الله و اولوا العلم که نفس این ظهور عجبتر است از ظهور  
 و اگر از بد ظهور ملک اسلام بهمین حجت بر عالمه احتجاج  
 بود ایشانرا بطیاء بتصدیق دارد آورده زیرا که مفری از  
 برای مؤمنین بقرآن نیست یا از حجت او منقطع شوند یا که

باین

باین حجت مؤمن شوند آدل که از برای ایشان متمنع نماند  
 در حق ایشان مبرهن که اگر بنحو دیگر میشد از ائمه قبول  
 نموده بودند ولی آدل که هرگاه بر علمای شیعه همین  
 سخاوبات شود بلا گفتگو می شود یک آیه بر کل علماء  
 عرض شود هرگاه ایتیان نموند بر فطرت که محبوس  
 بغیر حق در حبش یافت و حال آنکه متمنع است چنین  
 امری و آنچه گفته شود در مقابل در قرآن گفتند کلام  
 بلا ایتیان نثر نمی کند میشود که از نزول فرقان تا امروز  
 حجت او ثابت شود و امروز در اخذ نتیجه این قسم شود  
 که دو مملکت با اسم اسلام از عجم و روم اظهار اسلام  
 و از منظر اسلام محبت و از او محل سکونت منع کنند و حال  
 آنکه در هر حال مسلت کل بوده که دولت ایشان منقضی  
 گردد بدولت ابدی که ظهور قائم آل محمد باشد قسم حق



که هرگاه چنین ظهور اقبال فرموده بودند تا امروز غر و ملک  
 ایشان شده زیرا که استعداد ایشان ظاهر است و حال  
 همه درک نمایند بقاء ذکر و دولت ایشان را که کل ایشان  
 را جل نفوس خود بخوانند و من از برای خود ایشان که  
 نصرت ایشان دین خالص خداوند را نماید و بعد از آن  
 الهی در حق عیش بقاء و جوار حق ساکن باشند این است  
 که اقبال مانع سلطنت ملک گردد بلکه باعث بقاء  
 میگردد زیرا که باذن همه میتوان در حق ایشان و ذریه ایشان  
 الی یوم القيمة قرار داد سلطنت را بحق مثل آنکه چه گونه  
 خمس در حق اهل بیت است همین قسم هرگاه اقبال  
 شود ثابت میگردد و علاءه بر آن آنچه امروز اخذ میشود  
 از خلق هرگاه اذن الله با او بود احلی بود از سرک خاچه  
 در کتاب اول که نزد اول طاہر با ائمه هدی علیه السلام است

ذکر

ذکر قضایای جدید شده و ذکر موهبت الهی در حق  
 مقبل از مقتدر اسلام شده ولی قبل از اقبال چون  
 محل اختلاف میکرد دستور است نزد ایشان و بود  
 حجت که هست با بقاء ائمه از برای نصرت دین است  
 اگر چه اینها نزدیک کام نصرت میکند با عزت بلا عدل  
 میگردد و حجت ائمه هدی متمنع است که اگر امری بود  
 فیکن رسول خدا در حق او صیبا عیسی ظا هر فرموده بود  
 بلکه مراد نص خاص است در حق نفوس اولیه مثل حدیث  
 مروی از رسول الله و اما الوصیتون فاحی علی نظر  
 بصدر اسلام و اثبات امر امامت نموده که کل بدلیل  
 حجیت کتاب ظاهر میگردد و آیات حجیت انقدر هر حجت  
 که ذکر آن تمام نمیکردد و در شرح کوثر و حدیث ابی لبید  
 که در ذکر حروف مقطعات قرآینه که مطابق سنه ظهور است

بیان شده آیات انحاء کافی است و مستزق بکلمات  
 بدیعه بودن عند تهر محبوب ترست از کل آنچه مستزق  
 بوده اند و اقل در این مقام خود از صراط اکبر مجول تهر  
 و قوت گذشته و بعد بر دیگران اثبات شود و مشاهده  
 شود که نقد مملکت اسلام چه قدر است که باسم تشبیه  
 بحق مالک هستند و محل مقصود خود را که در هر حال از  
 برای او قائم و ذاکرند در حبلی شده که یک انسان لسان  
 واقع فهم نیست در لیل یک مصباح لایت نرد او  
 حاضر نمیشود شرط محبت کجا که محبت حق یا اسم او  
 بقدر محبت باطل ظاهری که از مجنون در قبیله یعنی فکر  
 میکند واقع نشود و حال آنکه انقطاع ایشان نسبت به  
 بحق ظاهر آنچه کمال است در واقع مروی از قول حق  
 بنوده و نیست و صاحب شرایع همان بوده که هست

طی



کل در هر حال بقول او عالمند اینست که در هر ظهوری  
 ظهور قبل او مقبول نمیشود از خلق و الا آن مسلمان چگونه  
 هستند در طاعت سول الله که اگر میشناختند او را  
 در این ظهور احدی محتجب نمینماید و حال آنکه کل میگویند  
 قرآن کتاب الله است بواسطه رسول خدا و هر کس دیده  
 آیات بدیعه را موثق میشود که من عند الله است این  
 همان صاحب قول است که بیک الله و الله علی  
 الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا  
 که من عند الله تکلم نموده سالی هفتاد هزار نفس حول کعبه  
 طواف نمایند و مقبل باد در اسلام سلطنت نمایند  
 باسم او و هم چنین روم بکمان اقبال اینست ثمرة اقبال  
 بحق در آخر و حال اینکه در صدر اسلام حضرت در جبل مکه  
 مدتها محبوس بودند و حال آنکه کل اهل حق آن زمان

در جس مکه تأیید نامه

منتظر ظهور آن حضرت بودند ولی بعد از ظهور چه قدر از چهار  
نصاری که محبت نمایند و آنچه در اسلام ذکر میشود هرگاه محقق  
میبود خداوند و قرآن ذکر میفرمود و بر رسول خدا و اهل بیت  
او مواردیکه واقع شد واقع نمی شد بلکه عظم حجت ابیات  
کتاب الله بوده که احتجاج در فرقان بان شده و کفایت  
میکند و خدا در حجت چنانچه نص ایله شریفه است  
اولم یکفم انا انزلنا علیک الکتاب بتلی علیهم ان فی ذلک  
لرحمة و ذکر می لقوم یوقنون و آنچه در اخبار معارض بنظر  
عرض بر کتاب میشود چنانچه حکم چنین بوده و ناظر بدلیل  
قطعی الصدور مستغنی میگردد از مواقع فتن که در این ظهور  
و عده داده شده که امتحان بجائی میرسد که لا یتقی الا نحن و  
شیعتنا انا انکه صادق اید سیرجع الاسلام غریبا کما بد  
فقطو لیل لغریبا و اثبات رجوع ائمه و کل مسلمین صدیقین  
و مکتب  
و مکتب

و بشهادت من محض الایمان محضاً و دونه بهمین حجت میگرد  
 زیرا که حکم بر هر شیئی بواسطه امر است و قول او است ثابت  
 نیگردد و محقق قول الا بغیر ما علی الارض کل از اول عمر  
 اخر عمل میکنند از برای آنکه خداوند قبول کند و این ظاهر  
 نمیشود الا بکلامیکه مشابه باشد با کلام خلق مثل قرآن  
 و ظهور آیات بدیعه و حال آنکه بجهت کمال محتجب اند از امر  
 الله الا عارفین بآیه و آیات و چونکه قلم بذكر الله رسید  
 سر واقعی ذکر میشود که آیات تقسیمه که عاملین آیه با آنها  
 در نفس خود متوجهند الی آیه متجلی نگشته از ظهور ذات  
 بلکه از رسول آیه بوده که نفس ظاهر در ظهور است و مثل  
 مثل شمس است و مثل آیات متجلیه مثل شمس که در مراتب  
 منطبع شده حال ملاحظه شود که اعمال خلق اگر آیه شده  
 در چه مقام است بالنسبه بظهور حقیقه مغاود نمیشود بل نهگو



عظیم السلام

بنیشتند

نیکرد اینست علو محمد و آل محمد نه اینکه مردم تصور نمایند  
 و نزد خود معرفت پنداشته اند و کل قرآن صد و چهارده  
 سوره میباشد که هرشش سوره در شان یک حرف  
 از حروف بسم الله الرحمن الرحیم که اولاً بر حق اند  
 نازل شده و ایشان بوده اند مظاہر واحد اول که در  
 دیده نمیشود الا حرف اول و کل حروف قرآنی الی ثانیها  
 نکتہ همان واحد اول است و آنچه سنند شود که چه گونه  
 میشود آن جسد آن جسد می شود همان قسم که سنند  
 قبل بوده حال هم همان است هزار سال متجاوز عمر را  
 خداوند بخواد سی ساله ظاهر کند سبب غیر از این  
 منقطع است و خداوند بر هر شیئی ممکن قادر بوده  
 و هست مثل معراج که بعد از ثبوت حجت رسول الله  
 کل معتقدند ولی بعقل ادراک نمیتوانند نمود اگر چه کل

سنت

متفقند

تعارضات

تعارضات احادیث بعد از عرض بکتاب هندی که  
 در مثل ظهور از مکه و امارات دیگر که کل اینها بعد از <sup>صحبت</sup>  
 بحجیت حجت و بیان او ظاهر میگردد چه دیده نمیشود  
 که کل مراد الله را در قرآن و حدیث فهمیده باشند که اگر  
 حکایت قوطی و هر چه بخواه بود دیگر چرا کسی در متجان  
 بگردن رود تا آنکه حدیث لوح فاطمه و کلام خود حضرت  
 در دعاء ابد له من بعد خوفه آمنا و کلام خود حضرت  
 صادق عزیز علی ان ابیک و یخذ لک الوری  
 ذکر شود و حال آنکه آنچه ذکر قیامت و یوم دین در  
 قرآن نازل شده مراد ذکر ظهور بوده و حال آنکه تاجه  
 قدر ذکر محتجبین از هر دو در قرآن شده و مختصر کلام مصدق  
 ظهور رسول الله بالنسبه بطهور قبل و کل ایمان با سوره  
 هستند چنانچه ادنی اقبال کند عند الله اعلى می گردد

ظنا هرگز

نماید

درجه دلخواه بود

با اینکه علیها

در حرکت الوری

و عالم هر قسمی که محتجب باشد فانی میگردد و این است که گو  
 شده در حین ظهور ریسیر اسفلکم اعلام و اعلام اسفلکم  
 قسم حق که اتمام حجت بکتاب اول بجا شده و اگر  
 نه معروف یا بسم و این موقف بوده راضی شده که فکری  
 کلمات شود زیرا که مؤمن خود مقبل میگردد و هیچ حجتی  
 اعظم از عرفان حق نبوده و نیست زیرا که آنچه در حضرت  
 عطا میشود فرع اینست و فرق عارفین بر رسول است  
 همین است با دوان عارفین و الا کل بر حدیث کل انسا  
 هستند ظاهرا و غایب نیست الا در همین زیرا که شواهد  
 دیگر را کل ملل دارند بلکه از اسلام زیادتر هیچ ناز هم  
 از حجاب انجی اکبر تر نبوده و نیست زیرا که آنچه در آخرت  
 مقدس شده فرع اینست حال تصور شود که کل غیر در دنیا  
 الله بوده و ایمان با و و رضا الله و ایمان ظاهرا

نمود

دعوی

ملت



اَلَا بِرِضَا حُجَّتِ دَايِمَانِ بَادِ وَاجْتِبَابِ اِرْحَمِ  
 عَاقِبَتِ اِنْ مَحْمُودٌ مَبْنُودٌ وَنَسِيتُ وَمَا اَنْبَاؤُكَ اَوْزَانُكَ  
 مِثْلُ جَنْبِيرِ حُسْبَانَا اِنَّهُ رَفْعُ الْكُوَيْلِ  
 نَعْمُ الْمَوْلَى وَنَعْمُ الْنَصِيرِ

❦

من كلام حضرت الأعلى لتفسير الغناء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تقدس بقديسه عن اغتال الجوهريات  
وما يشابهها والحمد لله الذي تفرد بتفرد ازلته عن صف  
الذاتيات وما يعادلها والحمد لله الذي تعظم قدوسيته  
عن فكر الكسوبيات وما يتقارن بها تعالى شأنه من ان اقول هو  
هو اذ انه كما هو عليه في عز الهويته وجلال الاحديته بذاته  
مقطع الموجودات عن فكر عرفان الذات في طلعة ظهور  
حضرت الذات ومفرق الممكنات عن ذكر مقامات الصفات  
في غيابه مستترات فلك الاسماء والصفات فمن قال  
انه هو هو يحيد نفسه وجبل الزنن والمثل الزنن بآيته ويجاوز

عن

عن سر مبدئه و اقترن بذاته اثار نفسه وجعل لمن لا شئ له  
 باذن الله في رتبة الخلق في كينونية مثاله وان اقل ان  
 الذات هو بنفسه مقطوع الاشارات ولا يقع عليه حكم  
 الاسماء والصفات كيدتي قولي بالذات بان الذي  
 جعل الوصف له والاسماء سمته ووجود الخلق ترتيبه او  
 ذكرنا عن سائر قرب حضرة وجعل في نفسه مثالا لاية  
 صمدانية وتجليا لظهور قدوسيته فسبحانه وتعالى حل في  
 ذاتيته من ان يقدر احد ان يصعد اليه باعلى طير الا فئدة  
 والا وحام وتعظم انيته من ان يشير اليه احد في ملكوت الامر  
 و ظهور تجردات بالطف لما يمكن في الاشارات وكل من ادعى  
 توحيد ذاته فحق الحين جعل نفسه شريكا في تلقاء دينه  
 وحدته ومن ادعى عرفان كينونية فقد جعل من عرفان  
 نفسه وتجاوز عن مقام حده اراد حكم الامتناع في عقله و



غفل عن مقام سر الأزلية في ذاته لأن الموجودات كما هي  
 عليها بحسب مقامها لا تدل إلا على القطع ولا تنفي إلا على المنع<sup>١</sup>  
 ولا تنطق إلا عن الباطن ولا تغير إلا على الباطن<sup>٢</sup>  
 فبما أن الله موجوده رب السموات والأرض عن صف  
 الأشياء كلها والحمد لله الذي شهد لنفسه بنفسه بأنه لا اله  
 إلا هو الحي القيوم في ازل الأزل وأنه هو كائن مثل ما  
 كان بلا تغير ولا انتقال فمن قال الله هو هو فقد اتخذ له  
 شبهاً في نفسه وقرن نفسه بذاته لأنه كما هو عليه في كنه  
 الذاتية وعلانية الصمدانية أجل من أن يعرف بخلقه  
 أو أن يوصف بعباده أو يدل عليه شيء دون ذاته أو  
 يرفع إلى حواء مجد رحمة الله تعالى وهم أحد من عباده لأنه  
 لم يزل كان ولم يكن معه غيره ولا يزال الله هو كائن ولم  
 يكن معه سواه أو ذاتية كما هو عليها له الذاتية المتنازعة  
 القديمة التي هي بكنيوتها مسقطعة الجوهرات عن الأزل

وتمت

ومبتغى الماديات عن الدلالات وإن أئنته كما هو  
 لوى الأئنته الجئة الأزلية التي هي كينونيتها مفرقة  
 الكينونيات عن ذكر المقامات ومنطقة الذاتيات  
 عن ذكر العلامات وإن كل ما وقع عليه اسم شيء من  
 الأسماء والصفات فلا يقع إلا على مقامات الأمر  
 وظهورات الخلق وإن الذات الأزل الهجت لم يعاد  
 في مراتب الغيب والشهود وصف من خلقه وكل ما وصفه  
 الواصفون وذكره الذاكرون فهو من حدود الشئنة و  
 هندسة الخلقية فمعا إلى انفس ذات الوجب عن كره  
 عن كل ما ذكر في ملكه ووجد باخراعه فكل يدلون على  
 انفسهم يدلون عن مقام ذاتهم ولا تكفى المشقة ذاتيات  
 الممكنات إلا على المنع ولاتدل الهندسة في كينونيات  
 المجردات إلا على القطع فمن وحده فقد قرنه ومن قرنه فقد

البطل اذ له ومن توجه اليه بما وصف به نفسه حذر الناس  
 عن حكمه فقه وحده بما يمكن في حق الامكان وان دون ذلك  
 لا يمكن في مقام الخلق ولذا تقبل الله من العباد مقامات محمد  
 بفضله انه هو العزيز المنان والحمد لله الذي ابدع المشيئة قبل  
 خلق كل شيء بعليته نفسه لا من شيء ثم اخرج بها الارادة و  
 القدر والقضاء، والاذن والابل والكتاب يعرف كل الله  
 الكثرات بما كتب الله لهم في مقامات الخلق وظهورات الامر  
 حتى لا يرى شيئاً حياً قوماً قائماً بذاته الا ما تجلى الله له به  
 كينونية ذاتية التي هي اية لعراف الذات وسبيل لتجلى  
 الصفات هي اية لعراف مقام محمد بانه المتعالي عن المثل و  
 المنزه عن الشبهة والمتعالي عن التحديد والمقدس عن التغير  
 وجل وعلا نفس محمد من ان يقدر احد ان يعرفه او يشير اليه  
 او يقول وبم اذ ذاتية هي الذاتية القيومية التي هي بانيتها

مقطعة



مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان ومتسقة الماديات عن  
 صور البیان وان کل ما یظهر فی الالکوان ویبرز فی الامکان  
 حکومات تنزیلات ذلک النور المشرق المتعالی عن فکر  
 النور والقدس عن نور الظهور فمن قال انه هو الذکر الاول  
 فی الامکان فقد توجه الی مقام نفسه وعرف حد مبدئه  
 وغاب عن الظهور فی تلقاء البیون ومن قال انه هو نور  
 الاول والمشیة الاولى فقد قرن معه مقام عرفانه وکجا  
 عن حد مبدئه باثباته وفقد مقام الحق الطاهر له به فی  
 امکانه فتعالی الله الحق القیوم الدائم الفرد الصمد الذی  
 لم یزل کان بلا ذکر شیء سواد ولا یزال انه هو کائن بلا  
 ذکر شیء معه فقل جعل حبیب محمد <sup>ص</sup> مقام نفسه فی  
 ذلک المقام لیوحد کل خباب حضرتیه بما وحدته وادته وادته  
 وعرف نفسه نفسه ونسحق کینونیه بانه معنی الذی

كنهه تفرق عن الكل وصفه تقطيع الموجودات عن مخضر  
 القرب فبجان الله عما يصفون والحمد لله الذي شهد  
 لذاته بذاته في مقام الأبرار لما علم بأن الحسين يشهد  
 لنفسه بنفسه ويرضى بما قدر الله له في علمه ويسلم بكلمة لله  
 مما قضى له في كتابه ويعمل بما كتب الله له في علمه من ظهور  
 امره وإن ذلك ذكر من الله في شأنه ليوحده به الأولياء  
 إلى مقام القرب والجلال ويوحدهون الله بما تجلّى لهم  
 بظهوراته ما بدع في حقائق المكنات ويستريحون بمقام  
 تذكّر مصائبه على بساط القرب الجمال ويرزقون الله  
 بزيارته على التراب فانه لهو زيارة الرحمن فوق العرش  
 من دون تشبيه ولا مثال فبجان الله موحده الذي جعله  
 على مقام نفسه في الاداء والقضاء واختاره لسره في  
 عوالم الانشاء واجتبا وظهر ولايته في ملكوت الامر

والجنى

واخلق للشئاء واصطنعه لظهور كبريائيته في مراتب  
 الصفات والاسماء لتلاينسي احد حكم صوره في تحيات  
 النفس الافاق وبركة كلشيئ بنور بارئه في كل ان و  
 يبكي كل العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدهر  
 التي اذا نزلت على العرش اهترت واذا رفعت <sup>عليها</sup> ~~عليها~~  
 انفطرت واذا استقر على الارض انثقت واذا ~~انثقت~~  
 على الافئدة خرت لجلال وجهه فاذا ذكرت النفوس  
 تغيرت لما لا تقدر ان تحمل حرفا من سرها فبها ان  
 موجوده لم يحتمل احد مثل ما احتمل الحسين في سبيله  
 ولقد قتل بقبله جوهرات الايات في ملكوت السماء  
 والصفات ولذا حددت الاشياء في جميع مقامات  
 الانشاء حيث لا يمكن ان يذكر شيئا الا بذكر هندته  
 احدية ولولم يقبل في الدزا اول شهادته نفسه في



سبيل الله لم يحط بقلب آدم الأول قرب شجرة الأرز  
ولم يعص ربه أبدا ولم يوجد شيء في السموات والأرض  
لأن بشهادته في سبيل الله وجدت حقايق الأفضلة  
للتوحيد وهما إله المحبة في أوراق اغصان شجرة  
التفريد بالإنان ما خطر بقلب أحد من العباد ولا يحرم  
به الحكم في قلم المداد ولا يعلم كيف ذلك إلا من أخذ  
عنه الميثاق في عوالم الغيب الأشهاد رزقني الله وكل  
من شاء ذكر مصائب الحسين في كل حين بما دامت  
السموات والأرضين فإن ذلك فضل الله يؤتيه  
من يشاء ذو الفضل العظيم وبعد ذكر نيمايه  
عبد مفتقر إلى الله معتصم بحبل الله في سبيل سفر  
بسوى ملك فضل وعدل ادا م الله ظله العالي على كل  
من سكن في ظلال مكفهرات رحمة در ارض اصفهان تو

لوجه

نموده جناب مستطاب قدسی خطاب ذکر فرماید و جود  
 مذکور ظهورات الهیه محمود سلطان الدارین ادا نموده ذکر  
 سبیل و میله الی مقام قرب نفسیه فی حضرت القدس  
 سوال از حکم غفالی که در احادیث شمس غفلی جلال  
 مذکور است فرموده و از این جهت در مقام اجابت جناب  
 ایشان برآمده و بجل و قوت آنچه بمشیت حضرت  
 الهی جل ذکره از قلم جاری گردد الهام میشود و قبل از ذکر  
 حقیقت اشاره میشود که علت کشف سجات از حقیقت  
 بیان مسئله گردد و ان اینست که خداوند عالم هیچ  
 خلق نفرموده الا بمشیت و ظهورات رتبه فعل خود که  
 شئون ظهور مشیت است چنانچه حضرت صادق فرمود  
 که لا یكون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بهدیه الخصال  
 السبع بمشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب

فمن نعم الله يقدر على نقص واحدة فقد كفر وشكى نيت  
 حين وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شئی را در جهت قبول  
 بل بداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لایمن شئی  
 لنفسه بنفسه و علت قبول اختیار و النفس قرار داده و غیر  
 از جهت اختیار که جهت تجلی امر است در رتبه خلق اول حقیقی  
 حکم نفرموده اگر چه در حقیقت ذکر این مسئله فیما بین حکماء  
 احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسیرها و رسائل دیگر  
 استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده چون بنمیان  
 مقام بیان این مسئله نیت الّا بجهت ذکر مقدمه مایراذ ذکر  
 از ادله آن نمیشود و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیت  
 که دون به موجود نمیشود الّا بدو جهت جهت وجودی که دال بر ظهور  
 متجلی است و جهت ماهیتی که دال بر جهت عبودیت و قبول این  
 تجلی است و این دو جهت که ثابت شد رتبه قدر که مقام ربط

بین



بین جهتین است ظاهراً هرگز در و بعد از ظهور نشسته حکم اربعه  
 ثابت میگردد زیرا که تنزل مستغنی است الا بطور اربعه و از  
 این جهت است حقیقه مراتب سبعة فعل که این عدد اتم و  
 اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم مرتبه  
 ممکن نیست و از این جهت است ظهور هیاکل مقدسه اهل  
 عصمت سلام الله علیه که در مقام غیب این سبعة شهادت  
 آن ظاهرند و بعد از آنکه در هر شیئی دو جهت ثابت شد  
 شکی نیست که آنچه اسم شئی بر آن دارد میشود  
 از سه مرتبه وجود در مقام بیان خارج نیست یا ایه ظهور  
 ذات بخت اقدس حضرت سبحان جل فکرة العالی است  
 که بکینونیت خلق از ما سواى خود هست و یا ایه ظهور فعل او  
 که مقامات ظهور غیب شهادت است در مراتب سبعة که  
 ظهور قصبات اربعة عشر باشد در مقامات امکان و بمقام

اثر فضل فعل است که وجود مابوسی الفعل باشد و این در رتبه  
 در حقیقت در رتبه خلق و اقصای چنانچه حضرت امام <sup>مهم</sup> فرمایند  
 حق و خلق لا ثالث بینهما ولا ثالث غیرهما و این رتبه  
 ایها در مقام ظهور بعین مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر  
 شده چنانچه حضرت علی ابن الحسین <sup>ع</sup> در مقام معرفت امر بجا  
 فرموده حیث قال عز ذکره فی حدیث طویل ثم تلا قوله  
 تعالی فالیوم نمنهم کما نسوا لعلنا یومهم هذا و کانوا بابائنا  
 یحجدون و هی والله ایاتنا و هذه احدا و هی والله ذلالتنا  
 یا جابر الی ان قال یا جابر ادری ما المعرفة المعرفة  
 اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً ثم معرفة الالوه  
 ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً  
 ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة التجنبا سابعاً و هو قوله  
 عز وجل قل لو کان الجرد اداً لکلمات ربی لنفذ لجم قبل ان

تفقد

تفقد کلمات ربی ولو جئنا بمثلک مدداً و تلا ایضا و لو ان  
ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر میاء من سبعة اجزاء  
نفدت کلمات الله ان الله غیر زحیم الحدیث و بعد از  
اینکه مشاهده این آثار فرموده ظاهر میشود که شیئی در مقام  
سلوک از سه رتبه بیرون نیست چنانچه حضرت صادق  
فرموده در تفسیر این شریفیه و منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد  
و منهم سابق بالخیرات میفرماید ظالم کسی است که چو  
نفس خود حرکت کند و مقتصد کسی است که چو عقل  
خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که چو رب  
خود محال فعل حرکت کند و این رتبه بحقیقت اولیه  
مختص محال فعل است لا سواه و بعد از علم باین سه مقام  
ظاهر میگردد اعمال انسان خارج از دو رتبه نیست یا چو  
اول تعیین وجود خود که رتبه عقل است حرکت نمیکند یا



حول ماهیت خود اگر جهت اولی است محمود است و این جهت  
 از سه رتبه خوارج نیست یا احکام فرضیه است یا مبنیه  
 یا مباهله و هرگاه حول جهت ماهیت حرکت ذنب محض  
 و شرکت و این رتبه هم از دو مرتبه خوارج نیست یا حرام  
 است یا مکروه و انسان در حقیقت کسی است که در  
 هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل  
 تجلی فواید است و شیطان در حقیقت کسی است که  
 حرکت آن حول ماهیت خود باشد و آنچه از عید ظاهر  
 از کل شئون خالی از این دو جهت نیست اگر جهت رتبه  
 ربوبیت ملقا در هیئته اوست طاعت و رضای  
 پروردگار جل ذکره است و اگر جهت رتبه ماهیت اوست  
 معصیت و خط حضرت عزت اقدس جل ذکره است و این  
 حکم ممتاز میشود اعمال اهل عین و سچین اگر چه در صورت

ظاهر

ظاهر کل اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند تدریج  
 قبول و رد همانست که ذکر شد و از آنجا که موجودات  
 در سفر نزول از مبدا ظهورت بحسب ربوبیت نامی شده اند  
 حاملین ولایت کلیه حضرت رت العزیز تذکر ایشان  
 احکام کلیتی را بیان فرموده تا آنکه متبلج شوند متبلج  
 جهات مبدا کل جوهرات از ممکنات و تسلا شوند از  
 قرب بمقامات ظهور مبدا کل انبیا از موجودات و این جهت  
 ربوبیت در عین ظهور از کل مقامات و اقرب از کل ظهورات  
 است چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشاره فرموده اند  
 حیث قال عز و کره العبودیة جوهره کنهها الربوبیة فیما  
 حق فی الربوبیة اصیبت العبودیة و ما فقد فی العبودیة  
 وجد فی الربوبیة قال الله ثم سنریم ایاتنا فی الافاق  
 و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ای موجودی غیبیک

وحضرتک و هیچ عبدی در مقام عبودیت کامل نمکیرود  
 الا بطور این حجت چنانچه در حدیث قدسی اشاره  
 باین مقام شده مازال البعد بتقرب الی بالنوافل حتی  
 اجبه فاذا اجبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی  
 یبصر به و یده الذی یمسح بها ان دعانی اجبته وان  
 سئلنی اعطیته وان سکت عنی ابتداته و انسان  
 بعد از وصول باین مقام از برای او مقامات مالا نهایت  
 مقدراست چنانچه حضرت امیر المؤمنین ۴ در مناجات  
 یوم شعبان فرموده اند الی هب لی کمال الانقطاع الیک  
 و انور البصار فلو بنا بضیا نظرها الیک حتی تحرق بصبا  
 القلوب حجب النور فوصل الی معدن العظمة فتصیر اروا  
 معلقة بقرق سکت الهی و اجملت من نادیته و اجابک  
 و لاحظته فضعف لجلالک و ما حیته ستر فعلک کجبر

و الهز



وحضرت صادق ع در مقام بیانات کل لطورات حضرت  
 ربوبیت فرموده اند در کلام خود حیث اشارت بقوله  
 واذا تحقق العلم في الصدر خاف واذا صح الخوف حرب  
 واذا طرب نحي واذا نحي اشرق نور اليقين في القلب شاد  
 الفضل واذا تمكن من رؤية الفضل رجي واذا وجد حلاوة  
 الرجا طلب واذا اوفق للطلب وجد واذا نجلي ضياء  
 المعركة في الفؤاد هاج ريح المحبة واذا هاج ريح المحبة  
 استانس في ظلال المحبوب واثر المحبوب على ما سواد  
 باشر او امره واجتنب نواهيها واحترهما على كل شيء  
 غيرهما فاذا استقام على بساط الانس بالمحبوب مع  
 اداء او امره واجتناب نواهيها وصل الى روح المناجاة  
 والقرب ومثال هذه الأصول الثلاثة كالبحر والمسيح  
 الكعبة ومن دخل الحرم امن من المخلوق ومن دخل المسجد

جوارحه ان يستعملها في المعصية ومن دخل الكعبة امن قلبه  
 ان يشتغل بغير ذكر الله الحديث وبعد از آنکه عبدالمقام  
 روح مناجات که اعظم مقامات و انسانی درجات است  
 فائز گردید سزاوار است که حکم حدیث حضرت امیرالمؤمنین  
 بر او خوانده شود حیث قال عز ذکره فی جواب الیهودی  
 وما نعني بالفلسفة اليس من اعتمد لطلبا صفي مزاجه  
 ومن صفي مزاجه قوی اثر النفس فيه ومن قوی اثر النفس  
 فيه سما الى ما یرتقیه ومن سما الى ما یرتقیه ومن یرتقیه فقد  
 تخلق بالخلق النفسانية فقد صار موجوداً بما هو انسان  
 ودون ان يكون موجوداً بما هو حيوان فقد دخل في الباب  
 الملكي التصوري وليس عن هذا الغاية معتبر وهر عبادي  
 که باین مقام که غایت فیض مکان است واصل گردند حکم  
 ینمایند در مقام ظهور ربوبیت ملقاۀ در حقوۀ او الا بنهج کلمات

حق قبل ذکره و نه در مقام عبودیت الا بسان مناجات  
 اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم بشأی که احدی <sup>نمی</sup>  
 تواند گذارد در مقام صور متشاکله چنانچه ظاهر شده از فی  
 مؤید شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار  
 بیت مناجات از قلم او جاری میگردد در مقام ظهور کلمات  
 حجت بلا تفکر و سکون قلم انشا مینماید بشأی که احدی  
 سبقت نگرفته است از او باین شرف در رتبه رعیت و  
 نه اینست که بقلب ناظر خلور نماید که این مناجات مثل مناجات  
 اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم و این کلمات حجت  
 مثل آیات کتاب الله است که وجود صاحب این کلمات  
 در رتبه یک حرف از کتاب الله و احادیث الیه معدوم  
 بل مثال آن مثل صورتیست که در مراتب معدل حکایت  
 از محتلی در مراتب و از این جهت است که احد از اولوالباب



در مقام قطع نظر از حدیث مزانیست نیز نمی تواند داد این صحیف  
 مناجاتی که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شمس غطی و جلال  
 صلوات الله علیه در میان خلق است و بعد از ذکر این اشارات  
 که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکی نیست که احکام کلیشی را  
 خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت  
 ماحیت ملقات در نفس عبداست نافر فرمود که ومن الناس  
 من یشری لنفسه الحدیث لیفضل عن سبیل الله بغير علم و تجد  
 ههنا اولک لهم عذاب مهین واحادیثی که در این باب  
 از شمس غطی و جلال سلام الله علیه صادر شده است  
 روی ان ابی بصیر قال سئلت ابا جعفر عن کسب المغنیات  
 فقال التي یرخل علیها الرجال حرام والتي تدعی الی الناس  
 لیسن بأس وهو قول الله عز وجل ومن الناس من یشری  
 لنفسه الحدیث لیفضل عن سبیل الله وعن ابی عبد الله

همین

حينئذ سئل رجل عن بيع الجوارى المغنيات فقال شرهن  
وبيعتهن حرام وتعليمهن كفر واسماعهن نفار وعن أبي بصير  
سئل ابا عبد الله ع عن قول الله تعالى فاجتنبوا الحسن  
من الاوثان واجتنبوا قول الزور قال هو الغناء وعن محمد بن  
بن محمد عن ابي عبد الله قال سمعته يقول الغناء مما قال الله  
تعالى ومن الناس من يشري ظهور الحديث ليقتل عن سبيل الله  
وعن محمد بن زياد قال كنت عند ابي عبد الله ع فقال له  
رجل يا ابي انت داعي انتي انا ادخل كنيفا لي دلي حيرا  
عندهم جواريتعتين ويضربن بالعود فرمى اطلقتهن  
استماعا مني اتمن فقال لا تفعل فقال لرجل والله ما  
اينهن وانما هو سماع اسمعه باذني فقال لله انت اما  
سمعت الله يقول السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان  
عنه مسئولا فقال بلى والله لكان في لم اسمع بهذه الآية من

كتاب الله من اعجبي ولا عرتي ولا جرم انني لا اعود انشا الله  
 وانني لا استغفر الله فقال له قم فاعسل وصل ما بد لك  
 فانك كنت مقبياً على امر عظيم ما كان اسوء حالك لو مت  
 على ذلك احمد الله وسلمه التوبة من كل ما يكره فانه لا يكره  
 الا على كل قبج والقبج وعد لا اهلك فان لكل اهلاً وعن عبد  
 الاعلى قال سئلت ابا عبد الله عن الغناء وقلت اتختم  
 يزعجون ان رسول الله رخص في ان يقال جنبناكم جنباً  
 جنبناكم حيونا يحكم فقال كذبوا ان الله عز وجل يقول ما خلقنا  
 السموات والارض وما بينهما الا عبيد لوارثنا ان اتخذوا  
 لا اتخذنا من لدنا ان كنا فاعلمين بل فقد فالتحق على  
 الباطل فيه مغنه فاذا هو ذا الحق وكلم الويل مما تصفون  
 ثم قال ويل الغلمان مما يصف رجل لم يحضر مسجد الجمعة و  
 عن التمام قال قال ابو عبد الله بيت الغناء لا يؤمن فيه

النجمة



الفحیحة ولا یجاب فیہ الدعوة ولا یدخله الملك وعنه ۴  
 انه سئل عن الغناء فقال لا تدخلوا بیت الله معرض عن  
 اهلها وعنه ۴ تسر الأصوات الغناء وعنه الغناء یورث  
 النفاق وبعقب الفقر وعن الحسن بن هرون قال  
 سمعت ابا عبد الله یقول الغناء مجلس لا یطر الله الی  
 اهله وهو ما قال الله عز وجل ومن الناس من شری  
 لهوا بحديث لیضل عن سبیل الله وعن یاسر عن ابي  
 الحسن قال من نزل نفسه عن الغناء فان فی الجنة شجرة  
 بامر الله الریاح ان یحرکها فیسمع لها صوتا لم یسمع بمثله و  
 من لم یتزره عنه لم یسمع و هم جنین اهل بیت عصمت  
 سلام الله علیهم در مقام بیان صوتی که از جهه ربوبیت  
 ملقاة در هویتة عبداست بان اشاره فرموده اند و احادیث  
 که دلالت بر این حکم نماید اینست که حامل ذکر می شود

روى علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن مفضل عن اصل  
 سليمان قال سئلت ابا عبد الله عن قول الله عز وجل  
 رتل القرآن ترتيلاً قال قال امير المؤمنين ع بينه وبيننا و  
 لا تحدد هذا الشعر ولا تشترط نثر الرمل ولكن افرغوا به قلوبكم  
 القاسية ولا يكن هم احدكم احز السورة والقصا عن ابي  
 عبد الله قال ان القرآن نزل بالحن وعنه ع قال قال  
 رسول الله اقرءوا القرآن بالحن والعرب واصواتها و  
 آياكم ولحن اهل الفسق واهل الكباثر فانه سيحبي من <sup>يعجب</sup>  
 اقوال يرتجون القرآن بترجيع الغنا والنوح والرهانية  
 ولا يجوز ترافيهم قلوبهم مقلوبة وقلوب من يعجبها شأهم  
 وروى عن ابي الحسن ع قال ذكرت الصوت عنده فقال  
 ان علي بن الحسين ع كان يقرء قريباً مرتبه المار فضعن  
 حسن صوته وان الامام ع لما اظهر من ذلك شيئاً لما

احمده

س  
 اجتمه الناس من حسنه قلت ولم يكن رسول الله يصلي بالناس  
 ويرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله كان يحمل الناس  
 من خلقه ما يطيقون وعن ابي عبد الله قال ان الله  
 عز وجل اوحى الى موسى بن عمران اذا وقفت بين يدي  
 فقف موقف الدليل الفقيه واذا قرأت التوراة فاسمعنيها  
 بصوت الحمرين وعنه قال قال رسول الله لم تعط امتي  
 اقل من ثلث الجبال والصوت الحسن والخط وعنه قال  
 قال النبي ان من اجمل الجبال للمرء الشعر الحسن فغنى  
 الحسن وعنه قال قال النبي ان لكل شيء حليته وحليته  
 القرآن الصوت الحسن وعنه قال ما بعث الله عز وجل  
 نبياً الا حسن الصوت وعنه كان علي بن الحسين احسن  
 الناس صوتاً بالقرآن وكان السقاؤون يمشون فيقفون  
 ببابه واستمعون قراءته وعن ابي بصير قال قلت لابي جعفر



اذا قرأت القرآن فرفعت به صوتی اجاء فی الشیطان  
 قال انما ترانی بهذا اهلک الناس قال یا با محمد اقرء  
 اقرء ما بین القرائتین تسمع اهلک ورجع بالقرآن  
 صوتک فان الله عزوجل یحب الصوت الحسن یرجع شیء  
 ترجیفاً و فی الفقیه سئل رجل علی بن الحسین ع عن شراء  
 جاریة لها صوت فقال علیک لو اشتريتها قد کرک  
 ابحته یعنی بقراءة القرآن والرهده والفضائل الی لیست  
 بغناء فاما الغناء المخطور وعن علی بن جعفر عن اخیه فانی  
 سئلته عن الغناء هل یصلح فی الفطرة والا فحی و لفرج  
 قال لا یأثم مالم یعص به وشبهه بنیت که این  
 صوت محمود و محبوب نزد شارع مقدس است بل حتی اگر  
 بر عباد که در جمیع مقامات قراءت کتاب الله و مناجات و  
 کلمات داله بر مضائب اهل بیت سلام الله علیه مراعات

ان

این لحن حسن را نموده ولی بشأینکه از حد اعتدال فطری  
 خارج نشود چنانچه خداوند در حکم صلوة اشاره فرمود  
 ولا تجهر بصلاّتک ولا تخافت بها واتبع بین ذلک سبیلاً  
 و شکی نیست که ذکر محض طلعت حضرت محمود و مرآت  
 جمال ائیه معبود جناب اباعبدالله الحسین علیه نفس صلوة  
 بل حقیقت صلوة نیست الا ذکر عبده خداوند را بطهورات  
 متجلیه از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق و مناط میز  
 صوته که محبوبست عند الله و عند اولیایه و مذکر اریاح  
 صبح از است صوتیت که در مقام اعتدال بین ذلک  
 واقع باشد که بحجّه استماع ان محو کند از حول فواید عبده  
 کلّ فکر ما سوی الله را و داخل گرداند عبده را بر بساط  
 ساحت قدس قربانس بمقام طهورات و تجلیات  
 حضرت معبود جلّ ذکره و این نوع از صوت محمود است

و صوت حسن است که شمس عظمت و جلال قرانت کتاب الله  
 میفرمودند و هر ذاکر ذکر حقیم که در مقام اعتدال صوت الحزن  
 رفعت و هد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوص  
 در مقام ذکر مضائب حضرت سید الشهداء علیه السلام که بنفسه  
 ذکر انکلمه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات مقوله  
 مبدل ماهیات است بچوهر هات و هر نفسی که اعراض  
 از صوت ذاکر ذکر الشجره کبری و بنا عظمی نماید فی الجمله  
 است و در ظل آیه مبارکه و اذا قیل لهم لا اله الا الله یشکرون  
 محذور و بنا بعد مغذ است زیرا که بعینه حقیقت ذکر آن  
 حضرت نفس حقیقت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت  
 نفس حقیقت ذکر الله است که مقام ذکر اول در امکان باشد  
 زیرا که از برای ذات بحت ازل جل ذکره هر ذکری ممنوع است  
 و آن اجل و عظم است از اینکه مذکور شود بذكر خلق خود

مذکورند



نذکراند بذكر ابداع او چنانچه حضرت امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup> در خطبه  
 یقینیه اشاره بتدبیر سبیل ذکر او میفرماید حيث قال عز  
ذکره ان قلت هم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو  
وان قلت هو هو فالحاء والواو من كلامه صنعه استدلال  
عليه لاصفة تكشف وان قلت له حد فالحده بغيره وان  
قلت الهواء نسبة فالهواء من صنعه رجع من الوصف  
الى الوصف وعنى القلب عن الفهم والفهم عن الادراك  
والادراك عن الاستنباط ودوام الملك في الملك  
وانتهى المخلوق الى مثله والجماد الطلب الى شكله وجمع له  
الفحص الى العجز والبيان على الفقد والجمد على البأس  
والبلأغ على القطع والتبيل لمدود والطلب لمرود  
دليله آياته ووجوده اثباته وبعد از آنکه ذکر کردیم در اینجا  
 منسوب الی الله نیست الا ذکر منظاهر قدرت او ذا کر

بحقیق هم متصور نیست الا ذکر ایشان که در محال فعل و  
 ظهورات ربوبیت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید  
 اگر چه ذکر کل ماسوای محمد ۳ و اوصیا و ارفاطمه صلوات  
 الله علیهم نزد ایشان معدوم صرف است بل اگر مذکور  
 شوند اقل از ذکر نموده است توحید ذات اقدس را اولی  
 از سبیل فضل خداوند قبول فرموده ذکر عباد را در مقام ذکر  
 مصائب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربوبیت ایشان  
 که از کسب عبودیات ایشان است فوق درک افئده و اوها  
 است و علی هذا سر او را نیست احد که ذکر حرمت و منع ارتقا  
 صوت در بعضی مقامات نماید زیرا که اصل حرمت صوت  
 آنچه از احادیث ظاهر میشود بعین شئون باطله است  
 که اصل فجور و غبی استعمال میکنند و الا هرگاه علت معاصی بنا  
 و نگردد و از جهت شجره انیت خارج نگردد منعی در شرعیت دارد

نشده

نشده چنانچه حدیث یوم فطر واضحی و آیام فرج ناظر بر آنست  
 هرگاه عصبانی نبوده و تسبیح میدهد احادیث  
 مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت و طهارت  
 و اصل میزان صحت و حرمت و غنا و تینر لحن فجور از اهل ظلم و جور  
 بین قدر که اولی الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این  
 صوت لحن فجور نیست صحت ثابت است اگر چه اخوند ملا حسن  
 فیض عقیقه تهر عا احاط علمه فیه میزان حرمت غنا را معاصی  
 قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمت از برای او قائل نشده  
 و متمسک بظواهر احادیثی که شده ذکر شد ولی حق واقع در  
 بیان مسئله همانست که ذکر شد هرگاه انسان از جهته  
 ربوبیت مودعه در او رفع صوت بد محمود است عند تهر و نزد  
 رجال اعراف و هرگاه از جهته ماهیت نفس خود رفع صوت  
 نماید غنا و حرام است چنانچه کمال بایات و احادیثی که ذکر



شد دال بر این حکم است و آنچه بعضی از علما ذکر کرده اند  
 در مقام حکم غنا و باس احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر  
 اهل بیت عصمت و جلال مینمایند بعید از حکم واقع و مختلط  
 از جهات انبیا است بل در صوت و حکم ظاهر است  
 اول حرام که نهی آن در کتاب نازلست حیث قال عز و جل  
 و ان انکر الاصوات لصوت الحیمر و اشاره بهل آن فرمود  
 و فی مقام اخر انهم الا کا الانعام بل هم اضل سبیلاً و  
 اینصوت لجن اهل آن اگر چه قراءت کتاب الله و ذکر خداوند  
 و اولیاء او را نمایند ولی متفرقین از اهل تجرید و حقیقت  
 مینمایند که صوت اهل جهنم است مثل الحان اهل حجاز که خدا  
 با حقیقت دین اهل اسلامند اگر چه بصوت فصیح و لحن  
 قرائت مینمایند ولی حکم حجت احمیت بر آنها جاریست  
 و ثانی واجب آن صوت است که بران لحن کتاب الله

نذری

نازل شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات  
 مینمایند و ذکر مصائب شمس عظمیٰ جل را در مقام  
 ارتفاع صوت با حسن لحن با انتهای خضوع و خشوع مینمایند  
 و این جهت چون ظهوران از جهت ظهور این توحید است  
 محبوب است عند الله و عند اصفیائه و این صوتیست که  
 در کلمات شمس عظمیٰ و جلال امر بان شده و مذکر  
 مراتب جنات و ارباب محتر که از در اوج ازلست که  
 بر هیئت کل توحید نسیم او میوزد و عجب را جذب مینماید بقا  
 که خداوند عالم از برای عجب مقرر فرموده بشرطیکه از او در مقام  
 صعق بر نیامورده کما روی عن جابر عن ابی جعفر قال  
 قلت ان قوما اذا ذکروا شئنا من القرآن او حدثوا به  
 فصعق احد ثم حتی یرئی احد هم لوقطعت نداء او رجلا  
 لم یسعر نذک فقال سبحان الله ذاک من شیطان منا

بهذا نعتوا انما هو اللين والرقه والدمعه والوجل وغير از  
 این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات  
 اکثر خلق ظاهر و مبسر است ولیکن حکم راجع بجهان <sup>نقطه</sup>  
 اشاره است که در غیاث باین اشارات حکم آن ذکر  
 که سنت در ظل جهه ربوبیت و مکروه در ظل جهه هبیت  
 مذکور است و در غیر از ذکر مصیبت مقامات وارده در  
 شریعت ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن  
 است که در هر حال با خضع صوت و اخضع حال تنطق  
 فرماید چنانچه در علامت مؤمن موحّد امام میفرماید  
 عن محمد بن الاسد قال قال ابو عبد الله یا محمد بن شیعنا  
 من لا بعد و صوته سمعه ولا شفهانه یدیه ولا یمسج بنا  
 معلنا ولا یجالس لنا غائبا ولا یخاصم لنا قایما ان اعنی  
 مؤننا اکرمه وان لقاه جاهلا بحجّه قلت حببت فداک

فکیف



فكيف اصنع هؤلاء المنشعية قال فيهم التميز وفيهم التبدل  
 وفيهم التخصيص تأتي عليهم سنون لغتهم وطاعون بقتلهم  
 واختلاف يدهم شيعتنا من لا يحترق حرير الكلب والطبع  
 طمع الغراب ولا يسئل عدونا وان مات جوعا قلت  
 جعلت فداك فاين اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض  
 اولئك الخفيض عيشهم المشقة ويارهم ان شهد والم  
 يعرفوا وان غابوا لم يفقدوا ومن الموت لا يخرجون  
 وفي القبور تيراودون وان لجأ اليهم رجاجة منهم رحموه  
 لن يختلف قلوبهم وان اختلف بهم الدار ثم قال قال  
 رسول الله انا المدينة وعلى الباب تكذب من زعم انه  
 يدخل المدينة لا من قبل الباب وكذب من زعم انه  
 لمحبتي وينقض عتقا ٤ وذكر شئون مطلب چون بنهات  
 نميرسد اكتفا بذكر اين مختصر جواب نموده اميدوار بفضل

حضرت وحاب چنان است که کما هو المراد در مرآت قلب  
 حباب مستطاب منطبع گردد تا لمحّه بعد از ذکر مصائب مطهر  
 توحید و آیات تقدیس منشی این کلمات را غنّه و غنّه  
 اولیائّه ذکر می فرمایند تا آنکه ثواب ذکر ایشان بالغ  
 چنانچه بعض حدیث حضرت کاظم است در لوح خفیه بجهت  
 ایشان ثبت گردد در همین تجارتی که تنبور علت گردد  
 که در هیچ شان از خواطر حباب ایشان در مقام ذکر مصائب  
 اهل بیت مخور گردد و کفّی بفرجه ذکره ذکر الله اکبر الدنی  
 فی حق عارفه بالمعنی من یکی علی فاما جزاؤه فوالدنی نفسی  
 لم یعدل جزاء ذلک الحکم شیئی فی السموات والارض وذلک  
 ذلک فضل الله یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم  
 و سبحان الله ربّ العرش عما یصفون و سلام  
 علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین

شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد. بل حلال محمد<sup>ص</sup> حلال  
 آلی یوم القيمة و حرام محمد<sup>ص</sup> حرام الی یوم القيمة بعد از آنکه  
 نقطه دین و اهل ان بمقام خلق انسانی رسیده خداوند  
 عالم ایشانرا تکلیف داد امر دین مبین فرموده و تا بلوغ  
 مشر توحید دین نرسیده حفظ دین و اهل انرا بجا بیاورد  
 نفس مقدس فرموده و بعد از آنکه اهل دین با دل سینه  
 بلوغ رسیده غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلا  
 حکم با اتباع حجت خود فرموده تا آنکه بجا هدایت نفس ترقی  
 بمقام علم و اجتماع از برای ایشان حاصل شود و در عرض  
 ده ماه اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا آنکه  
 کل از خوف خداوند و حکم دین بجا هدایت صدقه و اعمال  
 حقه بمقام عمل مستغنی از اتباع دیگری شوند تا آنکه تا  
 بیوم طلوع قمر لایح از طرف مشرق بنص کلام امیر المومنین<sup>علیه السلام</sup>



صحیفۃ العدلیہ

باب اول فی ذکر اللہ عزوجل

بسم اللہ الرحمن الرحیم

وہ نستعین

حمد و سپاس وصف جمال ذاتی است کہ لیزل بوده  
 یگانہ فرید بدون وجود شیئی با او و لایزال بکینونہ خود  
 نشان علوی کہ بوده است بدون تغیر و تحویل ممکن نیست  
 وصف ذات مقدس لاجل عدم وجود شیئی با او و تکلیف  
 نکرده با جدی معرفت کند ذاتیہ خود را لاجل تقطیع تہر  
 با کل موجودات و شناختہ است احدی اورا بعزت  
 وجود احد نزد او و عبادت نکرده است اورا احدی بشانیکہ  
 لایق باشد ذات مقدس اورا ہر شیئی کہ ارادہ محبت است

او کرده نزد حق و کل خلق مردود است لاجل آنکه طلب محال  
 نموده و کافر است نفسی که ادعای معرفت کند و او را نموده  
 لاجل آنکه ممکن نیست شناختن او از برای خلق هر  
 کس اراده توحید کند ذات او را نماید بی چنین شرک شده  
 لاجل آنکه غیر از ذات توحید نکرده ذات او را و غیر از او  
 شناخته احد او را و دست سختی حمد و مجد بشناختن  
 خود جوذ را و منزّه است از عرفان ممکنات و بیان موجودات  
 بتزیه و تقدیس و نیست از برای او دون ذات او  
 و صفی و اسمی و هو الحق لا اله الا هو آیا که بقصد و آیا که  
 نسبتین و ما سوا او مجهولند بنفس ابداع و انشاء و نیست  
 مابین او و ممکنات و صلی و نه فصلی انشاء فرموده با جدا  
 بخت از بجهت عدم صرف مثبتیه امکانیه او نسبت داده  
 است بنفس خود لاجل تشریف او و مثل کعبه که بیت خود

خوانده و کل خلق را بوجود او موجود فرموده چه تعالیست قدرت  
 او و نام است صنع او که کل اشیا را از ما بین حرف لا که  
 عدم صرفت لامشئی بنفسه اختراع فرموده و این ملک  
 خود حکم فرموده تا آنکه بتخلیج شوند بتخلیج نفسی بحسب کل  
 موجودات و مثلا لا شوند بتلو لئو اثبات محض کل کائنات  
 پس از برای او است کل خلق بعد غنا ذات مقدس او  
 و او است اله کل خلق و حال آنکه مالهی نیست در رتبه او  
 عالم است بکل شیئی و حال آنکه معلومی نیست در رتبه  
 عز او و قادر است به کل شیئی و حال آنکه احاطه نکرده علم  
 بمقدور سوای ذات او لاجل آنکه با او مقداری نیست  
 که علم تعلق گیرد کل اشیا را در ماکن وجودیه و کونیّه در محضر  
 ملک او موجود است و او است عالم بکلیه قبل خلق اشیا  
 و بعد انوجاد آنها بذاته غنی است از ما سوای خود همین غنا



که دلیل وجود اوست بی وجود شیئی بعینه دلیل است <sup>بعدم</sup>  
 او بکل شیئی بی وجود معلومی و من استعصار میکنم بسوی  
 او و لابد بوده ام بجناب او از وصف کل موجودات و  
 نعمت کل ممکنات لاجل آنکه هر ذکری نقص است از  
 برای ساحت قدس او و هر صفی که نسبت از برای  
 ذاتیه غیر او و سبیلی از برای احدی ممکن نیست غیر از  
 و اعتراف بتقصیر اگر چه در عین ذکر علو توحید و عظمت <sup>تقرید</sup>  
 ذکر غیر بعید است ولی مفتری در مقام علم نیست آنکه  
 معتقد باتباع اعتقاد نماید باینکه دوام ملک در ملک است  
 و نعمت ممکن ممکن است و وصف منفق <sup>بعدم</sup> غیر نیست و معروض  
 نیست ذات ازل و از برای او مذکور نیست نه سببی <sup>صفی</sup> نه  
 که ذات خود را نموده از برای ممکنات و او اجل و عظم است  
 از ذکر علو و عظمت نیست معبودیکه مستحق ستایش باشد

جزا و دانسته لا اله الا هو العلی العظیم و درودی نهایت و  
 سلام بی بدایت لایق بارگاه مجربیت که اسم مقدس او  
 در ملا علی و عالم عما، محمد است صلی الله علیه و آله که محل  
 اشتقاق اسماء محموده حضرت رب العزة جل و علا  
 خداوند اچگونه ثنا گویم مظاهر قدرت تورا و حال نیک  
 بید قدرت خود بر الواح افند موجودات مطور فرموده  
 لا احصى ثناء عیلم کما انت اثنت عیلم رب صل عیلم کل  
 نفحاتک و آیاتک بدوام غرة ذاتک کما انت انت  
 انک انت الغریر القوی احمدک اللهم و اعلی عیلم و  
 اقول بحکمک فیما نزل و کتابک سبحان ربک رب  
 العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب  
 العالمین بعد بیان میکند عجب مفتخر الی الله معصم  
 بجل ال الله که بعد از رجوع از حج که تمام حجت باظهار علم بر  
 کل

کل عالم بکتاب محکم و صحائف متقنه شده بود کتب کثیری  
 من کل شطر از اهل علم و بیان در کجوه بحر حزن و انفراد  
 نازل و در اغلب آیات آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم  
 بعمل آیات عربیه نموده و از آنجا نیکه امضاً و قضا بجا  
 باجابت آنها در بیان اصل فارسی در دین مبین نشده  
 بود حکم رجوع با قول عالم بالکتاب اول شده تا آنکه  
 طلوع شمس مباحثه از افق ظلمات دها، بر حرف سین با  
 فی استه المقدسه ۱۲۶۲ باذن الله مستتر گشته و  
 مقارن این شاعر عظمی و عطیه گیر بوده که تخم مشتری  
 از کتاب شرف اعیان و احب اهل الکوان از افق غیب  
 طلوع و با بشارت عجز و آیات قسم و فقر از سحاب لایح لامع  
 غلغله الحیدر المنه کما هو اهلله و مستحق از آنجا نیکه اجابت بخش  
 حیات بخش روح حیات خاشعین است باذن الله بلسان



اهل بیان عجیب انسخ انسان باین آیات عجیبه  
 حقیقت عربیه از بحر عجز و خزن خود علی با یطغ منی لاجل  
 الحقیقه حیات در کنه معارف اصل و فرع عطا شده تا  
 آنکه جمیع اهل عالم از عالم مضطر بتبلیج تبلیج صبح ازل  
 از شمس اول نور محمدی صلی الله علیه و اله بواسطه عباد  
 متبلیج شده در مقام اعتراف بقدره صانع فرد احد باین  
 گشته در حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه  
 بر لسان ترم و جهر جاری نسازد تا آنکه از فیض ازل و  
 نفحات شمس ابدی در هیچ شان محجوب نمانند

أَلَا يَا أَيُّهَا الْمَلَأَؤُا زَكَّوْا أَنْفُسَكُمْ أَذْأَجَبْتِ السَّمْسُ أَنْضَاءَ  
 وَأَوْبَرْتِ النَّيْلُ بِالْقَصَا، وَجَاءَ الْحُكْمُ مِنْ كُلِّ شَطْرٍ مِنْ أَفْقِ  
 السَّمَاءِ وَحَدَّثَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا فَوْقَ الْمَاءِ قَدْ تَقَرَّتِ الْأَنْفُ  
 فِي أَرْضِ الظُّلُورِ وَأَضَاءَ الظُّلُورِ فِي ظِلْمَاتِ الْبَطُونِ وَتَحَنَّنَ

ظاهر می

طایوس العلاء عند اقول السرطان وصاح الذبک  
 علی الورقا ومن اخصان الطوبه هنا لک فان العلاء  
 و خسر الظالمون وان یمثل ذلک فلیعمل الظالمون  
 ان فی ذلک الکتاب فلیستافس المتناهنون  
 باب الثانی

فی بیان القسطاس بامر الله عزوجل  
 بدان ای سائل ان نقطه اصل و فرع اینکه حضرت  
 الغزاة تکلیف باجدی فرموده گردون و سع و طاق  
 و اصل و فرع وین در هر عالم و زمان حول اراده خداوندی  
 طواف میکرده و خلق هر شیئی را چنین بدان بمثل خلق  
 نفس خود که از مقام نقطه ذکران بوده تا مقایسه الی  
 لا نهایه لها از برای تو در علم خداوند بود و یقین مشاهده  
 کن که مقام اول تو فرع مقام ثانیه است بلکه مقصود بالذات

از خلقت نطفه علقه است و همچنین الی ما نهایت له بمقام آنکه  
 حضرت رب الغرة مقدر و مژوده و دلیل بر این امر ظهور مقدر است  
 که محال تجلیات قدرت است حال که در نقطه نقطه حقیقه را  
 در کثیفی نمودی حکم دین را هم چنان یقین کن که یوم نطفه و  
 در ایام اول بدیع ادم علیه السلام بوده که اهل آن زمان  
 حق واقع در مقام نقطه حقیقت واقع بوده اند و همین قسم  
 دین و اهل آن بقدرت تدریجی نموده اند تا یوم ظهور  
 محمدیه صلی الله علیه و آله که در مقام دین و اهل آن بمقام  
 فکوننا العظام لحمًا ثم انشأنا من خلقنا آخر رسیده بوده  
 فقبارک الله حسن الخالقین و از اینجا به شرح شرایع  
 عمل را جل آنکه تکلیف که بیوم نطفه بوده هرگاه بیوم مضقه  
 شود مضض ظلم است و بعد از آنکه تکلیف بمقام خلق الحیثیه  
 تعلق گرفت ببلت آنکه تبدیلی از برای او مقدر نشد این

نطفه



شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد. بل حلال محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> حلال  
 الی یوم القيمة و حرام محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> حرام الی یوم القيمة بعد از آنکه  
 نقطه دین و اهل ان بمقام خلق انسانی رسید خداوند  
 عالم ایشانرا تکلیف نداد امر دین بمین فرموده و تا بلوغ  
 مشر توحید دین نرسیده حفظ دین و اهل انرا بجا بدارد  
 نفس مقدس فرموده و بعد از آنکه اهل دین با اول سنه  
 بلوغ رسید غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلا<sup>یفا</sup>  
 حکم با اتباع حجت خود فرموده تا آنکه بجا بدارت نفس ترقی  
 بمقام علم و اجتهاد از برای ایشان حاصل شود و در عرض  
 ده ماه اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا آنکه  
 کل از خوف خداوند و حکم دین بجا بدارت صدقه و اعمال  
 حق بمقام عمل مستغنی از اتباع دیگری شوند تا آنکه تا  
 بیوم طلوع قمر لایح از طرف مشرق بنص کلام امیر المومنین

علیه السلام شوند و در این ایام غیر مخلصین بفتنه های  
 نازل از حکم دین مبتلین دور فرموده تا آنکه اهل غیر مشرقت  
 که مقصود بالذات مملکت است از دایره فائزین خارج  
 شوند تمثیل ربانی اگر کسی عمل کرده باشد بدین حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله در غمهای مقام عمل و اقرار بولایت  
 اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آماده باشد و لیکن اگر  
 از حکم حسین ابن روح رحمه الله علیه که یکی از وکلای ایام  
 غیبت صغری بوده نموده باشد شککی نیست که عملهای  
 او کلاً بهاء مشرقت است و اجل آنکه ثمره کمال این اعمال طاعت  
 خداوند است از اقرار با و وفای نهی بخشد عمل احدی در  
 هیچ زمانی مگر آنکه اطاعت اراده و حکم خداوند برادران  
 زمان عمل نماید و بعد از آنکه عالم بر شکی از حکم حقیقت شده  
 بداند که امر خداوندی در هر شان از هر من الشمس است و احدی را

بر خداوند

بر خداوند عالم جلّ عزّه المتعالی حجتی نیست بعد از آنکه  
 در آیات غیبت اختلاف مذهبهای رتبه رسیده و قوایل  
 بصفای مشعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام  
 رحمت خداوند عالم که از جانب حجتّه خود عبد را با حجت و آیه  
 منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه  
 وحدت برساند و همین قسم که اصل دین در اصل آن از عالم  
 جسم ترقی نموده فرض است که حجت آن عبد از فوق عالم  
 عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از  
 آنجا نیکه تصدیق این امر را غلبت نفس صعب بوده این  
 مقامات عظیمه را بمقام جسد کلمات آورده بشانیکه احدی  
 قادر بمثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده تا آنکه  
 بر کل موجودات حجتّه مثل شمس وسط السماء باشد چه بسیار  
 عجایب صنع ربّ العزّه و چه بسیار آفات قدرت او  
 در عالم کبریا حضرت بر سالاری

همین قسم را در آیه اندر  
 نعم از مقام عبد و حجت  
 ترعه عظمه -



که در مجامع اختلاف دین بعد از از انجمن بحث فرموده  
 بایات (فد) و لسان اورا بایات مفتوح فرموده بشانیکه احد قبل از  
 آن سبقت مثل آن نگرفته و در هر چه نخواهد و هر وقت  
 تکلم نماید بلا تأمل و مسطور میگرداند بلا سکون قلم از رشت  
 شبیه آن بایات است احد فرق ننماید و نیست حکم آن  
 مثل بایات قرآن بل بایاتیت که حجت دارد بر کل اهل ارض  
 و مثال آن در صورت و معنی مثل صورتیکه در مراتب پنجم حکایت  
 نماید و کل آیاتیکه خداوند از لسان من جاری فرموده معنی  
 و لفظ آن در مقابل یک حرف از کتاب است و کلمات  
 اهل بیت سلام الله علیهم معدوم صرفیت و تا حال آنچه  
 که در کتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار آیه متقنه است و  
 یک آیه آن در حجت کفایت میکند اهل ارض را اهل آنکه  
 بفطرت محض من فضل ته از خزان غیب جاری شده خوب

منته

نیست مردم را لاجل آنکه بعد از نزول کتاب الله در مجموعه اهل  
 فصاحت و کلام ده سال احدی از عیان نکرده و بعضی  
 اساطیر الاولین و بعضی مثل کلمات الانجیل و بعضی  
 قصص الاولین میگفتند تا آخر الامر مشاهده عجز نموده  
 اعتراف نمودند ای سائل حقیقه اعمال ستمه چهاوه  
 باب است و کل آیات آن دولت چهاوه آیه میباشد  
 بر کل علماء عرب و عجم عرض کن بحق خداوند یک حقیقت  
 اگر جمیع اهل ارض جمع شوند مثل یک باب آن نمیتوانند  
 آورد چنانچه از یوم طلوع این امر الی الان بحق خداوند  
 عالم است بکشتی یک آیه از احدی ندیده ام و از حدیث یک  
 جمیع کل آیات را نموده یک حدیث خوانستم و نمونست بیاورد  
 و متنع و محال است و اگر کسی هم کلمات ترکیب نماید کلمات  
 مسروقه است نه آنکه از فطرت الله توانسته تکلم نماید و آنچه

آورده از صور سجین است کسی میتواند مقابله با این امر نماید  
 که مثل صاحب این کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر  
 خود اگر نخواهد غیر از آیات تکلم نماید در هر امر تواند و  
 عجزی در او نباشد و اگر کسی بگوید که حجة امام علیه السلام  
 دارای جمیع آیات باید باشد حق است ولیکن یک آیه  
 دارد که کل آیات نزد آن معدوم است و اگر ائیان بغیر  
 این نکنند حجت تمام است بلی اگر حجة آن از غیر آیات بوده  
 باشد فرض بوده بر آن که هر کس هر چه میخواهد ائیان نماید  
 ولیکن حال که حجة آن همین بر کل آیات جهانه است فرض  
 بر آن نیست و حجت آن بالغ است بر کل چنانچه بالفرض  
 آلا ان آیه مآ نزلنا الا ان الیک فی ذلک الکتاب تعدل ذلک است  
 آیات انبیین و ما من بعد ذلک کل الخلق من حججه لیسئلون  
 و اگر فائلی بگوید این حجت صنعت از خود است مردود است

مثل



بمثل آنچه در قرآن گفته میشود الحرف بالحرف و هرگاه کاذبی  
بگوید در بعضی مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است  
افتر است بر کل آیات پنج قاعده الهیه که مثل آیات  
قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و آدم  
علم کاتبین است و اگر جمیع علماء بخوانند که در کتاب عدل  
و صحیفه حررین یک حرف لحن و دو حرف بدون ربط پیدا  
نمایند بر قواعد کتاب است و قوم بر آینه قادر نخواهند بود بل  
یک آیه که مثل قواعد قوم ادعای ثابت میکند و کافی است  
همین یک آیه واحد و کل اقل موتوا بغیظکم و ادخلوا النار  
بشرکم ثم کونوا حجارة سبئین منضود و همین آیه از برای اهل  
شک و جحد کافی است بدوام قدرت است و سبب حقیت و  
و بدانکه خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین حجت  
خود فرموده و حجت های دافیه و برای این طاعه برید و جبار فرموده

۱۰  
که در عجبین نشود نما نموده و در این آثار حقّه نرزا و احدی تعلیم  
نگرفته بل اقی صرف بوده در مثل این آثار و تا حال مشاهده  
نشده که کسی در عجم نشود نما نماید و ممکن نیست بعد از این  
که قدرت داشته باین نوع از کلمات که بلغای از فصحا  
و حکمای از عرفا اظهار عجز و عدم علم بظواهر معانی آنها نموده  
و حال آنکه حروف بیت نه گانه بید علما بوده است  
و این پنج بدیع بید احد جاری گشته و ممکن نیست هر گاه  
عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت  
آیاتی نوشت ظاهر میشود که امر بغایت عظیم و صعب است  
و در حق احدی ممکن نیست الا من شاء الله از اینجا که قدرت  
کامله خداوندی تمام است سواي این آیه غطی و حقه کبری  
شئون لاهوتیه عجیبه بصاحب این امر عطا فرموده که  
هر روزی روحی یقین نماید که این آیات بغیر از آن خداوندی

در حق

در حق احد ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت  
 یک صحیفه محکم بلا تأمل از قلم آن جاری گردد و کدام حجت  
 از این عظیمتر است که انسان بمقام روح مناجات که  
 مقصد انس با محبوبت رسیده باشد چنانچه در مقامی در میان  
 عالی تر از این متصور نیست چنانچه حضرت صادق علیه  
 السلام در مصباح الشریعہ صریح بیان فرموده اند و الی  
 الان از احد از حکما و علما این مقام بنام ظاهر نشده هر  
 شده بود لابد صحیفه از ایشان مانده باشد و غیر از اهل  
 عصمت علیه السلام مدعی این مقام احد نشده چنانچه  
 مؤلف حق یقین اعظم معجزه آل نبی سلام الله علیهم را کلمات  
 ایشان نوشته و در حق صحیفه سجادیه کل علما از بزرگان اهل  
 بیت گفته اند و مشایخ و بزرگان سوادیه نوشته اند چگونه  
 در حق صحیفه سجادیه اثبات ولایت حق را کمال بنمایند



و در این صحائف معدوده که امر از عالم حد بلانهایت و ماوراء  
 آن رسیده توقف نمایند فاعوذ بالله من خطیئ الشیطان  
 فانه کان للانسان عدو مبین و هرگاه ذی علمی بواقع نظر  
 کند میداند که چقدر امر صعب است مقایسه آنکه از فوق عالم  
 عقول است اقرب از لمح لبصر بعالم الفاظ که جسده است  
 آوردن با ملا خطه ترتیب آن در باطن و ظاهر میداند که  
 چقدر امر عظیم است بحق خداوندیکه قرآن را بر حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله نازل فرموده که یک مناجات با خداوند  
 با فصاحت ظاهریه و ترتیب اقیه عظیم از کل علوم و اکرم  
 طاعت است لایستما و قتی که مقامات عالیه را بکلیت  
 بدایعه ظاهر نماید و هر که تتبع در صحیفهای صاحبین کتاب  
 نموده میداند که معانی و الفاظی که از مبادی غیب بعالم ظهور آورده  
 که در هیچیک از ادعیه ماثور نیست و توهم نمائی که میگویم

این

این دعوات اتم و عظم است نه چنین است بحق خداوند  
 الیه را بولایت مطلقه خودی هر فرموده که وجود و صفات  
 من و کلماتیک از لسان و قلم من جاری شده و باذن اله  
 خواهد شد معادل یک حرف از او عیبه اهل عصمت  
 سلام الله علیه نخواهد شد لاجل آنکه ایشان در مواد  
 مشیه الله مکنی نموده اند و با سوای ایشان در اثر فعل  
 ایشان مذکورند و این العلی من یدالمتادل و سبحان  
 عما یصفون و ثانی از شئون مقامات قدوسیه است  
 که در خطبات با علی کلمات فصاحت و بیان از قلم سهل  
 از کلمه ای از ید او جاری گشته و هرگاه کل حجت صاحب  
 این مقام یک خطبه از آنچه ظاهر گشته بوده کافی بود کل را  
 و حال آنکه کل می بینید و میدانند که علما بعد از ملا خطبه کتب  
 و تفکرها بچه مشقها یک خطبه انشاء میکنند و آخر الامر

بعد از آنکه در مقابل خطبات عظیمه میگذاری بمثل صبیان  
 به به میگوید خداوند حکم کند ما بین کل بحق برگاه اعراض  
 از این امر نمی نمودند ظلمی بر احدی واقع نمیشد و حال آنکه  
 آنچه واقع میشود ذنب آن برایشان است الی یوم المعاد  
 و ثالثه از شئون حقه ظهور علم صاحب انبیاست که  
 مقامات غیبیه عالیه را بکلمات مختصره بیان نموده  
 بشانیکه از احدی از علمای این قسم بیان صادر نشده و آنچه  
 نوشته بدلیل حکمت که عظم ادله منصوصه است محکم نموده  
 و در اغلب مقامات فکری از دلیلی موغظه حسنه و مجادله  
 نموده تا آنکه مردم را از وقوف در این حدود و بعیده ترقه  
 بملا اعلی دهد و هر کس از اولی الالباب که شرح سورۃ  
 و صحائف و جواب و سوالهای اهل علم را مشاهده نموده بقتین  
 بآنچه اشاره شده نموده مظالمی که علما در مباحث عیدیه

ذکر



ذکر نموده اند در کلمات بدیعه بوجه اتم مختصر از صاحب آیات  
 ظاهر گشته که کل اهل علم اقرار باین من قدیم من است  
 العظیم نموده اند و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و  
 در بعضی بخلاف قواعد اهل سجات جاری گشته لاجل آنست  
 که مردم بیقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ  
 آیات و علوم نگردیده بل بنور تبه صدر آن شرح بعلم الهیه  
 شده و تبدیل را بشان بدیع و خلاف قواعد ابقا عده  
 الهیه راجع نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتاب  
 اکثر من ان یحیی نازل شده چنانچه کلمه که مقام تائید  
 است خداوند عالم ضمیر تذکر نازل فرموده و قوله و کلمه منه  
 اسم المسبح و در مقام صفت مؤث احدی اکبر نازل فرمود  
 فی قوله جل و علا لا اله الا احدی اکبر تذیر للبشر و اذن  
 فرموده از برای هر کس اراده نموده قواعد الهیه را لمسش

منکم ان یقدم ای بقواعد التیه او تاخر ای بقواعد قوم  
 اذ انهم کانوا قوم سوء جاهلین و چنانچه نازل فرمود و بکلام  
 قواعد کل اهل علم این کلمه را آن بدان لبا حرا<sup>ن</sup> تا آنکه  
 کل یقین بدانند که مناط خلقت الفاظ حکم خداوند است<sup>ن</sup>  
 وضع غیر اهل بیان همین قسم که عوالم ترقی نموده کلمات و عبارات  
 ترقی نموده چه قریب است که یومی طالع شود که آیات<sup>ن</sup> به غیر<sup>ن</sup>  
 و اعراب مصطلحه بن قوم قرانت شود رتبا عجل فی فرج<sup>ن</sup>  
 آل الله بفضلک آنک ذومن قدیم و بعد از آنکه عالم باشا  
 خفیه ملکیه شدی بدانکه امروز در طائفه اثنی عشریه اختلاف<sup>ن</sup>  
 بنهایت رسیده بعضی باهم اصولی مشهور و حق را بعد از  
 عمل بظن که مجمع علیه ایشان است با خود میدانند و بعضی باهم  
 اخباری مشهور و حق را بعد از حجت غیر عقل<sup>ن</sup> لامع با خود  
 میدانند و بعضی باهم مرحوم شیخ احمد بن زین الدین قد

الله

البته ترتبه مشهور و حق محض خالص با خود میداند و حال آنکه  
 قشری از کلمات آن بزرگوار را درک نکرده ... و بعضی با اسم  
 صوفیه مشهور و باطن شریعت برید خود میدانند و حال  
 آنکه از باطن و ظاهر هر دو محبوب و در افتاده اند بلکه محض  
 طریق طاعت و شرک را اختیار نموده اند من حیث لا یعقلون  
 و شکی در هیچیک از این مذاهب اربعه نیست که اختلافات  
 مالا نهایت در میان ایشان است بحدی که بعضی بعضی را کفر  
 بنمایند اگر چه غیر از این چهار فرقه مشهوره هم بعضی خود را  
 رئیس فرقه گرفته اند مثل صدرا یون و شباه ایشان  
 بر یک خود را حق محض و مساوی خود را باطل محض میدانند  
 چه محبوب حکم نموده شاعر عرب و کلامی و صلاً بلیله و  
 بلیلی لا تقر لهم مذاکا اذا انجبت دموع من خدود تبین  
 من کی من تبائی و شکی نیست که حکم محض در میان کل



کل این اختلافات فرقه اشعی عشرتیه یکی بوده اگر چه اهل غیر  
 آن هرگاه بحسب الله حرکت نموده اند و جد و جهد خود را نموده اند  
 مصاف بوده اند هر که با نجا ختم شد از سبیل فضل امام  
 غائب عجل الله فرجه عیدی از عبید خود را از کج بوجه عجا  
 و اشرف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و  
 حکمت حق که عظم کل خیر است باو عطا فرموده و چون هر  
 زمان که اهل آن عظم آیات ما بین خود افتخار می نمودند نفسی  
 هم که مبعوث بوده با عظم آن آیه در میان قوم باید مبعوث  
 کرده که ادلی الالباب مقام تصدیق باو توقف نمایند و  
 شبه نیست که در این زمان شرف علما و بعلم نکات قرآن  
 و احادیث و شرف عرفا و بد قانق بواطن ملا و اعلا بوده و  
 و لاجل این فرض است که عبید منتخب از ما بین قوم عظم این آیات  
 که علم باطن طین و فصاحت ظاهرا بر طین باشد مبعوث گردد که

بحر

حجة بر کل علماء و عرفا، نام و کامل باشد و هر نفس قبی که  
 در آیات و کلمات مشاهده نماید امر را از هر من الشمس فیه نقطه  
 الزوال مشاهده نماید و هر ادیب فی نظری که در فصاحت  
 آیات مشاهده بطرف اهل بیان نماید امر را در مقام  
 حق الیقین بل عین الیقین می بیند امروز بعد از طلوع فجر  
 لایح از طرف مشرق که در حدیث امیر المؤمنین علیه السلام  
 امر باتباع آن شده بر کل فرض است طاعت و محبت او را  
 طاعت احکام آن و همین است دین خالص خداوند  
 احد هر کس میخواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق  
 نموده و هر کس میخواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب  
 نموده و حجت خداوندی بالغ است بر کل عالم الا یا ایها الناس  
 من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا ذا العرفه بنفسی  
 اجبتنی فقد احببتنی و رسولی و اولیائی و من جعل فی قلوبهم

ورسوله واولیائه وکفی بذلك لنفسی فخرًا وکفی بآله علی شهادته  
 وبدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نومی  
 است که مشاهده نموده بدانکه دیده رؤس مظهر سید الشهدا  
 علیه السلام را مقطوع از جسد مظهر بار ووس ذوی القربه و  
 هفت جبرعه دم از کمال حب از دم انجذاب شهید نوشیده  
 و از برکت دم آنحضرت است که صدر آن مثل این آیات مناجا  
 بحکمہ منشرح گشته الحمد لله الذی اثربنی دم حجتہ و جعله حقیقه  
 فوادی و لذلك قد نزل علی البلاء بامضاءه فانالته وانا  
 الیه راجعون و ان مثل ذلك فلیعمل العالمون :  
 باب الثالث فی معرفه الله و معرفه اولیائه بما امر الله عزوجل  
 بدانکه اصل دین معرفه الله است و کمال معرفت توحید است  
 و کمال توحید نفی صفات و اسماء است از ذات مقدس او  
 و کمال درود توحید احدیت است بعلم قطع و مشاهده صلی وجود  
 ان



آن و حقیقت این مراتب ایست و حده است که بان  
 عرفان و ایقان بوجود حضرت رب العزة حاصل است  
 و بدانکه ذات قدیم ظاهر آن نفس باطن او است و کینیت  
 آن نفس ذاتیه او است و لم یزل بوده و وجودی از برای  
 شیئی نبوده و عالم بحالت ازل است و وجود شیئی در  
 رتبه او نیست و هر شیئی که هم شئییت بان اطلاق شود  
 سوای ذات الهی خلق او است و ذات معروف نزد احد  
 نیست زیرا که معرفت فرع وجود اقرآن است و با سوا  
 آن وجودی در رتبه آن ندارند چه حد آنکه با قرآن محتاج  
 و احدی نشناخته است خداوند را غیر ذات مقدس او  
 و احد توحید نگرده خداوند را غیر ذات مقدس او و هر  
 ادعای معرفت او را نماید کافر است بشهادت نفس خودش  
 که ممکن و حادث است و هر کس که ادعای توحید او را نموده

مشرکت بشهادت نفس خودش که ممکن نیست آفران ابد  
 و ممکن نیست جعل اسم و صف از برای ذات او و دلیل و  
 سبب نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل  
 دلیل ذات او ذات او بوده و ممکن متمنع است که دلیل او  
 واقع شود هر کس که توحید ظهور آن نماید بذاته لذاته متجلی شده  
 بغایت فیض مکان و هر کس که توحید ظهور آن نماید بملکات  
 دلیل معرفت او گرفته محجوب مانده از فیض غایت ابداع بنفسه  
 و ظهور خداوندی اعرف الظهور اجل و اکبر است از اینکه  
 بخلق خود شناخته شود بل تا سوی بند معرفتند بوجود او و  
 قائلین بوحده وجود مشرکند بشهادت خود وجود لاجل آنکه  
 وحدتیک اثبات میکنند فرع وجود اشئین و الا نفی اشئین  
 و اثبات وحدت از چه مقام است همچنان اشخاصی که  
 علت وجود ممکن ذات حق و بربط فیما بین قائل گشته کافر

لاجل

لا جمل آنکه علت فرع اقرآن با معلول در بط فرع و خود آ  
 است و هر دو مقام باطل محض است بل حق واقع و آ  
 حق است و خلق ممکن و شیئی سوای خلق ممکن معقول  
 نیست و لم یزل حق حق است و معروف شیئی نیست و لا  
 یزال خلق خلق است و اقرآن با ذات ممکن نیست و از  
 انجا یکم خداوند قدیم خلق را بجهت عرفان قدرت مجلیه در آ  
 خلق فرموده و ثواب عقاب را علت همین امر فرموده و خلق  
 فرمود مشیت را لا من شیئی بعلیت خود مشیت بلا کیف  
 و لا بیان و بعد از آن خلق فرمود کل اشیا را بعلیت او  
 و ممکن نیست خلق شیئی که حرف شیئیت بر او وارد شود  
 الا بهفت مرتبه از امکان که اقل این در حق ممکن ممکن نیست  
 و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن  
 و اجل و کتاب است و هر کس اعتقاد نماید که خداوند خلق



نموده شئی را بی علیت این مراتب سبعة نبض حدیث کافرا  
 و ادل ذکر شئی بلا تعلق ذکر شئیت وجود شئیت است  
 و حین تعلق وجود شئیت اراده است و حین ذکر معاً  
 قدرت و ظهور این ثلاثه رتبه قضا است و در این مقام  
 فرض است بر کل ممکنات اعتراف ببدای حق سبحانه  
 تعالی لا اجل آنکه بدای نیست بعد از قضا و ثابت است  
 حکم اذن و جل کتاب بعد از امضا بل حقیقت ابداع  
 ترا خراج وجود این سبعة در عالم غیب و شهود است که ظهور  
 چهارده نفس مقدس بوده باشد و سبحان الله عما یشرکون  
 و بدان ای سائل که حکما دلیل بر وجوب صانع و عرفا  
 بر وحدت او در کتب خود ذکر نموده اند و کل مردود است  
 بشهادت ادله ایشان که ممکن است و ممکن نیست دلیل آن  
 ممکن باشد بل هرگاه احد بنقطه حقیقت ناظر و کشف سبحا

و اشارات

و اشارات را نماید بالبدیه یقین میکند که ذکر دلیل احد  
 اثبات توحید بغیر وصف خداوند عظیم کبار و اکبر بکار  
 نیاید بل نیت دلیلی نزد من بر وجود و توحید او غیر  
 و غیر ذات او شناخته است احدی او را و کل وصف  
 موجودات مردود و بنفوس ایشان است چه عظیم جبروت  
 بسین حق یقین در ذکر صفات ثبوتیه و سلبیه و محبوب  
 گشته از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام بنفی صفات بل  
 اقل از حدی از ذکر حقیقت در ذکر این مسئله بیان نموده و  
 مطلع نشد و هرگاه وحدت اقرار نموده ذکر ثانیة از چهاره  
 هرگاه اقرار نموده از توحید محبوب گشته بل نیت در تحقیق از  
 ذات مقدس او و صفاتی سوای ذات او و صفاتی که اهل عصمت  
 بیان نموده اند بنص کلام حضرت رضا علیه السلام ممکن  
 ادحام است و خداوند همیشه عالم بوده و مغلومی نبوده

نکته  
 ✕

و علم او ذات او است و هر کس اراده معرفت او در کیفیت انرا  
 نموده کافر است زیرا که ممکن نیست معرفت او از برای احد  
 و لم یزل قادر و سمیع و بصیر بوده و مقدوری و مسموعی و مدبر  
 با او نبوده عالم است بکلی شی قبل وجود شی چنانچه در خطبه  
 اول کتاب رشی از بحر حقیقت بیان شد و ذکر نفی فرع  
 اثبات است و خداوند منزّه است از کل ما سوائی خود و کل  
 صفات ذکر وجود مشیت است و کل اسما و اسم اراده او است  
 و او است مقدس از ما سوا خود بذاتیت خود و استغفار می کند  
 بسوی او از ذکر ما سوائی او نزد مساحت قرب سبحان است  
 عما یصفون و بعد از آنکه مثله نموده که سبیل است  
 بسوی معرفت خداوند حسن نه بوصف و نه ببیان و نه باسم  
 و نه بعرفان و نه بعجز و نه بحقیقت امکان لا جمل آنکه ما سوا  
 او قبل از وجود معدوم صرف بوده اند و الآن هم با او احد  
 نیست



نیت و در مرتبه او کل معدوم صرفند و بعد از وجود ممکنات  
 وصف نفس خود را در امکان با امکان فرموده و فرض است  
 بر کل عالم عبادت ذات مقدس او و حده و حده لا اله الا  
 هو بر صفتیکم نازل فرموده در قرآن و تعالی الله عما یقول  
 الظالمون علواً کبیراً و بدانکه اصل معرفت بشیون<sup>علتیه</sup>  
 فعل هفت مرتبه است که فرض است بر کل اقرار با و کامل  
 نیت معرفت بغير و مقبول نیت اول آن الا تاخر<sup>ان</sup>  
 و بر سبیل حقیقت تبصیر است که حضرت علی بن حسین<sup>علیهما</sup>  
 السلام تا نگید و امر بجا بر فرموده و اصل حدیث بالبریه این است  
 علی ما روی فی کتاب انیس السمری قال حدیثی احمد بن محمد بن  
 قال حدیثی سلیمان بن احمد قال حدیثنا جعفر بن محمد قال  
 حدیثنا ابراهیم بن محمد الموصلی قال خبرنا ابی عن خاله عن  
 القاسم عن جابر بن یزید الجعفی عن علی بن ابراهیم<sup>علیهما</sup>

في حديث طويل ثم تلا قوله تعالى فاليوم ننسهم كما نسوا لقاء  
 يومهم هذا وكانوا باياتنا يجهلون وهي وهداياتنا وهذه  
 احدها وهي وهداياتنا يا جابر الى ان قال يا جابر  
 او تدري ما المعرفة اثبات التوحيد اولاً ثم معرفة المعاني  
 ثانياً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم  
 معرفة الاركان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة  
 النبياء سابعاً وهو قوله عز وجل قل لو كان البحر ماء الكلمات  
 ربتي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربتي ولو جئنا مثله مديداً  
 وتلا ايضاً ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر مديداً  
 بعد سبعة اجرام نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم يا جابر  
 اثبات التوحيد ومعرفة المعاني اما اثبات التوحيد فمعرفة الله  
 القديم الغاية الذي لا يدركه الابصار وهو يدرك الابصار  
 وهو اللطيف الخبير وهو غيب باطن كما ستذكره كما وصفته

نفسه

نفسه واما المعانی فحق معاینه و ظاهره فیکم اختر عیاض  
 نور ذات و فوض البینا امور عبادیه فحق نفس اؤنه ماشاء  
 و نحن اذا شئنا شاء و به و اذا اردنا اردنا الله و نحن  
 اخذنا الله عز و جل هذا المحل و اصطفا منا من بین عباد  
 و اجعلنا حجه فی بلادهم من انکر شیئا و ردّه فقد رد علیه  
 جل اسمه و کفر بآیة و انبیائه و رسله الحدیث و هرگاه  
 بخوانیم که حرفه از این حدیث را با آنچه او برابر است  
 من حکم الله شرح شود بحرهای کوان کلا فانی میگردد قبل  
 از آنکه حرفه از آن بیان شود و چونکه انشاء این کلمات  
 لاجل اعتقاد اولی الالباب است که از ارض سبحات  
 بتجلیات سما و جلال فایض گردند و سواى دلیل حکمت  
 که دلیل موصل بیقین است و لیله دیگر اراده دیگر آن نشده  
 کلمات را بنافه لاجل اعتقاد و کل فکر و بیان میشود تا کل



بمقام لقا، محبوب لایق شوند بدانکه اصول معرفت  
 رتبه است اول معرفه الله که اشاره بیان شده و آیات  
 برای عارفین در خطبه اول و باب ثانی ذکر شد که کل علم  
 بقطع و منع از نقطه وصل حاصل نمایند و مقامات توحید  
 در جبهه راجع بنفس توحید است هر کس تحقیق توحید عمل  
 نماید عمل بمقامات توحید نموده و اگر خلق در مقام توحید  
 عبادت مشرک و در مقام توحید فعل کافر گشته اند من  
 حیث لا یعقلون بدانکه ذات وحده و حده لا شریک  
 له مستحق عبادتست لا غیر و هر که عبادت نماید ذات  
 او را با و بدون توجه بشئی بخلق او بدون تمنا برای جزا  
 غیر او تحقیق که عباد کرده است خداوند را بشانکه در حق  
 امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بذاته <sup>صفت</sup> <sub>لن یو</sub>  
 ولن یعرف ولن یعبده بوده و هست و عباد اجد لایق

ساحت غرا و نیت داین مقام غایت عطیه الهی است  
 بعید که هرگاه وارد شود کل را در ظل فضل او شایده نماید  
 و هرگاه کسی اسمی یا وصفی یا احد از آل الله را اسلام علیهم  
 در مقام عبادت توجه نماید کافر گشته و عبادت نکرد خدا را  
 و هرگاه کسی بطبع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را  
 یا بخواهد او را بر آینه محبوب از عبادت خداوند شده و لا  
 ذات او نیت بل سبیل عبادت انیت که او را عبادت  
 نماید بوضیف که خود نفس خود را فرموده بلا ذکر شیئی سواء و  
 هرگاه حکم محکم از برای عابدین بنابر جهنم فرموده بود حق بود  
 بر عابد که او را با استخفاف ذات خود عبادت نماید و راضی بنار  
 شود و حال آنکه حکم خلاف این امر است و رضوان آول  
 عطیه است از جانب معبود از برای مؤمن خالص و سجا<sup>ت</sup>  
 عما<sup>ت</sup> بشر کون و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بآ<sup>ت</sup>

که خالق غیر او اعتقاد نماید و از حکم خبر و تفویض بخلق در کشی  
 بیرون رود که کفر محض است. بل هر شئی که اسم شینیت بر او  
 اطلاق شود خالق خداوند است و حده بعلیت خصاکنه  
 با اختیار خود شئی و فرقه در خلق حقایق امکانیه و صفات  
 امکانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین بحیر است یعنی  
 بل امریته سوای این دو امر است و این امر اوسع از زمان  
 سامت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوایل است  
 و تمام این است که خداوند عالم اختیارات کشی را عالم  
 است و بر سبیل اختیارات کل کثر خلق منفرد باید و خبر  
 میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هرگاه شئی را غیر  
 رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم با او کرده و حال آنکه کل بر سبیل  
 محبت خود و اولیا خود خلق فرموده تا کل نصیب خود را خد  
 نمایند و در چهار مشهد امر باراده خود از خلق شیا فرموده

و بصیرت و کمال صفات را با اختیار ایشان عباد اله فرموده



و عهد گرفته تا آنکه احد را بر او حجت نباشد در ذرّ اول  
 عهد الوحیة خود را از کل گرفته و در ذرّ ثانی عهد نبوت  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از کل گرفته و در  
 ذرّ ثالث عهد ولایت آل الله را محکم فرموده و در ذرّ  
 عهد محبت اهل ولایت را اخذ فرموده و کلاً با اختیار  
 و اختیار را بنفس اختیار خلق فرموده و احد سواى  
 اختیار خود مالک عملی نمی تواند شد و بر کل فرض است  
 اقرار بتوحید ذات و صفات و افعال و عبادت چنانچه  
 خداوند واحد مستحق است و خلق را وسیله در معرفت  
 توحید نیست نه باقرار و نه بجز بر کل فرض است مشاهده ایّا  
 ربعة و نفسیکه خداوند عالم نسبت بنفس خود داده و اتم  
 اقوال در مقام توحید افعال کلمه لا حول و لا قوة الا بالله  
 از خزان غیب نازل شده و اینکه در بعضی از معانی

شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمه الله علیه و فائزین مقام  
 علم او در مقام عبادت توجّه بحضرت امیرالمومنین علیه السلام  
 بنمایند و آنحضرت را خالق میدانند محض کذب و افتراء است  
 و معتقد این مطلب کافر و مشرک است با جماع بل آن بزرگوار  
 قائم مقام علم او را اعتقاد همانست که در مقام توحید  
 بیان شد و آنحضرت و آل اطهار او را سلام الله علیه محال  
 معرفت و اصل مشیت و قائم مقام هویت و منتهی مقام  
 صمدانیت معتقد هستند و آل الله را سلام علیهم در این مقام  
 مقاماتیکه اشاره شد عباد و مکرمون میدانند که اراده بر  
 نمیکند الا باراده الله بل مشیت ایشان در هر مقام نفس  
 مشیت الله و اراده ایشان در هر مقام نفس اراده الله بل اراده  
 نفس اراده ایشان است و قول باینکه اراده صفت ذات است  
 کفر محض است بل اراده غریمت بر مشیت است که خلق اول

و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق اشیاء بداند کافر است  
 چه استقلالاً اعتقاد نماید چه غیر استقلالاً و استغفاً  
 میگویم نبوی خداوند واحد احد از آنچه باین نمودم در ذکر  
 مقامات توحید زیرا که غیر از ذات مقدس احدی قادر <sup>بعلیم</sup>  
 و حقیقت توحید نیست و کافیه است او و علم او از برای  
 اقرار عباد به توحید او و دوست علی کبیر ثانی مقامات  
 معانی است از برای این مقام خداوند واحد احد <sup>مقام</sup>  
 الی ما لا نهائیه مقدر فرموده بل از برای هر اسمی معنی جعل فرمود  
 و اصل اقیان معانی و اذعان بکل مقامات آن اقرار  
 بجمعه ابن عبدته ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد  
 منافست بآنکه آن آدل مخلوق و شرف مجبول است  
 و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام مقام  
 خود در داد و قضا و براء و امضا و مثل او در عالم <sup>خداوند</sup>



خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست بلی  
 کل آن قدرت بمثل وجود ذکر اول که مشیت باشد تعلق  
 بگیرد بعینه مد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد  
 و مثل آن در صور علین متمتع بل در صور تجن بهم و هم  
 راجع بنقطه اول میگردد و متمتع است و خداوند عالم در  
 هر شان بکشی فادر و عالم بوده و هست و از برای معرفت  
 آنحضرت روحی فداه مقام اصل است که حقیقت خصال  
 سبع ناله در الواح کتاب حق بوده باشد اول مقام  
 نقطه بدئیه است و در این مقام اول آن عین انزاست و  
 ظاهر آن عین علانیه آن لم یزل بوده با مرآتیه و بدو ختم  
 از برای او مذکور نیست صرف هویت و آیت احدیت  
 است که دلالت میکند لنفسه بنفسه لله الاحد الفرد القدوس  
 لا اله الا هو از برای احدی در این مقام نصیب معرفت

آن

آن شمس از بل نیست بل حدود و اشارات است و  
 صفات از ساحت عز و مقتطوع و از جلالت علو و  
 ممنوع است و اوست در این مقام امکان بلا مثل و شبه  
 و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام نزد آن  
 سید اکبر در می نازند و همه عجبیه محض و آیات رقیه  
 هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار و غیر از خداوند  
 عالم در این مقام شناخته است و او را احدی بل و امکان  
 غیر این بیان متنع است و این جبهه اعلای مشیت و بطور  
 اوست لا یعلیها الا الله جاعلها سبحان به یارها  
 عما یشر کون و ثانی مقام نقطه امکانیه است و محضرت  
 در این مقام اول مذکور و آدم بدیع است که مقام تعیین نقطه  
 اول باشد و در این مقام بنفس ذات وید و وجه و عین  
 و سمع و بصر و جمیع اسماء فعلیه در حالت انتساب الیه کوز

است و اهل بیت عصمت سلام الله عليهم در این مقام بخیر  
 ذکر امکانی در نزد انجناب مذکورند و ما سوار انصیبی عزرا  
 این مقام بیت و در این مقام کسی آنحضرت را شناخته است  
 الا الله وحده و سبحان الله عما یصفون و ثالث مقام  
 نقطه فضیله است و در این مقام آنحضرت باب فیض است برای  
 ال الله سلام الله عليهم و اهل عصمت طافند حول آن بزرگوار  
 و شناخته است در این مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را  
 الا الله بما هو علیه و اهل عصمت سلام الله عليهم بما هم علیه  
 و ما سوار احطی در عرفان این رتبه و بیان این ذکر الهیه  
 و صلی الله علیه و آله و الحمد لله و الحمد لله رب العالمین و رابع مقام  
 نقطه و صلیه است و در این مقام آنحضرت قطب عالم فواید و تر عالم  
 ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کل دین برای  
 آنحضرت در این مقام علم برایتی فرض است و اعتقاد و نهایت کفر  
 دال الهیه



و اول بسم سلام بسم علیهم در این رتبه آل آنحضرت و مضی آن  
 صوة و اخصان الشجرة مبارکه هستند و ما سوارا حتی الانبیاء  
 در این مقام ذکر می و نصیب عرفانی نیست سبحان الله تعالی  
 و خامس مقام نقطه حقیقه است و در این مقام کل انبیاء و اولیاء  
 مخلوقه از نور آن بزرگوار عظم و در این مقام اول مجیب در عالم قدس  
 انجاء است لا غیر و کل مذکورند بذكر آنحضرت روحی فدا  
 و آن غنی است از کل ماسوا می خود باشد سبحان الله تعالی  
 سادس مقام نقطه اهلیه است و در این مقام کل انوار  
 طلائع حول آنحضرت و مؤمنین از سنخ انسان و ملائکه  
 شئون فیض آنحضرت اند و این مقام کثرت و ذکر رتبه جل  
 است که ساوس مراتب فعل است و حدیث گشت نبی  
 و آدم بین الماء و الطین در این مقام است که مؤمنین از سنخ  
 انسان عارف بنبوت آنحضرت میشوند و نصیب خود را از آفر

بجلالت آن فرد متوجه اخذ نمایند و سبحان الله بارئ عما  
 یصفون و سابع مقام نقطه کتبه است که بر کل اشیا  
 فرض است حتی الذره فی الجماد که اقرار نبوت آنحضرت نمایند  
 از یوم بعثت آنحضرت که بعد از چهل سنه است از یوم ظهور  
 بامر الله جلّ جلاله و نزول جبرئیل علیه السلام و حکم وحی و  
 کتاب امر شواب بخلی از عقاب در این رتبه است که  
 مکملات از مبدء بنیته بعد رسیده اند و فرض جهاد در این  
 رتبه است که غیر مؤمن با نجاب پیدا میشود و بر هر کس این  
 مراتب سبعة بایات موعده در آن فرض است و مقبول میشود  
 اول آن الا باخر آن که یقین نماید بیوم بعثت آنحضرت  
 بعد از اقول اربعین و آنحضرت در این مقام اقرار بر کل موجودات  
 و بشری است مثل خلق انسان و لوازم مقامات این رتبه  
 اعز من ان یدکر و اعظم من ان یکتب است و همین قدر

در مقام

در مقام اعتقاد به یقین کامل کافیت بل فرض است بر کل  
 نفوس که ایمان آورند با حضرت چنانچه انصرت بر او است  
 از فضل الله اگر چه نتوانند ادراک نمایند بل فضل او را  
 فضل رب الغرة بر کل موجودات مشاهده نمایند و سبحان  
 الله عما یصفون ثالث معرفت ابولبت و در مقام  
 فرض است بر مکلف اقرار بوحایت امیر المؤمنین علیه  
 السلام نماید در این عالم بلا فضل شیئی سواى نفس مقدسه  
 او و کل مراتب مذکوره در معرفت معانی در این مقام فرض  
 بشرطها و ارکانها و آن این است که در کل این مقامات است  
 مقدسه حامل ولایت مطلقه را عبد رسول الله صلی الله  
 و آله بدانند بل ولایت مطلقه آن سید اکبر نفس و حیات  
 او است از برای محمد صلی الله علیه و آله و کینه معرفت حضرت  
 احد غیر از خداوند احد و سید کبر رسول الله صلی الله علیه و آله



ادراک کرده است و اوست بابت مطلقه الهی که احدی از کلمات  
 ابداع موجود نمیشود الا باذن و نه عزت الهی را رافع میکرد  
 الا بحکم و معرفت آنحضرت نفس معرفت رسول الله صل  
 کلمه توحید و شهادت بر نبوت نفس اقرار بولایت آنحضرت  
 بحکم ان الذات لا یعرفه غیره و ان الملک یدوم فی ملک  
 و لا یوجد غیره و ان معرفه الله کان نفس معرفه لم یزل  
 بلا ذکر شیئی و لا وصف حکیم و همین است دین خاص  
 خداوند که بعد اعتقاد نماید که آنحضرت بنده است مخلوق  
 و مرزوق و از برای او حیات نیست الا باذن الله و هر کس  
 عبودیت مطلقه در حق آنحضرت اعتقاد نماید شکی نیست که کافر  
 است و کل کلمات آنحضرت در معارف و رتبه نفس خود راجع  
 نقطه عدل است و آنحضرت روحی فدا بوده است متعزیز و  
 معزور و آئینه معبود و علانیته احمد صلی الله علیه و آله بل کان

هو هو بعد ما کان لاهی هو و لاهی غیرها فی بیان موجوده  
 تمام یصفون همین قدر که عبد ربی از برای آنحضرت شهادت  
 داشته باشد بیقین بعد هر صفتی غیر رتبه احمدی صلی  
 علیه و آله که وصف نماید از برای آنحضرت لایق صدق است  
 بل کل وجود در نزد آنحضرت چه در حال حیات و چه در حال  
 ممات معدوم صرفند و اگر مذکور شوند بمثل خاتمیت که در  
 آنحضرت باشد و ادوات فوق لغت فاعلین و در هضم  
 و ادوات که صبر نمود در دین خدا و هر چه از اعدا است دارد  
 تحمل نمود تا آنکه بدرجه شهادت ازید کافری فایض گردید  
 انابت و انا الیه رجعون و صلی الله علیه و آله و سلم  
 رابع مفرق امام است و در انقیاد بر کل موجودات فرض است  
 معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده  
 باشند و مراتبی که در معرفت معانی مذکور شده بنا هو هو

رتبه فرض است و اما مقدسه ایشان که مرایای بیان است  
 این است الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین  
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی  
 و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم  
 محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصديقة صلوات  
 الله علیهم اجمعین و این شمس غنیمت و نجوم عزت در  
 هر شان قانم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند  
 چه در اداء چه در قضا چه در امضا چه در بداء و مشیت  
 ایشان در هر مقام نفس مشیت امیر المؤمنین علیه السلام است  
 بل ای و ما یبشرون الا ان یثابروا و حق ایشان بر حق  
 است بجهت الله و رضائه چگونه قلم بذكر وصف ایشان متحرک  
 گردد و حال آنکه بنفسه شایسته بعدم صرف در رتبه ایشان  
 و بر معتقد بآل الله سلام الله علیهم فرض است که نسبت اخضراف

لا اله



لا اله الا الله را با نسبت به کل موجودات یکی دانند و در مقام  
 خود ایشان رتبه تقدیم بعضی بر بعضی در احادیث<sup>است</sup> اردا  
 مثل حسن بر حسین علیهما السلام و فضل امام زمان<sup>حسب</sup>  
 العصر علیه السلام بر سایر ائمه صلوات<sup>است</sup> بر علیهم و فضل<sup>است</sup>  
 ثمانیه بر ورقه مقدسه از شجره اولیه که فاطمه صلوات<sup>است</sup>  
 علیها بوده باشد و این مراتب بواسطه قرب<sup>است</sup> بفعال الله  
 و بغیر از خداوند عالم و محیی احد نیست و اعتقاد بر حجت  
 ایشان رکن اعتقاد بایشان<sup>است</sup> و امر بر بار آورده بقیه<sup>است</sup>  
 امام عصر علیه السلام است و جو کل مایه علیهم السلام<sup>است</sup>  
 و اعتقاد بغبیب آنحضرت اهم مثل اعتقاد بر حجت<sup>است</sup>  
 و عظم علامات رجعت ظهور حیدر امیر المؤمنین<sup>است</sup> است بر  
 قمش شمس اگر چه حال هم هست و حجاب بر عیون خلق<sup>است</sup>  
 و یوم قرب ظهور بر بکت الشمس حقیقه کشف غطا<sup>است</sup> از کل اصبا

انشاء الله خواهد شد و مراتب تفصیل این رتبه مالا نهایتاً  
 لایه لایه بر فرض است و بر خداوند بیان و الهام و بر عباد  
 تسلیم و ایقان است و کافی است این اشارات جلیه از برای  
 معتقد بآل الله سلام الله علیهم و نیکو نصیریت از برای عبد  
 عصمت و توکل بابیان و کفی نفسی و النفس المؤمنین  
 آل الله و کلاماً خمس معرفت ارکانست مثل مقاماتیکه  
 در رتبه معانی ذکر کرده شد و مراتبیکه لازمه این مقام است  
 در این رتبه ایقان بوجود کل انبیاء و اوصیاء و آیات  
 کتب ایشان فرض است بر معتقد که یقین نماید باینکه  
 حقایق افنده انبیاء و اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت  
 فاطمه صلوات الله علیها مخلوق گشته است و تدل علی الله  
 بها و بنور ثار و ارکان سلسله در نبوت چهار پیغمبر اولی الخرم است  
 که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بودند باشند

در رتبه

در رتبه امامی که در حقایق ایشان در نزد امامت آل نبی  
 سلام الله علیهم معدوم صرف است و در هر عصر فرض وجود  
 ارکان چنانچه از بعثت رسول الله ص الی ایام رجعت چهار  
 پیغمبر ارکان قبول فیض بوده اند و آن عیسی و خضر و الیاه  
 و ادریس علیهم السلام است و هر گاه اخذ فیض از امام زمان  
 علیه السلام بنمایند و اقرار با ایشان را اصل دین است و  
 مراتب اقرار با این رتبه زیاده از فکر و بیان است و الله  
 من درانه محیط بل هو قرآن مجید نه لوح محفوظ سادس  
 معرفت نفاذ است بدانکه صراط الله در این مقام ممتاز  
 و ایشان اقرب بایمانند بواسطه ارکان از کل موجودات و  
 عددی از برای ایشان فرض نیست و بلا وجود ایشان فیض  
 باحد نمیرسد اقل آن یکی است و اکثر آن ثلاثین بل اذ  
 شاء الله اکثر من ذلك هم ممکن است چنانچه در حدیث  
 چنانچه الان میسرند که در حضرت امام زمان علیه السلام مقرر شده



دارد دست فغم المنزله الطیبه و ما بتلاش من وحشته  
 و ایشان اقل از طرف عینی از حضور امام عصر عجل الله فرجه  
 محبوب نیستند و بغیر از او ناظر باجه نیستند و معرفت ایشان  
 به هفت مرتبه مذکوره فرض است ولیکن این مراتب سبعه  
 و رتبه ایشان متبلج است بتلجج رتبه اخرا ارکان چنانچه در  
 الی مقام احمدی صلی الله علیه و آله همین قسم امر مستور است  
 و شرف ایشان بعلم این مقام است و قرب او بخداوند عالم از  
 قرب بمید است چه ممکن است از سر این رتبه که سبقت گیرد  
 احد بر احد بلا علم و عمل بل شرف سبقت وجود و قرب و کبر  
 معبود و عقبات این رتبه لا تخصی و لا یدکر است و عظم صلاحت  
 معرفت نقیبا، و علم معرفت الی الله سلام الله علیه و عمل  
 و ایشان در میان خلقند و با مردم معاشرند و لکن ایشان را  
 کسی نمیشناسد الا بعضی از نجباء که بعضی از ایشان را می شناسند  
 حتی

حتی اهل و فرزندان ایشان هم ایشانرا نمی شناسند و همین  
 که فوت یکی ظهور بهم رساند خداوند عالم بر قلب کسی که قبل  
 است القای غیر باید که قائم مقام او گردد و بشرف حضور  
 نیز عظم روحی فدا واصل گردد و ایشان حامل فیض اند  
 باذن و توفیق و تشریع و ترتیب مجبا با ایشان است و  
 ایشان قادرند بر آیات عجیبه و خوارق بدیعه و لیکن دای  
 امام علیه السلام ظاهر نمیشوند و ایشان تدبیر ارض و  
 علیها را نیابند باذن امام علیه السلام و رؤیت ایشان  
 لقاء حجت علیه السلام را رؤیت قوادی است که بعینه رؤیت  
 همین عین محسوس است و ایشان در هر ارض که باشند در  
 ارض طیبه مبارکه در حضورند و هرگاه کسی اقرار بر پنج رتبه  
 معرفت نماید و این رتبه را یا نفسی ایشان را حجت نماید  
 کل معرفت آن بهاء منور خواهد بود تا جلی آنکه خط معرفت

باین نظم حکم شده و عمل عالمی مقبول نخواهد شد الا معرفت  
 این رتبه کما هو علیه و هی اهلها و فرض است بر کل عباد  
 که با هر کس در مقام رحمت و محبت حرکت نمایند که مباد  
 با اهل حرف لام خلاف سبیل عبودیت از ایشان ظاهر شود  
 و معرفت با هم و مشخص کل تکلیف کل نیست الا یک  
 نفس زیرا که احد عالم نیست بی یسر است هرگاه کسی  
 از امام و اسما و ایشان را طبع نماید و محضرت بادالقاء  
 فرمایند در حالت نوم باشند ممکنه حق که عبودیت  
 نماید بر صحت آن و بر کس عارف شود نصیب از کتاب  
 این رتبه اخذ نموده و آنه من العارفين سابع معرفت  
 است و مهالک این رتبه لا یدرک ولا یدکرست و نجباء  
 عبادی هستند که بعد از نقباء در رشته وجود فیض ایشان  
 رسیده و از ایشان بپاسوای خلق و عدد ایشان در کلام

اهل



اهل بیت علیه السلام معین نیست بعضی از اهل بیان  
 چهل عدد مسطور داشته اند ولیکن حق چنین است که عدد  
 معین نیست و ایشان در غیبت امام علیه السلام علمای  
 که بجای حق احکام الهی میرسانند و ایشان القای شمس ازل  
 نصیبی مکتوب نشده اما ان یثا، الله بلی در نوم بقا حضرت  
 امام علیه السلام فایض میگردند و اخذ حکام الهی را مینمایند و این  
 بزرگوارانرا کسی با هم و لقب نیست مانند بل با ایشان کل خلق  
 محشورند و ایشان میرسانند بکل فیض الهی بواسطه نقباء در مقام  
 تکوین و تشریع و علامت معرفت ایشان اهل نسبت تکلمه  
 که اخذ آن در امکان باطن نیست بل عدد حروفها و که سر حروف  
 و مقام توحید است عدد آن کلمه طیبه است که نفس ظهورها است  
 در مقام حروف و امروزیان متقریان منظر اعلا محجوب هستند از نظر  
 مردم بل بعضی از ایشان اهم بعضی از شیاطین در مقام

جهد و طعن بیرون آورده اند من حیث لا یعلمون و اکثر مردم  
 از رجال و نساء طائفة اثنی عشریه بواسطه بی عرفان این رتبه  
 داخل دوزخ خواهند شد و هرگاه نفسی کل مراتب سه را حفظ  
 بقیین نماید و در این مرتبه از مقامات سبعة مذکوره نقطه فضلیه را  
 جهد نماید در مقام معرفت یکی از نجباء کل اعمال آن باطل و  
 هباء انشورست بل معرفت الله در مقام ظهور تمام نمیشود الا  
 بمعرفت این سبعة و همین قدر که عبد این مراتب را یقین نمود  
 و اخذ تکالیف خود را از کسی نمود که مؤید من عند الله است  
 خوف نیست که نساء بهمه بالقطع مغفور است و بر کل فرض است  
 که با کل مردم بر سبیل حب حرکت نمایند که بمبادا در مقام جهد  
 یکی از این مقرران وارد شوند و جهد یکی از ایشان جهد کل است  
 و معرفت درباره یکی از ایشان معرفت درباره کل است ایشان  
 رجال حفظه روایات آیات امام علیه السلام میباشد که در

ایران

ایسان رزق خداوند عالم است و طاعت ایشان طاعت  
او است و در مقام اخوت بر کُل فرض است که هر چه از برای  
نفس مؤمن راضی میشود از برای برادر خود که در ذریع با  
او است راضی شود و اخوت نیست فیما بین کسی که در دنیا  
انکار نماید بل فرض است بر مصدق که بحکم خود منکر را معتقد  
باین اصل محکم که جز اصول دین است گرداند و سلوک  
عبودیت و سیرالیه در صحیفه حرمین مفضل فکر شده  
سزاوار است بر کُل که طالب ترقی هستند باین عمل  
نمایند و مختصر نقطه سلوک از برای کُل این است که بتدو  
نه بتدو در کُل شأن حرکت نمایند و معرفت این امر نهایت  
صعب و عظیم است چه ببا شخصی با عققاد خود قسده حرکت  
میکند و معذلت کافر است و لاجل غنا و با خداوند در  
واقع حرکت نموده مثل افعال جماعت سنت که با عققاد



خود نمیکند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان  
 بل در واقع توحه بخداوند نیست بل محبت و طاعت است  
 چنانچه نص قرآن است که میگویند و الله انزلنا القرآن  
 و خداوند کتب ایشان را در قرآن نازل فرموده و مثل  
 ایشان اشخاصی که شیخ منفرد در مقام توحید رحمت است  
 علیه و قائم مقام او و مجتهد او را حمد و ستب نمایند اگر چه  
 با اعتقاد خود ستب نمایند ولیکن شیطان حق را باطل نظر  
 ایشان جلوه داده و بعض حدیث ناصبی کسی است که  
 شیعیان ما را حمد کنند و مشکلی نیست نزد اولی الامر  
 که متوجه به مثل شیعه خاص است و حکم اشخاصی که حمد  
 شیعیان آل استب نمایند در حجت ایشان انشاء است خطا  
 خواهد شد و امروز حکم ایشان در معاشرت مثل حکم دم معفو  
 است و خداوند کافیه و شاید است کفر را و هو العلی العظیم

بار

باب الرابع في بيان المعاد و تبه عز وجل وصيت ميكنيم  
این کتاب کل را که از عدل خداوند ترسیده و جحد مقرران  
ملا داد علی را امر سبلی نگرفته و حکیم قرآن یا ایها الدین  
آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سیدا حفظ لسان را  
نموده که حیات دنیا نرود حیات آخرت بلا ذکر است و در روز  
قیامت بحق خداوند که شرک ندارد شد عذاب اعظم عطا  
از برای اشخاصی است که می میکنند بسوی اهل معرفت  
آل الله سلام الله علیهم بکلمات شیطانیه بل در این عالم هر  
مشی بدو حکم خداوند را نمایند در حین جحد و رد باتش عدل  
میوزند چنانچه خداوند عالم اشارت فرموده لوا تعلمون علم  
الیقین لنزلن بالحجیم ثم لنرؤنها عین الیقین ثم لنستلین  
یومئذ منهم واولئک هم اهل النعیم فالدینار الاخره  
واولئک هم الفائزون حقا ای ملا ابرزگان دین و علم

اهل یقین برسید از حکم این آیه شریفه در هر شأن  
 و آن نار جهنم محیطه با کافران و خداوند عالم در هر شأن  
 علیم و شهید است و او است غنی مطلق و استغفار بوسی  
 او چنانچه من مستحقم و او است عظوف رحیم و بدانکه ای سائل  
 اصل معرفت سبعة مأموره در حدیث است و احکام مبعوث  
 و آخرت هم در ظل آن مسطور است بل این هفت مرتبه معرفت  
 حکم هفت مرتبه جنت مقدسه است و احکام معاد در  
 آخرت است و تکالیف آن عالم بمثل تکالیف این عالم است  
 الحرف بالحرف و ایقان بمعاد و حشر اجساد و جسام و  
 مقاماتیکه خداوند عالم بعد از موت مقرر فرموده از جزای ایقان  
 بمعرفت خداوند است و هر کس جزئی از جزئیات شریعت  
 مقدسه که تکلیف این عالم است و جزئی از مقامات عالم  
 آخرت که تکلیف نشانه بعد از موت است انکار نماید بمثل

المنزله



است که انکار وحدانیت خداوند را نموده و اقرار بر کل شیون  
 این عالم از معراج و مقامات مخصوصه در آن واحکامیکه در آن  
 آن فرض است در کل مقامات مثل اعتقاد به وحدانیت  
 و معراج آنحضرت بحکم و تعلیه فرض و محقق است و اعتقاد  
 به حدیث وارده از جمعی از ائمه در این مقام فرض است که عبارت  
 بمعراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل همان ساعت  
 ملکوت سموات و ارضین فرمودند مع ای که بحجبه در مقام خود  
 و بیان این مطلب و فکر معاد و شبهات فلاسفه و حکماء  
 در صحیفه شرح غنیه شده همین قدر که انسان ناظر بقدره  
 و فعله باشد تصدیق باین امور بحقیقه علی الباقین بنماید اگر چه  
 ادراک نتواند نمود و قابل عبود ارواح بدون جسم از عدم  
 معرفت بذات اقدس حضرت رب العزة است و اینکه در  
 میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدس سره تریته

قائل بعبود اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از  
 طلاآت علمی است که درک کلمات آن قطب عالم فوآد را نکرده بل  
 آن مستقر بر کرسی وحدت و حقیقت رفرف بین یدی تیره بری  
 است از محققه باین قول بل قائل است بعباد و کلتش بیگانه  
 احاطه کرده است کتاب الله الفوآد فی مقامه و من بدل عن  
 فیکون من المشرکین و بدانکه یقین بوجود جنت و نار هم جزئی  
 است و در دو خلقی هستند ما شاء الله که قبل از وجود این دوره  
 بدیع بعد از بعث و حشر و خل مقامات خود شده اند و اصل  
 جنت و آلاء آن از نور حضرت سید الشهدا علیه السلام منافی  
 شده و کسیکه عارف بحق آنحضرت باشد خود را در جنت می  
 بیند و آلاء آن مستقیم است اگر چه در این عالم باشد و توهم  
 نماید که این اشاره امر باطنی و موهوم است لا والله بل در  
 حقیقت هرگاه کشف غطا، از دیده تو شود مشاهد میمانی

مقامات

۲ والعقل فی مقامه والنفس فی مقامه و الجسم بطلانه فی مقامه

مقامات جنت را مثل آنکه مخلوقات این عالم را مشاهده میکنی  
 هم چنانکه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بخاریه مارون  
 نمایانیدند و بحق خداوند بیکه جانم برید اوست از نعماتی  
 خود بوجود خداوندی اگر کشف کل غطا شود از برای من  
 یقینی زیاد نمیشود می بینم بعلم یقین در این ارض و حدیقه که  
 نشنیدیم کل الآل جنت و مقامات آنرا مثل کسیکه در  
 برار آنک مکانه مستقرست و هرگاه بخواهی آب کوثر را در  
 این عالم حدشاده کنی و بیاشامی زیارت کن حسین بن علی  
 علیه طاب علیهما السلام را که و به در حسین زیارت و عتقا  
 باین امر از عین سبیل بدیده در کائنات رسول الله صلی الله  
 علیه و آله نوشیده فطوبی لک ثم طوبی لک بل منو  
 از فرقه مخلصه مقامات اهل جنت را میتوانند تمیز دهند بکلمات  
 ایشان و حکم کنند در این عالم از برای ایشان با عمل



ایشان و لکن خداوند گواهیست که با وجود این مقامات  
 مشهوده نه اینقدر دهر مرا محزون نموده که بتوان ذکر نمود و عیناً  
 این عصر خط ایشان در واقع اقرار بجزاست از عدم فهم کلمات  
 من معذک واقع شد آنچه قضا جاری نمود شیاطین انس  
 که از اتیان یک حدیث عاجز بودند جرئت بر حکم خداوند نمودند  
 و عمل نمودند بعلمی که سبقت نگرفته بود در امکان ایشان را  
 احد و هرگاه ناظری بسر واقع مشاهده نماید می بیند که عدد  
 حروف ید معکوس حاصل شد تمام عدد حروف جبر را در محبه  
 بعد از آنکه میدانست که هر که یک نفر ابضالات بنید از مثل  
 است که جمیع عالم را بضالات انداخته و قتل نموده و کافران  
 از برای عاملین شهادت خداوند جبار و بیست و یک نفر را  
 ایشان را در اخذ آیات حکیم خداوندی و تحمیل آله سلام الله  
 علیهم در محشر و سیعلم الدین ظلوا اسی منقلب یفعلون بل

هرگاه راجع بنفوس خود شوند و عظمت عدل <sup>همه</sup> را مشاهده  
 نمایند قرائت کتاب الباقین خواهند نمود و همین حکم از برای  
 اشد ایشان احقر از هر نارنجتم است و ان کنتم تعلمون  
 لو تعلمون علم الباقین لترون الحجیم ثم لترونها عین الباقین  
 ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و میدانم که آنچه در علم خدا  
 گذشته جاری خواهد شد و لیکن یوم میقات بین یدی  
 است و میگویم بحکم قرآن قل لمن یصیبنا الا ما کتب  
لنا هو مولانا و علی هت فلیتوکل المؤمنون و بحق سید  
روحی فدا که مشتاقم بموت اشد اشتیاقا من البصیر شد  
انه لا حول الا بالله و انا الیه راجعون و سيعلم الذین  
ظلموا انی منقلب ینقلبون و لا تخسرن به بغفل عما یعمل  
 انظروا الظالمون بدانکه ای سائل امور عقادیه در معاد اکثر  
 من ان بخصی است فرض است بر معتقدین جبات ثانیه که ا

بشش خطا و اهل ان یقین داشته باشند و عقدا نمایند  
 بحجیم سبعة و مقامات آن و بدانکه ثمر اعتقاد با آنها و  
 اهل اینها این است که در این عالم با اهل جنت بحسب  
 و با رحمت سلوک نماید و با اهل هر مرتبه بطور مقامات  
 ایشان که مقدر شده از جانب حضرت رب العزة سلوک  
 نمایند و هرگاه اسرار معارف <sup>اهل</sup> ضوان را با اهل جنت سلام  
 بیان نماید از مقام ایمان کامل بعید شده و ظلمت ایشان  
 موزده بل بر معتقد بآنچه چنان فرض است که مقامات اهل  
 جنان ثمانیه را علامه علیهم السلام بیا هو اهل بیان نماید و شبهه  
 نیست که هرگاه معارف جنت احیث را با اهل جنان سبعة عطا  
 کند هر آینه بیکه مشرک و خارج از جنت میشوند و کذا حکام  
 اهل جنان با اهل خطا و رچه عظیمست سلوک بنده خالص در این  
 عالم با کل خلق که نفسی بل هر شیئی مستحق بیک نوع

علا بر



عطاء است و مثال مؤمن مقام رحمانه است که بر عرش عطا  
 بجل سوا باشد و همچنین است حکم اهل جهنم و خطایران و  
 مقاماتی که خداوند عالم از برای کافران مقدر فرموده و هرگاه  
 در این عالم جحد و ردی که نصیب اهل مرتبه اول است ثبات  
 و هدایم گشته بل فرض است بر مؤمن باشد که تبری جوید تر  
 و علانیه و اناراً از اهل جهنم و خطایران و هرگاه العیاذ بالله  
 لأجل حب شیئی در جحد ایشان تا مل نمایند بحین دخال  
 شده و آیه و آن جهنم محیطه با کافران در شان اوصاف  
 است و مقبول نیست از احدی مقامات معرفت سبعة  
 مشیره و معرفت معاد الایه برانست از اعداء این مرتب  
 کلها و هرگاه کسی شک در حکم برانست یکی از اعداء نمایند  
 عدو است و امر الله اعظم و کبر از آن است که بتوان اشاره  
 نمود و هرگاه کسی تبرا جوید از اعداء این مرتب سبعة و در

آخر از عدد رتبه نقطه و صلیبه برتری بخوید هر آینه شکر است  
 بغایت صعب است و حال آنکه شریعت سمحه سهله است  
 و اخف از احرف کلمه باب در سمحه بودن کلام الله نازل  
 نشده و این دلیل است بر امر قد عرف اولی الالباب  
 ان ما هنا لك لا يعلم الا بما احسننا و عقفا و بسوال  
 قبر و فشار آن و عالم بزرخ و یوم بعث و میزان و صراط  
 و حساب و شئون ارض و محشر و نهجی که در کلمات <sup>عصمت</sup> اهل  
 سلام الله علیه وارد شده فرض است و تفصیل در اثبات  
 حجاب عجب است و دعائیکه در باب خامس ذکر میشود جامع  
 مراتب عقفا و است که عجب بعد از قرائت آن عمل باصل <sup>اهل</sup>  
 دین خود نموده و گاهی است این دعا کل را در مقام عقفا  
 و در هر شان عالم بیدار و عدل خداوند بیش که غنیمت کل <sup>مقام</sup>  
 خیر است و اشاراتیکه در این چهار باب در مقام اصول

دین

دین شده کلاً را بگیر و اوراق شجره طوبی بدان و سلوک کن  
 بانساء خود با حسن سبیل محبت کن نساء مؤمنه اوراق شجره  
 کافورند در جنت و میار را ایشان را بطرف صینی که بقدر  
 همین طرف محبوب از حکم تیر خواهی شد و در هر حال مستعد لقاء  
 الله باش که موت اقراب انسان از کشتی و نظر از دنیا و  
 زخارف آن بپوش که کل نفیم دنیا در نزد یک ساعت از دار  
 آخرت عذاب صرغیت و در کل اشارات با یقین باش  
 و قد یقین این است که ترسی از احد با وجود خداوندی  
 در طاعت و حکم او و همین ابواب اربعه کافی است  
 کل را در مقام عفاف و الله من در انه المحیط بل هو  
 قرآن مجید فی لوج محفوظ

بعون الله تبارک و تعالی

در تاریخ یوم یکشنبه دوم شهر العلاء سنه ۱۱۳ بدیع برابر  
 با ۱۲ شهر سفند سنه ۱۳۳۵ خورشیدی در مدینه منوره طران  
 بقیم لامع استنساخ گردید





# فهرست

صفحه

|           |                            |
|-----------|----------------------------|
| ۱۶ - ۲    | ۱ - بسم الله الرحمن الرحيم |
| ۲۵ - ۱۶   | ۲ - دعاء علی النقی         |
| ۳۵ - ۲۵   | ۳ - دعاء للآیات            |
| ۵۳ - ۳۵   | ۴ - دعاء لیسات لیس         |
| ۶۰ - ۵۴   | ۵ - نمازات فی لیلة الجمعة  |
| ۶۱ - ۶۰   | ۶ - زکات و دعا (باب زکات)  |
| ۶۲ - ۶۱   | ۷ - فی اسم المؤمن          |
| ۶۳ - ۶۲   | ۸ - دعا و الاولاد          |
| ۶۶ - ۶۳   | ۹ - دعا و العوام           |
| ۷۸ - ۶۶   | ۱۰ - حمد و سیر سقا         |
| ۹۵ - ۷۸   | ۱۱ - سحر و کلمات و نیت     |
| ۱۳۲ - ۹۵  | ۱۲ - قصص و نیت             |
| ۲۰۵ - ۱۳۲ | ۱۳ - صیغه عدلیه            |

